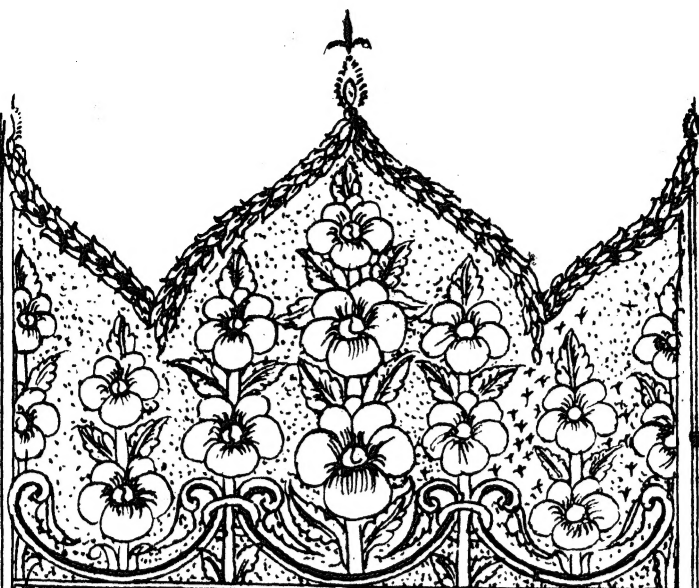


UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232068

UNIVERSAL
LIBRARY



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي بحمده يستفتح كل كسبا وبذكره يصد
كل خطاب ولشهادته أن لا اله الا الله وحده لا شريك له ولشهادته
أن محمدا عبده ورسوله شهادة ينال بها الشاهد دار الرضوان
بلا ارباب ويضد على محمد وآله صلوة تنقذ ناموس المظلم يوم
الحساب وتهد لنا عند الله زلفى وحناب اما بعد
حقير اضعف عباد الله الواحد الاحد ابو الخير محمد بن احمد مراد اباد
موطنا فاروقى زينا نقشبندى مجدى مشربا كه از بدو شعور داعيه طلبت
ورسم بود و بعد از سيل علوم شغف باطنى افزو و مگر بمضمون اى بسا
الطبيس آدم روى هست به پس بهر رستى نبايد داد دست به دستوفين
خرو پوش گندم نمائى جو فروش كه بهيل مركب گر قرارند و از كتاب و سنت بهر

و بزنی علما و فقرا برآمده و پسینه باور دین متین احداث کرده طریقت را غیر
 شرعیّت گویند و روحی آوردند و مترصد فضل رحمانی و نوبت سبجانی بودند
 تا آنکه قاندهیرم بر بندگی خدمت فردا و افراد قطب الاقطاب سلطان الشیخ
 فی الافاق وارث موارث الاولیاء را با استحقاق حجتہ الله علی عباده حرمه الله
 الغایضه فی بلاد قطب فلک الهدایه مرکز دائره اندراج النہایتی فی البدر
 سیدی و سندی و ذخیره یومی و غدی و مکان الروح من جسدی ظل الله
 المنان مرشد ناو بادینا و اتا و ناو ملاذنا مولانا محمد فضل الرحمن
 متع الله المسلمین بطول بقائه و نور العوالم بنوره ضیاءه رسانید فرابت الاذن
 رات و سمعت بالا اذن سمعت **ه** بهو خیر من بدعی بکل عظیمة و اکرم
 من بطوی الیه المراحل من بعد بطلان کتب قوم قدیم و حدیثا موثق
 شدیم و آخر کتابی که بطلان در آمد مکتوبات قدسی آیات حضرت عارف بالله
 بادوی الی الله حال سرار الطریق و البشیر بیتی موضح دقائق السیر و تحقیق حقیقت
 شمس الدین حبیب الرحمن مرزا **مقطوع** **جانبانان** **شهباز**
 قدس سره که کشف بسیاری از معضلات شرعیّت و طریقت میکند و حل
 اکثری از دقایق مذہب و ملت می نماید و چون این جوامع الکلم بر پیش آید
 باستقصائش کوشیدیم و جابجا تلاشیدیم تا آنکه در تالیفات خلفای حضرت
 ایشان قدس سرهم اصناف آن یافتیم و هنگام تلاش مکاتیب حضرت عارف
 الثقلین امام الطائفتین شیخ الاسلام المسلمین محمّد بن الوهم
 عبد القادر احسنی الحسینی الجیلانی و حضرت عارف بالله مولانا

شاه ولی الله محدث دہلوی و حضرت مجمع الکلمات قاضی شمس الدین
 پانی پتی رحمۃ اللہ علیہم جمعین نیز بدست آمد پس خواستم کہ تنہا تلمذ و تفسیر
 بل رہ اور د عزیزان سازم و باین غرض آن شخص سابق را جمع اور دم و از
 ہر باغی گلے برچیدم و بآخر کتاب سالہ اسرار العارفین فی سیر الطالین
 شیخ اشیرخ شہاب الدین سہروردی رحمۃ اللہ علیہ
 کہ مختصری است مضبوط و سیرت سلف صالح نقل کردم بطریق ترجمہ
 با مرسیکہ واجب است بر من فرمان برداشت امروی و نہ در آوردم دروی
 تا توانستم سخن از پیش خود و مجموعہ را بہ کلمات طیبات موسوم کردم
 و بدو باب متوجہ ساختم باب اول در سکا تیب و این باب بشکل است
 بر چہا فصل اول در سکا تیب حضرت غوث الثقلین فی فضل و کم
 در سکا تیب حضرت مرزا صاحب شہید فی فضل بیوم در سکا تیب قاضی
 شمس الدین پانی پتی فی فضل چہارم در سکا تیب مولانا شاہ ولی
 محدث دہلوی رح باب دوم در ترجمہ رسالہ اسرار العارفین
 و سیر الطالین شیخ سہروردی رح تا باشد کہ عزیزان متعہ بردارند و فقیر
 بدعا محسن خانت یاد آرد و توفیق الا باللہ علیہ توکل و هو

رب العرش العظیم

باب اول از کتاب کلمات طیبات در سکا تیب - و این
 باب بشکل است بر چہا فصل - فضل اول در سکا تیب
 حضرت غوث الثقلین رح

مکتوب اول ای عزیز سینه طلب خود یکی در بونته و الذین جاهدوا
فینا و نبأ تش و یجد رکع الله نفسه بکد از و خاص کن تا شایان مهر
لهم ینفهم سبلنا گرو و در بازار ان الله اشترى من المومنین انفسهم
واموالهم بان لهم الجنة اور از ششی باشد و بدان سرمایه توانی که عفت
دین خالص الایله الدین الخالص حاصل کنی و شاید فرمے از اسرار
والمخلصون علی خطر عظیم بخت آیند و از لواحق انوار اقدس شرح الله صفة
الاسلام مفعول فاعل فاعل بر تو تابد و از ندای داعی ادعوی
استجیب لکم باعنه در دل تو پید آید و از رضیض قل متاع الدنيا قلیل پاک
سهمت بیرون نهی و از اوج و الاخره خیر لمن التقی عبدا کنی و از نسیم و سخن
اقرب الیه رحیل اورهیل بوی در مشام جان تو رسد و شجره قلب از آن
ولا تنهر از آید و از با و خزان قل الله ثم ذرهم در بوستان تجرید فلا
تدع مع الله اما اتر بے برگ شوی در یاح فصل بهار ان الذین سبقته
لهم منا الحسنی در وزیدن آید و سبحان ان الله یحب الیه من شاء از انظار
فصل باریدن گیر و داراضی ریاض قلوب از نباتات و علفنا
علامه سر سبز شود و اشجار بابتین از ثمار ان رحمة الله قریب من المحسنین
بارور گرو و و عیون وصول از سر چشمه عینا البشرب بها المقربون و رواه
سرور در آید و مبشر اقبال ذلك فضل الله یوتیه من شئله نبارت فیض
و رسا ندا لا تخافوا ولا تحزنوا و البشرا بالجنة التي كنتم توعدون و وضو

جنات نعیم رضی اللہ عنہم دار و در کلبوا و اشربوا هنیئاً بما کفتم بعملکم ^{و السلام}
مکتوب و وکم ای عزیز ترس از ان روز که یوم یفرار المرء مرخصیه
 ولله وایه و صاحبته و بنیه و از محبت و ان تبد و اما فی انفسکم
 او خفوه یحاسبکم به الله اندیشه کن و چون اولئک کالانعام محفوظ
 نفسانی مشغول مباش و سرور مراقبه فاذا کرمی اذ کرمه فرد و برودیده
 و مشاهده و چون یومئذ ناضیه الی ربها ناظره بکشتا و نظاره کن و از تمیم
 و لکه فیها ما نشئ فی انفسکم و لکم فیها ما تدعون یا و اورتانند
 داعی الله یدعو الی دایم السلام و گوش هوش تواقده و از خواجه غفلت
 انما الحق الدنیا لعب و هو مبدی اگر وی و و طلب درجات و السابقون ^{السبقون} بقون
 اولئک المقربین فی جنات النعیم از سر قدم سازی و مرکب سمیت از جان
 و دل و تازی تا مشیر الطاف الله لطیف بعباده با هزاران اطلاق ندای
 الحمد للشیخ ترا و پیش آید و عساکرامداد و لله جنود السموات و الارض
 همراه تو شود و بر شکر اعدا ان الشیطان للانسان عدو مبین فیروز آ می
 و از دام مبدی نشین ان النفس الاماره بالاستغی و خلاص یابی و لوح دل را از
 لطائف اسرار انقوال الله و یعلمکم مرقوم گردانی و مرغ دل از خطا تر
 قدس قدیم با و ارد و در فضا سلوک فاسلکی سبیل را بلذ لا بجنح
 شتاق و پیر و از آید و از نمازش در با تین کلمه من کل الترات محفوظ
 گرد و آئینه سر از لامع انوار تجلیات هم صفت نور گرد و که سر توبه اللیل
 فی النهار کاشوف شود و در دهنه ضمیر تو از سطر ثمر اعم و انزلنا من السماء ماء
 داعی بالهم و قهر من جوگر بجا و قهر ج ۱۲

فانبتنا به جنات وحب الحصيد سرسبز همچو باغ ارم گردد و در موز و اجینیا
به بلده میتا مریزا فهم شود و استاز کشفنا عنك عطاءك فيصرك اليوم
حدید از پیش تو بر دارند و تو در مشاهد کمال او فرومانی کما هی در دریا
بے نیازی ان الله لغني عن العالمين فروشوی و از سموم مهرب افامخوا
مکر الله و گرداب سرگردانی فرومانی و کما هی از نسیم لطیف و لایبنا سون
سروح الله و گلشن تمجید چون عن لب از شوق و ترغمی و از غلبات
و جبر نغمه الی لحد میم یوسف بر کشی و حسا و بزبان طراست پیش آیند و گویند
لما لله انك لغني ضللك القدیم و چون تاثیر و القیاء علی وجه فاتن
البصیرا ظاهر گردد و همه اخوان با هزاران نیاز و عجز در خواست کنند که استغفر
ذنوبنا اننا كنا خاطئين و از سر صدق برخوانند که لقد اترك الله علينا قوما
در مقام مناجات آئی بزبان حال گوئی که سرب قد آتینن من الملك و علمتنی
من تاویل الاحادیث فاطر السموات و الارض انت و لیجی الدینا و الاخرة
توفنی مسلماً و ارحمتی بالصالحین و السلام مکتوب سوم ای عزیز پیشتر
ازین تفاقل کردن و مجاب مغرور شدن نه دلیل سعادت بود و مگر خطاب
ارضیتهم بالحیوة الدنیا من الاخرة بگوش جان تو نرسیده است و از
وعید و من كان فی هذه اعمى فهو فی الاخرة اعمى و اصل سبیلای بیخ خوف
نداری و از تهدید یا قاترب للناس حسابهم و هم فی غفلة معصونت یح
اندیشه نمی کنی و از توبیح مریکان به بدیعت الدنیا و توبیخها و مالها فی الآخرة
من مضیب یح یا دخی آری و از تنبیه فاما من ظف و اثر الحیوة الدنیا فان الحی

همی الماوی یحی انتباه نمی گبری تا چند در تیره غفلت سرگردان در بیدار شوی
 بی سامان باشی کی در صومعه توبی الی الله در شود و در محراب و اندی الی
 سر یکدیگر توجیه و به بیان صدق و خلاص بر خوان الی و تهمت و جملی الی
 فطر السموات والارض حنیفاً تافایس اسرار و هو الذی یقبل التوبه
 عن عباده و یعفو السیئات از خزائن الطاف ان الله غفور رحیم
 بر تو مکشوف شود و یک عنایت بشارت چنین رساند ان الله یحب التوابین
 و یحب المتطهرین و بهارج معارج لغرض تشاء عروج بخشد و مناد می اقبال
 بزبان حال ندانند که ان الذین قالوا ربنا انما استقاموا فلا خوف علیهم
 ولا هم یحزنون والسلام مکتوب چهارم ای عزیز چون شومس معارف
 از مطالع سموات سرای طلوع کند و اراضی قلوب نبورا متدا منور گردد که
 انشرقت الارض من بنی ربها و عطار ظلام خیالیه از پیش بصائر عقول مرتفع شود
 که فکشفنا عنک غطاءک نواظر افهام از مشاهد لوامع انوار قدس حیرت
 چشم باز ماند و خواطر افکار از مکاشفه عجایب اسرار عالم ملکوت در تعجب و
 و بهیجان عشق اورد و بودی طلب سرگردان کجند و غلبات شوق در موافق
 قریب ان شنبه و منادی ان الله لذو فضل علی الناس ندانند و محکم
 اینان کند چون بر نکته معرفت مطلع گردی هستی خود را گم کند و لا یجعلو لکم
 الها آخر و در دریای نیستی لیس لك من الاشیاء فرو شود تا گوهر امید و کمال
 آرد و امواج عزت او را در محیط عظمت در اندازد چون غواهد که بر خناره آید
 در گرداب حیرت افتد و بگوید سرب الی ظلمت نفسی فاغفر لی مرکب انداد

از الطاف و جلاله فی السبع الجسد در رسد و او را با صلح لطف
 نصیب بنجند امن نشاء فرو و آرمفات نیز این اسرار و الله بکل شیء
 بدیهه بپارند و بر نور و اشارت وان الی ربك المنتهى اطلاع بخشند پس فاج
 الی عبد ماوتی چه باشد و لقد رأی من آیات ربه الکبری چه سنی وارو
 مکتوب پنجم ای عزیز کی از عالم غور قلا یغیرتکه الحیوة الدنیا
 و لا یغیرتکه بالآله الغرور عبور کن و از منازل اهل حضور که لغرف فی وجوه همد نصرت
 النعیم یاد آور تا مگر بوی از نعمات بوستان خروج و سبحان و جنتا لغیر
 بنام جهان تورسد و جبرئله از جام جهان نمائی و یسقون من جمیع محقق و خفاه
 صلیک در کام تو بریزند و دقائق اسرار دقائق جاء الحق من ربك کثوف بنوشد و تو
 بر بساط تفرید و لا یق مع دون الله ما لا ینفعک و لا یضرک از مسافران خلقت
 علیک بناهم بالحق فناء و شاهد و مشهود استماع کنی کاتب با مداد
 خطاب فبشر عباد الذین یستمعون القلی فیتبعون احسنه از نایب شوق
 و رطب آنی و گاه از صدقات سطوت فاستقم كما أمرت و کتاب جمعک سرور
 مراقبه خزن و گاه بحبل المتین اخصموا بحبل الله جمیعاً خنک و زنی و گاه
 و فترک و ما النصره من عند الله در آویزی و گاه در دریای مستند رحیم
 مر حین لا یعلمون فرو شوی و گاه بر ساطع لطف ان الله بکم لخبیر
 گذر کنی و از دقائق فسر به جو قناده فلیعل عمل اصالحا آثار بر صینی و از انهار کل
 در جات عملوا بایدی اخلاص اعتراف نمائی و در طلب صدر ان صلواتی
 و نسکی و محبائی و محال الله رب العالمین لشریک له قرار گیری و از مآره نسیم

و مرا و فی بعد من الله فاستبشروا بر غری و از منادی ندا شنوی با عباد
 لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون **مکتوب ششم** ای عزیز
 چون آهنگ مرا امیرش بماسع قلوب در رسد و از سماع نعمات خطاب
 السمت بربکم رایا و آرو و سكرات قالو لیلے رانند گزند و عند لیسان خزان
 باوقار حسرت نغمه یا اسفی علی یوسف بگرشند و بر لبه گروب تراندا انكسار ^{بصفت}
 عیناه من الحزن فهو کظیم نواختن گیرد و طنبور نوازی بی نوازی انما انشکو بشتی
 و حنیفی الی الله باهنگ قضیر جمیل فرو داشت کند و بر قات جذبات شوق و ^{شوق}
 سموات سرایر و لمعان آید و انوار جنون دل را شطمس گرو اند که یکا دسنا بقره
 یذهب بالابصار و قطرات غبرات از سحاب اعین ارواح چندان مشتاق گرد
 که رازی مزرعین کان میر بد حث الاخرة نزوله فی حثله از نباتات و عدل
 الله مغانف کنذیره محله محصد گردد و وحد الحق آمال و من یتوکل علی الله فهو حسبه
 بنفحات رواج ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شیء قدرا سر سر معطر و مزج
 شود و اعضان نهال صبر شمارا غایب فی الصلوات اجزاهم بخیر حساب بها است
 رسد و مرتاح غنایت هذ اعطوا و نا فاما ننا و امسك و استبراز آید و منادی
 و مرهک الغفک ^{استبحر زده است} نداء و هذان هذا الرزق قلنا له من فساد و الله اعلم
 بالصواب **مکتوب هفتم** ای عزیز تا جبهه اضطراب بر خاک نیاز نبندی
 و از سحاب اعین باران حسرت نبادی بوستان عیش تو هرگز از نباتات طرب سرسبز
 و شالستان اسید بر اعین مرا و بارور نگردد و اعضان صبر با و راق رضا و آید
 الش و غمرات قرب وان له عندنا النزهة ^{عراصین مع عرجون بالغریب فرما} و حسن ما کن سرسبز نشود و به نهایه نرسد

و غلب قلب مغرور شوق و ترغیم نیاید و بهای فواد تا بجهت الی ذلک الی ربی
 یسجدین از نفس ام الانسان در پرواز نشود و از فضا را لامتن عینیت الی
 ما متعنا به از واجبات منزه و حق الحقیقه الدنیا لفتنهم فیه عبور نکند و هرگز
 بسده و مفقد صدق عن طیل مقتدر رسد و از آثار اشجار لهم معاشا و
 عند لهم بیج بر خور و از بوستان واللّه عند حسن المکاب بوی بشام جان
 رسد و از گلزار نعیم و لهم دار السلام عند لهم و هو ولیهم بما کانوا
 لعلون بیج بر خور و اری نیاید و اسلام مکتوب هشتم ای عزیز چون
 فروغ نور صبح توحید از افق مشارق قلوب ظهور یابد که و الصبح اذا تنفس
 شموس بین یقین بر افلاک سرایر برخ استوار شود که و الشمس تجری مستقر لها
 ظلمات و جود بشریه و در صورت الزامات نور هم لیسعی باین اید لهم ستاری
 شود و در صورت لیل فی الظلم ظاهر گردد و سابقه عنایت اللّه علی الذین تصفوا
 یخبرهم من الظلمات الی النور نقاب از پیش بردارد و بر شکرت ایشان که ان الشیطان
 لکمد عدو صلب غیر و آئی و او در مکر که فلتخذ و عدو با سپاه خویش که نرسد
 للناس حب الشهو من النساء و البنین بالشکر قلب معارض شود و ایشان از صدق
 حال بلسان خاطر بر خوانند که یضیق صدری و لا یطلق لسانی و با هزاران
 عجز و خوارست کنند که و اعف عنا و اعف لنا و ارحمنا انت مولینا فاضلنا علی القوم
 الکافرین و ما فیت عند هه مفاخر الغیبه لا یعلمها الا هو ناکند که و لا تخفوا
 و لا تحزنوا و انتم الی معلون اما و عسا کروان حید نالهم الغالبون اما اعلام
 اذا جاء نصر الله و الفتح در رسد و طلعه انا فتننا متع انا لنصرهم و سلنا و الذین
 طبع بر و یکیش فرستند تا از دشمن و اوفتند و از اطمینان

امنوا اني ايام نرفع درجات من نشاء وكره وبر شكرا بعد احملة آرو و اخبار انصر
 من الله وفتح قلوبهم متواتر شود و منادی حال نداده كه قل اللهم مالك الملك
 توفى الملك من تشاء وتنزع الملك من تشاء وتغر من تشاء وتذل من تشاء
 بيدك الخير انك على كل شئ قدير **مكتوب نهم** ای عزیز از گمان زنا نال
 والبنون نذات الحیوة الدنیا برون آلی و دست از شغلنا اموالنا و اهلونا
 بردار و از جنس صحت فرما بندگان تیه غفلت که نسوا الله فالنسبهم الفسهم
 پاست همت راستخت برون بر و تم و از خشت طلب و رسیدن عشق و دنا زو
 که فی سبقت و السالقبون السالقبون اولئك المقربون بچوگان استنانت
 استعینوا بالله سبحانه اولئك على هدی من ربهم و اولئك هم المفلحون
 و در رسان شاید که یک دولت و بشر الذین امنوا ان لهم قدح عند ربهم
 و در رسان و بشارت چنین وارسا نیکه ان الله بالناس لشریف رحیم و اسرارنا
 قد جاءكم بصایر من ربکم را بدست تودهند چون بر موز و اشارات آن اطلاع
 یابی در حال از سر شوق سراقدم سازی و قبل السلام هذا امر اطهر باقی
 پیش گیری و قصد نرنگاه لهم جنات تجري من تحتها الانهار کنی و از جنات
 نهم نملهم درجات عند ربهم و مغفرة و و زق کم به خرام تر بر جینی و بیشتر است
 ان الذین سبقتم سبقتم لهم من الحسنی و در رسد و از مملکت لهم و السلام رضی الله
 عنهم و رضوا عنه خبر با یک باز گوید و بخت گاه و من اوفی با عاهد علیه الله
 فسیؤتیهم اجر عظیم و اعی شود و باز گوید که لتتالوا الذین حتی تتفقوا امامت بون +
مكتوب دهم ای عزیز چون لوا مع الزارات نور السموات و الارض

نیز ستمگاه ضمه را یح شود و زجاج قلب از تاثیر آن نوزانی گردد و که المصباح
 فی نهج الحجة الحاجة کما کوب در حق بوارق کثوف یوقا من شیخه مصباحه شریف
 از بر اوقات غامه مشرقیه و کاهنیه و لمعان آید و قنای دل فکرت یکا در تنها
 یضی و ایام تمسسه ناما فروزان گردد و آسمان سر اسر خجوه حکمت و بالجم
 هدر یهندون سر اسر بله فرین گردد و که انا نرینا السماء الدنیا بزینت الکواکب
 و انما رصنوا از فوق نور علی بر اوج استعد عروج نماید که و القمر قد ناه منابر
 حتی و ذکا العزیز ان القدیر و غشا ربالی غفلت که و اللیل اذا انشئ صفت
 و الهما اذ انجلت بخشد و ریاضین کلزار لیم که و المستقرین بلا سوا سر نماند
 و باطل اسرار کافوا قلیلا من اللیل یا هجی بنجات احزان آنگاه عشق پر شد
 صبح دولت یهدی الله لفرح من نشاء و روم و شمس سارف از مطلع ^{الله} من
 حق المهد طلوع کند اسرار الله الشمس یضی لها ان تدبره القمر و لا اللیل سابق ^{الله}
 و کل فی فک یسبحون بظهور انجا و لطائف و غوامس اسرار و لیل الله الاله
 للناس و الله ککل شیء علیه از خفا را شکل مکشوف و نشاء و الله عالم با بصواب
مکتوب یازدهم - او عزیز چون مهر سپهر معرفت بر اوج کمال الیوم
 اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی عروج کند بوارق انوار در حقیقت لکم
 الاسلام دنیا و لمعان آید و شواهد آنها را امن شرح الله صکرة للاسلام
 حق علی نهر صیه و مشارق لقد جاءک الحق من ربک بعین البین مشاهد شود
 و بر وقایق نفایس اسرار و الله خزائن السموات و الارض خبر دهند و بر وقایق
 حقائق فی الارض آیات المؤمنین و فی انفسکم افلا تبصرون مطلع گردانن و بر نوز

اشکرات فایتما ان توافقه وجهه الله محرمت کسند ریاح فیض وارسلنا الی الی
 لویح بار وایح فضل بضرب بر حمتنا من نشاء از مهب عنایت الله لطیف
 لعباده و ربائین انک لا تضیع لجمع من احسن عمله دروزیدن آید و اشجار باین
 ان الله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون با وراق شهود و ثمار تجلی بهم بیشتر
 و بار و رگرو و ینایع وصول خلک فضل الله یوتیه من نشاء از شواخ جمال
 والله ذو الفضل العظیم در منهل او ویه قلوب جاری شود و مخر احوال زمان
 چنین بشارت رساند که ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم اجرهم
 و مبشر اقبال بشارت چنین رساند که یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا
 ۲ انتم تحذرون رضوان و یارب بلد طایفه توبه بعبودیت با حق نجات سلام فوق
 من رب رحیمه در رسد و البواب جنت جهت وصول باز کند و مانده نسیج من الله
 عنهم و در پیش کشد و بگوید و لکم فیها تسکین النفس کما و لکم فیها ما تدعون و لا
 من عفو رحیمه **مکتوب دوازدهم** ای عزیز چون بروق شهود
 از خرق غمام فیض عیدی الله نور من نشاء و خشنیدن آید و در وایح
 وصول از مهب عنایت تخفص بر حمته من نشاء دروزیدن آید و ربائین
 انس در ریاض قلوب بشکافد و بلابل شوق و ربائین ارواح نبهات ^{سفر} با
 علی یوسف چون هزار داستان در ترجم آید و نیزان اشتیاق در کوانین سران
 هرزند و الهیار افکار در فضائی عظمت از غایت طبران پی بر شود و فحول عقول در کاد
 معرفت پی گم کند و قواعد ارکان انهام از صدمت مهیبت در ترزلزل آید و بن
 عزایم در سحر ماقدره الله حق قدره بریاح و هی تجوی لعم فی صو کمال

در بجم حیرت قدمه اندامواج وریا می عشق یحیی و عیسی در تلاطم آید هر یک
 بزبان حال نماند که سرب از لای منظر مبارک و آنست خیر المنزله این ساقه عنایت
 ان الذین سبقت لهم منا الحسنی و در رسد و ایشان را بر ساعل خود می ^{مفتقد}

صدق فرو و آرد و در مجلسستان باده استدرساند مایه لغیم للذین
 احسنوا الحسنی و نریایه را در پیش کشد و کوس وصول از جام قرب بادی
 سفره و سقا هر به مشرب با ظهور اگر و ان شود و ملک ابدی و دولت سرمدی
 و اذا را نیت قدمه سائبت لغیا و ملک کبیرا مشاهده کرد و **مکتوب سیزدهم**

ای عزیز قلبی سلیم باید که تا بر رموز فاعته و یا اولی الاصله اطلاع باید عقلی
 کامل باید تا وفاق اسرار سبز بهم آیاتنا فی الافاق دنی الفهم را وراک کند
 و یقینی صادق تا شواهد معرفت و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم
 ربین قلب مشاهده بیند و بدو اعی وصول و اذا اسألكم عبادی عنی فاقول
 احبیب دعوت الداع اذا احاطان مستقبل شود و از و ابرئینه الحسبتم اما خلقنا
 عبدا و انکم الیناء ترجعون از خوار غفلت یلیهم الا کم انوف یعلمون بید
 آید و و بعروۃ الوثقی و مالکم من دون الله من ولی و لا نصیر خجک و رزق
 و بر سقینه فقر و الی الله سوار گردد و در وریا می معرفت و ماخلقت الخی و الی
 الا لبعبدون مروان و اربوا صی فرو و آید اگر گوهر مقصود و بچنگ افتد فقد
 فانه من اعظمها و اگر جهان در طلب رود فقد و قم اجرة علی الله +

مکتوب چهاردهم ای عزیز چون عساکر خدایات الله محبتی الیه ^{نشد}
 بر ولایت قلوب و ربازد و طوامع نقوس اماره را بهجام ریاضت و جاهد ط
 طوامع جم طامع یعنی نگیرد ۱۲ م و بر سر اقبال ضلالت و ابروف ۱۲

فی الله حوچهاده مرتاض و نازل گرواند و جباریه فراغت را در مجلس نقی می بکشد
 مجاهد و رکش اُمنیه را با غلال و اطیعوا الله و اطیعوا المومنین بیرون گروان
 و اعمال اناوات و اختیارات را بتادیب و من یعمل مثقال ذره خیرا یزده سزا دهد
 و انبیاء رسوم و عادات و قواعد ارکان تلبیس و طامات را بجای از میان بردارد
 و سادگی حال بزبان صدیق مقال نکند که ان الملوك اذا دخلوا قرية
 افسدها وجعلوا معتبة اهلها اذلة و چون ارا منی صفای قلوب از لوث
 و من بیتة غیر الاسلام دنیا قلن یقبل منه مسفا گرو و حدائق ارواح از این کم
 الطاف من یقید الله فهو المهدئ سراسر معطر و مرق شود و صفات ادراک
 سراسر از نفایس رفوم لطائف اولئك کتب فی قلوبهم الا یمان مرقوم گرد و
 شهو یوم تبدیل الارض غیر از هر صفت حال گرو و درو اسی اشتاق چون حیاء
 عشق را در هوا شود و بزبان حال صدا باز گوید و تری الجبال تحتها جامدة و هی
 ترم الکحاب اسرافیل عشق صور و در و نفخ فی الصور و تاثیر ما نطق فصعق
 من فی السموات و من فی الارض بظهور التجلد و مبشر اقبال لا یخفهم انفرج الکبر
 و درسد و ایشان را تمکین دهد و بعلیین فی مقعد صدق عند ملک مقتدر
 داعی شود و رننوان به شملت بشیریکم البوهد پیش آید و ابواب جناب بنیم
 بکشاید و بگوید سلامه علیکم طبتم فادخلوها لالدین و ایشان بگویند
 الحمد لله الذی صدقنا و عدنا و اوتینا الارض نتوبوا من الجنة حیث
 نشاء ففتحهم لجز العاطین مکتوب پانزدهم عزیزیکم از دایم
 شہوات و تتبع المهدی فیصلک عن سبیل الله اعراض کن و از مواطن غفلت

ولا تقم من اغفنا قلبه عن ذكرنا برون آمی و از صحبت اهل مشوق که قبولی للفا سببه
 قلوبهم من ذکر الله برهنه و از منادی استجیبوا له من قبل ان یأتی یوم یوم
 مدخله من الله نداس العیان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله کموش
 هوش استماع کن و تنبیه ایحسب الانسان ان یترک سدا شیه از خواب غور
 ولا یقر لکم بالله العزیز بیدار شو و از مقامات اهل حضور که رجال الله هم تجا
 و هبع عن ذکر الله خبر برس و از برای کعبه مقصود پامی از سر سازد با ویر القطاع
 کن و تنبل الیه بتبلیا باز و تجرید قل الله تعذرهم و راعله نفوس و افعی
 امری الی الله با قافله اهل صدق کو یونام الصادقین مسافر شو و از مسکن خارج
 و نیا که انا جعلنا علی الارض نریة لها عبور کن و از سبیل مهالک فتنه که انا جعلنا
 و اوه که دکو فتنه بسلامت بگذر و از مناجیح مسالک هدی ان هذه تذکره فمن
 شاء اتخذ الی ربه سبیلا هر پیش گیر و بسان اسطرار اقرن بحسب المضطر اذا
 دعاه با تضرع و زاری بر خوان اهدنا الصراط المستقیم تا مبشر منایت قدیم
 الا ان اولیاء الله الخوف علیهم و لا هم یخفون با انبشار تحت سلام قوا
 من رب رحیم پیش برو و بر جنبه بصر الله و فتح قدیم بشلو منین سوار شو
 و بجنات خلد فاقبلوا انعم من الله فضل داعی شو و نسیم غر وصال از هر طرف
 در و زدن آید و اقاح شراب محبت بایدی سقاة غیب گردان مشاهده شو
 و آهنگ ان هذا کان لکم جلاء یکان معیکم مشکوای برکت و بمقام اش
 و نانه و کلما الله موسی یعلما آغاز کند و دیباچه فلما تجلی ربه للجبل اطاب و بد
 و نواظر عیون بصائر از سکران حالات و ختم موسی صیقا خبر باز دهد و وجوه

یومئذ ناصراً الى ربها ناظره را مسامحه کند و محبت مستغفرت آید و بزبان حال
باز گوید لا تدرككم الا بصبر وهو يدرك الا بصبر

فصل دوم از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب مرزا صاحب شهید قدس سره اگر کشید

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتوب اول بر غرور دارا کمر را تماس تحسیر حب و نسب از فقیر گرفته اند
چون فائده معتد بهای بر آن تشریف نمود تغافل می نمودم اکنون که سماحت از حد گد
مجمعی میگیرد و دریابند که در حقیقت سرمایه وجود فقیر در آغاز قطره آبی و در انجام
مرست خاکست و در عالم اعتبار نسبت این خاکسار به بیت و مهشت واسطه
بنو محمد بن حنفیه به شیرینیه کبریا علی مرتضی علیه التحیه و الثناء میرسد امیرالکمال الدین
نام یکی از اعیان و فقیر در هشتصد هجری به قریب از بلده طائف در مکتب کرستان
افتاد و با صبیحه یکی از حاکمان آن حدود و ش که سردار الوس قاشلان بود و
دست داد چون او را بسری بنود حکومت آن ناحیه تعلق با و لادینان گرفت
و قتی که همایون با و شاه مملکت هندوستان را از دست افغانه شور متخلص گردانید
از ان خاندان و همرا در محبوب خان و بابا خان نام را که به سه واسطه با میر مذکور
میرنده همراه آورد و احوال این هر دو در توارخ اکبری مسطور است و نسب مادر
این بزرگان بخا لزاوه امیر صاحبقران میرسد و نسب فقیر بهیار واسطه به بابا خان
مستغنی میگردد و پدرم بچرم خان مذکور که در عهد اکبری مصدق بنی شده بود و بعد از
گرفتار بود و عمری در خدمت او و بجزیب بادشاه گذرانیده آخر بدو ترک دنیا

مغرور و مغرور گردید و بخدمت بزرگی از خلفای طریقه قادریه استغاده نموده و سال
 هزار و صد و سی هجری انتقال ازین عالم فرموده در هزار و صد و سی و نه ولایت
 فقیر اتفاق افتاد و در عسر و مشقت از ده سالگی کردیم بی بر پشت و در بیت محبت
 بسته دست از دنیا برداشت و پایی سخی از سر ساخته و راه فقر گذاشت علوم متعارف
 در عهد پدر خوانده بود و کتب حدیث در خدمت حاجی محمد فضل سیالکوئی تمییز
 شیخ الحدیث شیخ عبداللہ ابن سالم مکی گذرانیده و قرآن مجید را از حافظ عبدالرسول
 و بگو تمییز شیخ القرا شیخ عبدالخالق شوقی سند کرد و ذکر طریقه لغت بندیه با خرد و نجابت
 مطلقه از جناب حضرت سید السادات سید نور محمد بدایونی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 کہ بدو واسطه بحضرت قیوم ربانی محمد و الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ میرنگرفت
 و عمره در خدمت ایشان بسر برد و بعد وفات ایشان از شایخ مسعوده ابن
 سرقه استغاده نموده و آخر باستان فیض آشیان حضرت شیخ الشیوخ شیخ
 محمد عابد سامی رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ ایشان نیز بدو واسطه بحضرت محمد و رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ میرسد چہ نیاز سود مدتی خدمت ایشان کرده هر قدر اجازت طریقه قائم
 و سہروردیہ و خشتیہ حاصل نمود و تا امروز کہ ہزار و صد و ہشتاد و پنج ہجری است بحکم
 ابن حضرت از سنیال تبریت طالبان غذا مشغول است خدا تہ بخیر کند بکرہ
 حبیبہ صلو اللہ علیہ وسلم مکتوب و و ہم مند و ما این بار و حشہ نوشتہ اند
 یکے آنکہ خلفای حضرت سہروردی و عو کو کمالات و مقامات بلند میکنند و آثار آن
 مثل اولیاء متقدین ازینہا بظہور نمیرسد و و ہم آنکہ مریدان خود ایشارہای
 عالی میدہند و حالات آنہا و لالت بر آن ایشارہا نمیکند و نیز مساوات آن و ایشان

با اکتا بر سابقین بلکه فضل بر آنها لازم می آید و انجمنی مستبعد می نماید -

جواب شبه اول بدانند که بزرگان پیشین هم با وجود تحقق فساد عوالم کلمات علیا کرده اند و کتب قوم ازین مقالات مملوست غایه مافی السابحاته از ان طائفه باظهار این امور ماسور بوده اند و فرق حکم علیه سکر معذورین شان ایشان نیز ازین هر دو احتمال یکے را تجویز میتوان کرد و هیچ کمالی غیر از نبوت با اصالت ختم نکردین و در مبداء فیاض بخل و درین ممکن نیست پس معنی بزرگان جزو ظن را چه مانع است آخر از صالحی مسلمین اند و مراد از ظهور آثار کمال اگر استقامت است که فوق کرامت است پس این معنی خود از اقویای این طریقه بقوت ظاهر هر دو وضعف را اعتباری نیست و اگر مقصود از آثار صد و خرده عادات و مسکناات است که منظور عوام است پس این مقدمات با جماع صوفیه نه از شرائط ولایت اند نه از لوازم آن مخفی نیست که صحابه کرام که افضل از جمیع افراد امت مرحومه اند بمقتضای این موگشته و چون مجاهدات و ریاضات این طریقه بطور صحابه کرام و تابعین باتباع کتاب و سنت است از واتی مواجید اهل این طریقه نیز مشاهیر و اوفو همان جماعت است فلا نکتی من الممتزین **جواب شبه دوم** آنکه در یافتن آثار باطنی اهل کمال امر آسان نیست علم بخصوص ادراک نسبت بر کیف این طریقه کار هر عمر و زیدنه اما از باب فرست صحیح مخفی نیست و نمیند و در آثار طاهری که اکثر طاعت و ریاضت و افراط ذوق و شوق و تجرد و انقطاع از دنیا باشد اهل خلاص و ریادار باب حق و باطل شریک اند و از صد و معاصی احیاناً تا تخمیر هیچکس مخفی نیست و حق این است که بنا بر بعد زمان نبوت و قرب قیامت

ضعف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشارت باین حقیقی
 نیست و مقصود این مشایخ از بشارت آنست که مرید ازان مقام نصیب یافته است
 نه مثل اولیای مشهوره قوت و رفعت در آن مقام بهم رسانیده تا مساوات با آنها
 لازم آید و اگر مرید خوش استعداد عمری درین کار جدد و جهد بجای آورد و شریکیت
 آن بزرگمان شود استیلا ندارد و فیض روح القدس از باز مدو فرماید و
 دیگران بهم بکنند آنچه سببی اسیر و بداند که نسبت این حضرات انکاسی
 مثل الطباع نور شمس در مرآت و فرصتی مستوفی می باید که انوار باطن نیز لازم
 مرآت گردد و انکاس سبیل تحقیق شود و مرید بمرتب کمال تکمیل رسد و بعض
 اوقات عکس مقام نیز در آینه باطن مرید می افتد و هنوز آن مقام تحقیق نرسیده
 و بپیشرفت دقیق و نظر تحقیق ماکا رنفرموده آن مرید را بشارت آن مقام میفرماید
 و بعد مفارقت پیر آن نسبت که بشرط محاذاة ظاهر شده بود و رو با ستار و آرد
 پس آثار آن اگر ظهور نمایند بجاست و این اغلاط درین جزو زمان بسیار و جاب
 یافته است که در چیران نسبت کشفی کیاب است و مریدان بنا بر ضعف همت
 با التماس بشارت مقام و اجازت ارشاد در اضطراب اند و استلام -

مکتوب سیلوم پرسیده بودند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه
 چه معنی دارد - بداند که نسبت در لغت عرب عبارتست از علاقه بین بطرفین
 و در اصطلاح این قوم مراد است از علاقه که میان حق جل شانہ و خلق واقع است
 که متکلمین تعبیر میکنند ازان به صانعیت و مشعوعیت چون نسبت کلال با کوزه و از
 طایفه نسبت این مکتوب صوفیه اگر چه در بیان تعبیر ازان بظهور وحدت میکنند مثل ظهور آب

و در صور موج و حباب و میگویند که این کثرت مزاحم وحدت حقیقی ما مطلق نیست
 و حاصل این تشبیهات عینیت متعلق است با حق و این معنی را بتاویلات و تمذیلات
 مشروع و معقول میسازند و اگر شهودیه اند نسبت اصل باطل چون نسبت اعداد
 منبسطه شمس با شمس میفرمایند و ظل اینجا بمعنی تخلی است یعنی ظهورش در مرتبه ثانیه
 و ظاهراست که این کثرت وجودات ظلی مثل وحدت وجود حقیقی اصل نمیتواند باشد
 فرق است میان تشبیه اول و ثانی که هر چند ظل را حقیقتی دیگر غیر از حقیقت اصل است
 همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را ظل و انموده است اما اصل مواطانه بر
 بر دیگری اینجا صحیح نیست و در اینجا صحیح است پس تشبیه باین تعبیر من وجوب
 اثبات غیرت میکنند بطوریکه در توضیح وجود حقیقی خلل نکند و این معنی از کتاب سلوک
 باستانی میتوان استنباط کرد و مقصود از معنی نسبت بطور اول اگر کتب صوفیه وجودیه
 باید دریافت و بطور ثانیه این است که نزد ایشان حقائق ممکنات در مرتبه سلب
 الهی مرکب اند از عدم وجود و با معنی که اعدام اصنافیه یعنی عدم العلم که مبرست
 بجهل و عدم القدره که مبرست بخر و غیره که مفهومات متمایزه دارند و ثبوتی در مرتبه
 علم الهی پیدا کرده اند و مرایای صفات حقیقیه که مقابل آن عبارات اند کرده -
 انوار آن صفات دران مرایا منعکس گشته و این مخلوطها مبادی هفتینات عالم
 شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابته فی العلم مرکب اند از اعدام اصنافیه و ظلال
 صفات حقیقیه و در مرایای خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است مصدر آثار خارجیه
 گشته پس اعیان خارجیه نزد ایشان بوجو و ظلی موجود اند نه بوجو حقیقی و در خارج
 ظلی متحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی است و در عالم هر چه هست

از وجود و توابع آن ظلمات و انکساست مستفاد است از حضرت وجود جل شانها و چون
 با وجود استیقامتی فی الحقیقہ الخارج الحقیقی الا الله فهنا هو التوحید و چون عدمی است ناقص
 و وجود و مبداء غیر و کمال و عالم هر یک است از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی اوست
 و وجود و عاریتی و وجود حق بسیط و غیر و حسن محض است و عین عالم نمیتواند شد ناجای
 عالم جمیع حسن و قبح خواهد بود و اما وجه حسن همه مستفاد است از حضرت وجود و وجهات
 قبح همه حاصل از طرف عدم پس هر گاه سالک بقوت استقامت وجود و جذب شایخ
 که ظل حذب الهی است بسیر علمی از حقیقت امکان با وجوب قطع مسافت که عبارت
 از خرق حجب ظلماتی و نورانی که موافق حدیث در میان حق و خلق واقع است فرماید
 فیوض و برکات آن نسبت محاذاته که در میان ظاهر و مظهر متحقق بود و برقع این حجب
 که مانع ظهور انوار شمس حقیقی در مرآت یقین سالک بود و تمام ظهور و میرسد و استیلائی
 آن انوار آن آئینه را مستور میسازد و این حالت را نسبت فنا میگویند و بعد فانی است
 که وجود و محبوب از جناب اقدس مناسب هر مقام عطا میفرماید تا سالک با آن وجود
 سکار غافل بشیرت و احکام شریعت را بر پا تواند داشت آنرا نسبت بقا میگویند
 پس سالک اگر خرق حجب ظلماتی و نورانی بنمایا کرده و از تجلیات صفات و ثبوتات
 گذشته تجلی ذات محبت مشرف شد و در زمان نبوت باقیست نبی میگرد و در بدو عصمت
 که عبارت است از عدم احتمال صدور شر میسر شد و اگر نه بقدر طی مسافت از امکان
 بسوی وجوب از عدم که شر صرف است دور تر خواهد بود و وجود حق که غیر محض است نزدیکتر
 میگردد و چون ظلمات عدم در استیلا محو انوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصدق
 میشود اما با احتمال وقوع شر احیاناً اولی و ثانی نبی میگرد و در تربیت و اصلاح بروج

فنا

استیلا

فنا

فنا

فنا

این است معنی آنچه میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا محفوظ و این است معنی ظهور است
 که در اصطلاح این قوم است بر سبیل ایجاز بمشرب صوفیه شهودیه مجددیه رحیم الله
 و اسلام مکتوب چهارم مخدوم سوال شما که بعد حصول فنا که مستلزم
 دوام حصول نگاه غفلت از جناب حق ثنائی رود مبدی سبب چیست بداند
 که بنا بر این شبهه بر اشتباهی است بپائش آنکه علم بر دو قسم است حضوری و
 حصولی حضوری لازم نفس عالم است یا عین اوست چنانچه علم نفس بخود و عوارض
 خود و حصولی حصول صور معلومات است در مراتب ذهن بنسبت عقل و حواس سالک
 که اسیر علمی از حقیقت اسکان با وج و جوب عروج نماید این علم از قبیل علم حضوری است
 نه حصولی و کیفیت یقین علم حضوری عارف بجناب الهی است که نزد صوفیه وجود
 اشیا زطلی است نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد و ظلال حضرت وجودی
 و در خارج غیر وجود و احد متحقق نیست و نقد و تکثر ظلال از راه تکثر شیوات
 وجود است و ظل تا وقتی که از اصل خود غافل است و از ظلیت خود آگاه نیست وجود
 مستقل برای خود در پندار ثبات میکنند و در حین تکلم بلفظانا اشاره بهمان وجود
 و همی بینماید چون قطع این مسافت اصطلاحی قوم که عبارت است از رفع حجب را
 و ظلماتی بین الحق و الخلق که از حدیث ثابت است میسرش میگرد و دو باصل خود
 و اصل میشود و خود را پیش از ظل آن اصل نمیبندد و وجود خود و توابع آنرا مستعار
 از اصل میداند و در مییابد که ظل را حقیقی علمیه نیست بلکه همان اصل در مرتبه
 ثانی بتعین ظلی ظهور کرده است و اضع میشود که مشارالیه و مرجع آناد نفس الامر
 اصل است نه ظل آنگاه علم حضوری او که لازم این تعین ظلی او بود متعلق بمثل ^{میگردد}

و اشاره بلفظان اولاراج میشود باین چون این اعتبار کسی است از اعتبارات اهل نایا آن
 انار جوع نفل میکند چون این حالت ستم میگرد و انرا دوام حضور گویند و این حضور را باین
 تحقیق فنا زوال نیست و اگر کسی در قنوری و ریخالت رو سید قدرت در علم عالم واقع میشود
 و در عین علم حضوری و علم حصولی عارف مثل عوام الناس باقی میماند تا حواس با غیبت
 که تمثیل امور بشری موقوف بر آنست و این علم اصلا در جناب قدس باریت که حق
 را در آن بازگاه و دخل و انتشار این اشتباهات اینست که ذوق علم عالم را تصور علم
 حضوری دانسته میگرد و اوام حضور میشوند حضرت فاروق رضوانه تعالی عنه که فرموده است
 اَصْلِي وَ اَحْتَجَّ الْحَاجِسِ اشاره باین هر دو علم است که تجزیه جایش لعلق بینا هم حصولی دارد
 و حضور و صلوة اقتبیل علم حضوری است و طاهر که صلوة آنجناب البته بی حضور نخواهد بود
 و تدبیر چهار دینی تصور اسباب صورت نمیکند پس تا هر دو قسم علم جمع نشوند این هر دو کار
 که در اخل عبادتین است در یک جزو زمان از نفس و احوال میباشند و گفتی و معنی قول غلبه
 ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتواند شد فافهم و السلام **مکتوب پنجم** بر خور و ارا از
 اوجو شبها که بر مقالات کرامت آیات قیوم ربانی نوحی و الف ثانی رضی الله تعالی
 عنه بر علم یزدان و ارومی شوند استفا کرده اند بمطالعه در آمد و در **پایان**
 که بنا بر این اعترافات بر جمل است یا بر جسد و این رسم انکار معمول قدیم است اهل تعصب
 و تکلیف فریغ اکبر رحمة الله علیه و اکابر دیگر رساله مانوشته اند و حضرت مجدد و در مکتب
 خود جواهرهای همه شبهات بطریق دفع و خل تحریر فرموده و از اولاد اجداد ایشان حضرت
 شاه یحیی رحمة الله علیه رساله افضل درین باب و حضرت مولوی سرخ شاه رحمة الله علیه
 رساله سمع بکشف النظم عن وجه الخطا بطریق اجمال تحریر نموده اند و از مخلصان آنجناب

مولانا محمد بیگ شکی ثم لکھی رسالہ کلمی بہ عطیۃ الوہاب الفصل من الخطاب والاصوات
 براسولہ واجوبہ درو رسالہ محمد بن نجی تلمیذ شیخ ابراہیم کردی غم المذنی نوشتہ دہرہ کا
 علما مذاہب اربعہ ویا عرب مجمل و مسلم گردانیدہ و ماوہ خند کہو معارف غیر متعارف
 ست از جناب ایشان کہ در قرون اولے شیوع داشتہ و بعد قرون ثلثہ مشہور بالبحر
 و پرہ کہ کون رفتہ از خصوصیت طینت مطہرہ ایشان کہ بقیۃ طینت مقدسہ جنابا ل
 بودہ بر وزنمودہ اند انصاف آست کہ اول در شان قائل مقالات نظر کنند اگر متبع
 کتاب سنت ست و اکثر اعمال و اقوال او موزون بہ میزان شریعت پس متشابہات
 کلام اورا موافق حکمات کلام اتاویل کنند یا بعالم السر والعلانیۃ و اگر از بد او را منقول
 دارند چہ کہ این قوم را عذر یاسے بسیدعارض میشود گاہ در غلبہ حال عبارات ایشان
 بمرآت ایشان مساعدت نمیکند و گاہ در معلومات کشفی بنابر غلط و سہم و خیال خطافات
 میشود و در آن خطا مثل خطاے اجتہادی معذوراند و گاہ اطلاع بر اصطلاح ایشان
 سیر غم آید پس بر عایت این امور ترک اعتراض لازمست خصوصاً اعتراض بر کلام
 کرامت انعام حضرت محمد و محض فصولی ست کہ بنا بر طریقہ ایشان بر انباء سنت و صفات
 ایشان شون ہمین بصحبت و موعظت ست و بیشتر سبب ہیجان بن فتنہ انکار توحید و وجوب
 و اثبات توحید شہودی چہ کہ از چہار صد سال یعنی از عہد حضرت شیخ محی الدین ابن عربی
 رحمتہ اللہ علیہ تا عہد مبارک ایشان اوجیہ اسماع و از زبان مردم از مسک و وحدت وجود
 معلوم بودہ است و انکار حضرت محمد و بر توحید وجودی نہ مثل انکار علیاے طہارت بلکہ از
 متعاسکہ وجود ویتکم میکنند تصدیق و تائیم آن مومنانند انقدر مہت کہ معقدو اصحابی بنو
 این مقام سفیر باند و غیر تجر فی الجملہ بنی الحق و الخلق برہنجی کہ فخل وحدت وجہ چشمہ حق متحقق

در خارج حقیقی است نگرد و ثابت میکنند بخلاف وجودیه که در میان حق و خلق علیت
 اثبات میکنند و بقدر سلسله وحدت وجود و شهود و در دو مکتوبی دیگر نوشته شد و السلام
مکتوب ششم بعد حمد و صلاوة از فقیر جا بنان مولوی صاحب مهربان
 سید الرحمن مطالبه نمایند که انکشاف نامرئوسانی شش در ششهاست چند که همه متوجه مقامات
 اکرامت سمات حضرت قیوم ربانی حی: الف ثانی یعنی الله عنه بود و در فرمود **مخدوما**
 این ثبات از عدم اطلاع بر مصطلحات اینجاب ناشی شده اگر تمسیر شود مبدلات ثلثه یکجا
 حضرت ایشان مطالبه نمایند و طرح خواهد شد و فقیر مثلاً لامر حرفی چند و نگار و
 باید دانست که حضرت صوفیه لفظ وجود را بر معنی اطلاق نمی نمایند - بگو وجود معنی کون
 حصول که امر انتراعی و معقول تالوئی است - دوم وجود منبسط که منشأ انتراع معنی
 اول و معبر لفظاً بر وجود و بصدا در اول است و بدیهی است که این هر دو وجود از حضرت ذات
 تعالی و تقدست متاخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدر آثار نمینماید شد - سیوم
 وجودیکه اول الاوائل و مبدأ لمبادی است و بر عزم قوم بین ذات است و ذات بآن وجود
 مصدر آثار است و حضرت ایشان میگویند که ذات اول تعالی خود مصدر آثار خود است و هرگاه
 وجود و ذات هر دو در حقیقت یک باشد صد در آثار را خواه بوجوه منسوب باید کرد و خواه بذات
 مطلب و احد است پس اختلاف راجع بنزاع لفظی است تسلسل را اینجا چه دخل است تسلسل
 آنگاه لازم آید که وجود حق تعالی مستغنا از موجود دیگر باشد و بآن وجود و مصدر
 آثار گردد و حال آن موجود نیز همچنین باشد و تخاصی حضرت ایشان از اطلاق لفظ
 وجود بر ذات او تعالی و تجنب از حمل بالمواطاة یکبر و یکبره از راه اعتیاض است که در آن
 شرع این اطلاق وارد نشده و صفات و اسما را الهی توفیقی اند و در شبه دیگر که در محبت

حقیقت محمدی و فضل حقیقت کعبه حقیقت محمدی است صلوات الله علیه وسلم از مکتوبات جلد
ثالث رفع میشود و تحریر جواب آنها طولی وار و آنچه در تاویل قول حضرت غوث الثقلین
رضی الله تعالی عنه و قد ای هذا علی رفقة کل ولی الله نوشته اند اگر مخصوص
بما صرن دارند چه نقصان عاید بحجاب آنحضرت می شود و استثنای مستقیمین خود ازین
حکم حکم ادب لازم است که بعضی از آنها اجداد و مشایخ آنحضرت اند و بحکم حدیث کاینکه
اوله خیرام آخره استثنای متاخرین نیز مجوز است چرا که تقدیم و تاخیر امری است و
هر متاخری را متاخری است پس ممکن است که متاخر آنحضرت از آنحضرت افضل باشد و گاهی
غیر از کمالات نبوت بالا صانع ختم نشده است فقیر در تفرقه حق و باطل و انکسالات نامتو
بودم و الحمد لله رب العالمین انما الحق حقاً و انما الباطل باطلاً - و السلام -

مکتوب هفتم بعد حمد و صلوة از فقیر باستانان مطالعه نمایند که التفات نماید
مستطبر فضل یکدیگر ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی می و الف ثانی
و محبوب سیمانی شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنهما **محمد و ما فضل برده**
قسمت جزئی و کلی ظاهر است که سوال از فضل جزئی نیست و مناد فضل کلی زیادت
قرب الهیست و از نعمتی امر باطنی است و عقل را باین مقوله کاری نیست مگر از کثرت
و قلت مناقب سماعی مطلب محو تواند برد و اما فافه قطع نمیتواند کرد و نقل عبارت از آن
و سنت و اجماع قرن اول است و بدیهی است که وجود مبارک این هر دو اوزار مان درود
کتاب و سنت و وقوع اجماع متاخر است و اصول ثلثه شرع ازین امر سکت و کشف
محتمل خطاست و بر مخالف حجت نیست و اقوال مریدان که خالی از غلو محبت پیران نمیشد
از اعتبار ساقط اند و نیز صاحب کشفی که احاطه کمالات این حضرت بکند و حکم بجزم فضل

طرفی از طرفین نماید بنظر نمی آید پس سلیق اسلم تفویض امر به علم الهی و سکوت از فیض ملکوت است
 و مقرر فضائل این هر دو بزرگان باید بود و درین باب لب از ادب نباید کشت و که این سبک
 از ضروریات دینی نیست که تکلم در آن ضرر باشد و از ویواکبهها و عشقی که ما بجانب حضرت
 مجرب دست و دم زدن مناسب نیست که حرف از عالم عقل میرود **د** هرگز در پیش کرم
 نمیباید زد و از حد بیرون قدم نمیباید زد و عالم همه مراتب جمال الی است + میباشد
 و دوم نمیباید زد و اسلام **مکتوب هشتم** مخدوم نوشته اند که مکشوف حضرت مجرب
 در سبک حقائق ممکنات است که در مرتبه واحدیت که علل است از تفصیل کمالات الهیه در خفا
 علم الهی است در مقابل هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و متمایزی پیدا
 کرده است در مقابل صفت علم عدم العلم که معبر کمال است و در مقابل صفت قدرت علم
 القدرت که معبر بحر است و شمس علی بن اعدام متاخره بنابر مقابله و محاذات می آید و
 محالی انوار و ظلال آن صفات گشته مبادی تعینات عالم حقائق ممکنات شده اند
 آن اعدام بجای واد آن حقائق اند و آن عکس و ظلال بجای صور حاله اند و در آن بنابر
 همین اعیان خارجی ممکنات که بر مذهب آن حقائق مصدر آثار شده اند وجود و عدم
 هر دو قبول میکنند و همین وجه مصداق و غیر و شر میگیرند و نیز مکشوف آنحضرت است که بسبب
 تعینات انبیا علیهم السلام و صلوة صفات اند که اصول ظلال مذکوره اند و وجود و جوی
 دارند پس باید که در حقایق این حضرات عدم داخل نباشد و حال آنکه این حضرت نیز
 از ممکنات اند و حقیقت ممکن موافق تحقیق ایشان بی خلط عدم نمیباشد و وجه تطبیق چیست
مخدوم ما چون مقابله و محاذات در میان اعدام متاخره و وجودات صفات مقدسه
 در مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام محالی صفات گشته اند صفات نیز مریای

آن اعدام گردیده اند اما اینجا معامله بالعکس است در اینجا صفات بجای ماده و اعدام
 بجای صورت حال اند جهت عدم و رخصت ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی
 و همین جهت حضرات انبیا علیهم السلام معصوم اند و مصدر شریفگردند اما وجود خارجی
 ایشان عدم و وجود هر دو را قبول میکنند و انقدر دخل عدم در حقایق این حضرات بر آن
 ثبوت امکان کافی است و السلام **مکتوب نهم** پرسیده بودند که بزرگ
 میگویند که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدینند انداز کافر فرنگ بدتر است این معنی
 چگونه راست آید که صوفی البته مومن است و گاه عالم و متقی میباشد و در حالت صحیح و
 افاقه علم باوصاف و اعراض خود دارد و مناظر فضل فردی بر فرد دیگر از افراد یک نوع
 همین اوصاف و اعراض اند نه ذات و حقیقت پس صوفی با وجود علم باقصاف کافر فرنگ
 کبیر و معاصی و علم باقصاف خود با ایمان و فضائل دیگر چگونه خود را بدتر از دیندارانند
 و اگر تکلف چنین بدانند آن فضائل را از ان رذائل بدتر دانسته باشند خوف و این عقیده
 شرعاً و عقلاً بدیهی است **محدوم** مذکور است حضرت مجددیه حقایق ممکنات را اند
 از اعدام اصنافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنا بر تعادل سما و صفات
 و در علم الهی ثبوتی پیدا کرده و مرایای انوار سما و صفات گشته بادی تعینات عالم گردیده
 و در خارج ظنی که غل غایب حقیقی است بطنع خداوندی بوجو و ظلی موجود شده و بنا برین
 ترکیب مصدر آثار خیر و شر نشده اند از جهت عدم ذاتی کسب شرعی نمایند و از جهت
 وجود ظلی کسب خیر و مخفی نیست که در عالم شش و شصت بر مراتب ممتلی از انوار شمس نظر میکنند
 ملاحظه اولی همان انوار رامی بیننده مراتب ماچرا که مراتب در شش انوار مخفی و مستور
 گشته است و هر گاه نبات نگاه کند بمناظر اول همان تین مرتبه آنی خود را خواهد دید نه انوار

چرا که نظر او بر ظاهر نیست پس نظر صوفی بر مظاهر شریفه و خفیه بر جهت وجود که در آن
 مظاهر است و مصدر خیر شده است موافقت و چون در خود نظر میکند نگاه او بر جهت
 عدم که ذاتی اوست و منشأ شریست خواهد افتاد و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری میداند
 و خیر و کمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده از آن خود نخواهد یافت ناچار خود را
 از کافر و فرنگ و دیگر انشای خفیه بدتر خواهد فهمید از اینجا معلوم شد که مقصود قائل
 این قول آنست که صوفی کمال خیر و کمال را اصلا جزو منسوب نمینماید و مستقار میدانند
 و همین است معنی فحاشی تام و حاصل مشهود صحیح و اگر صوفی را نظر بر جهت وجود و آنرا
 مستعاره خود می آید وجهت مرآتیت او که عدم است مستور میشود و از وجود عوایش
 سر برآورد و همین است سرانجام حق گفتن حسین بن منصور رحمه الله اگر چه آنجناب در باب
 خود معذوب و اماره و ید خطا که در از غلبه سکر در جهت وجود و جهت عدم تمیز نتوانست نمود
 و بسیاری از سالکان این راه را انجمن اغلاط واقع میشود الا من عصم الله تعالى
 بهر که حبیب صلوات الله علیه و آله وسلم **مکتوب و هم** نوشتند و
 که بزرگوار بلای شدیدی مشاهده بجای حضرت ایوب علیه السلام مبتلا بود و بزرگی و بیکر عیاش
 آورد و پرسید چه حال داری **جواب** داد که حال ظاهرت و هنوز مراب انی
 هستی الضر کففت ام یعنی مثل ایوب علیه السلام بسوخته نیامده ام و امان و زینهار نخواسته
 و بی ضرورت مقام صبر این ولی الرفیع از مقام صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام صبر
 بر شمع است تفصیل در بر نبی لازم می آید و این معنی خلاف اجماع است -
جواب فخره و باری النظر این شبه وارد میشود و اگر تال کند محل شبه نیست
 بایش آنکه حضرت ایوب علیه السلام مراب انی هستی الضر لانت احمد و الاحین منیر

سرب الی حسنی الشیطان بمنصبه و عذاب گفته و این آیات بطاهر دلالت بر
 ہے تانی و بی صبری دار و لیکن اسما نہ جل شانہ کہ عالم السرا سر و الفہار سرست مفر
 انا وجدناہ صابر العبد اللہ اذ اب پس معلوم شد کہ این مصبری آنجناب نیز
 مستقیم بطیفہ دیگر از صبر بود و اگر نہ مقتضای با وجود تہویر مصبری اثبات صبر آنحضرت نیز
 سرش نیست کہ نفس شریف آنحضرت مدت طویل بر انواع بلا ہما از ہلاک احوال ادا و
 و شدت مرض و فقر و امانت و عسارت مرد منہب بود و اہل رے مہر نمود چون وقت
 نزول حمت رسید و دانست کہ کشف این کروب و ابستہ بتفرع و ناری است و ادائیہ
 بیصری است ترقی از مقام صبر کردہ بمقام ضیاء کہ فوق جمیع مقامات قرب است رسید
 و بر عار مصبری صبر فرمود و بتفرع و ناری درآمد و در صلاہ این ادب مدح بہ العبد
 اگر و بد و خلعت بمنصب اللہ احزاب پر شد کہ آداب مشتاق از ادب است بمعنی رجوع یعنی
 رجوع بہوای نفس خود کہ رعایت صبر چندین سالہ باشد تذکرہ بکایہ رضای مقتضای
 کہ الہام مصبری ہوتا نوقت مرعنی بود رجوع نمود و الحمد للہ کہ مقتضای باہر آنجناب
 رسیدہ با وجود مصبری ظاہر حال باطن اور منظور داشتہ اثبات صبر او فرمود و گفت
 انا وجدناہ صابر العبد اللہ اذ اب و انجہ حضرت شیخ اکبر رحمۃ اللہ و نفس
 ایوبی میفرماید الصابر مجلس النفس عن الشکوی الی الغیر و حضرت ایوب
 علیہ السلام شکوہ بسوی غیر نکردہ بجناب خداوندی عرض حال خود نمودہ پس ترک صبر
 نمودہ جواب این شبہ نمیتواند شد چرا کہ چون ابن ولی بجناب الہی نیز در جناب زار
 نکردہ و دوم زوہر زیادت صبر این ولی بر صبر آن نبی مہویر باقیست و این مقصود
 وضع فضل ولی است بر نبی و آن ولی چہارہ کہ از فراق کمالات نبوت و حقیقت عبودیت

و کمال مقام رضا خیزد داشته از غلبه سکرو لایت هر چه گفته در آن مغرور بوده و سلام
مکتوب یازدهم بعد حمد و صلوة غنی نمائند که طالع از گفتن خفیه در آنجا
 ذکر چه غلو نموده قوی بجزمت داده اند و بعضی از محدثین اثبات شریعت و حجت ذکر
 چه کرده در پی فضل چه رخصی افتادند و هر دو نسبی بر راه تفریط و افراط رفتند و از
 انصاف سخن نگفتند و این مقام تنقیح بخواد و محاکمه میطلبند باید دانست که معنی لفظ ذکر که
 عبارت از یاد کردن است مختصرت در سه قسم یک ذکر سانی پوزیمه آنگاه هی قلب
 و انیمشی از اعتبار ساقط است و داخل اقسام غفلت و بیخیز ذکر قلبی است بی حرکت سانی
 و انیمشی در اصطلاح معتبر است بذکر رخصی و بنای مراتبات این قوم برانست و مهول است
 و بر جمیع طرق و آن بر دو وجه است گاه حضور ذات بخت مذکور است بی ملاحظه حقیقی
 و یا بلا خطه صفات او و ما خود است از آیه کریمه و اذکر ربی فی نفسی و بصره خفیه
 و دون الجمع من القول بالحد و الاصال دوم استحضار مذکور است بلا خطه منوبات
 او از آلاء و نعمها بر و این طریق استدلال است از اثر مومنین معنی و رسالت شرع
 مسبر بقدر است و مفید است زیادت یقین را و کتاب و سنت از فضائل آن معلوم است
 و قسم سوم ازین اقسام شلته ذکر سانی است با ذکر قلبی معاد این اکمل اقسام ذکر است
 و این نیز دو وجه دارد یکی اکتفا بر ذکر کمرست و ذکر کردن بر اسماع نفس خود و بهرست
 ذکر رخصی و ندان شرع و ما خود است از آیه کریمه ادع ربکم بصره خفیه و ان لا
 للمعتدین دوم با اسماع غیر است که در شرع سمی بهرست و در مواقع خاص فضل است
 از رخصی بنا بر حکمتی نه مطلقا چنانچه اذان و اقامه و قرة مجهر در صلوة چه که اقیانایان
 و تنبیه غافلین اذان مقصور است و حکمتی که در ذکر رخصی است سلامت نفس عمل است

از فساد و سمع و ریا که مانع است قبول عمل را و فضل ذکر خفی بر ذکر جهی مخصوص کتاب و سنت
 ثابت است مطلقا بلکه از فحوائی حدیث انکه لاندعموه اصحاب و اغایا منع جهی معلوم
 میشود و ذکر جهی با کیفیات مخصوصه و نیز مراقبات با طوار معموله که در قرون متاخره
 رواج یافته از کتاب و سنت مأخوذ نیست بلکه حضرات متشیخ بطریق الهام و اعلام
 از سبب ارفیاض اخذ نموده اند و شرع ازان ساکت است و داخل وائره اباحت و افای
 در آن متحقق و انکار آن ضروری و ظاهر است که آنچه از کتاب و سنت ثابت بود و فضل
 از غیر آن اگر چه سهل باشد وین وجه مفید بود و تعلیم ذکر کل طیبیه از آنحضرت صلوات
 علیه و سلم حضرت علی بن ابیطالب راضی الله تعالی عنه چه که از شداد بن اوس نقل
 شده است بجهی متوسط خواهد بود و نه بجهی کدائی چه که در اول این حدیث است که آنحضرت
 به بسین در امر فرمود و همچنین نیز مشعر است باخفای فی الجمله و گفتگو در جواز و عدم جواز جهی
 بلکه فضل یکر بر دیگریست پس و حکم فضل ذکر جهی مطلقا بر ذکر خفی انکار مضبوط است
 و انکار جمیع اقسام ذکر جهی نیز همچنین چرا که جهی در بعضی مواقع مشروع است و اثبات
 سننویت ذکر خفی یعنی مراقبات معموله و نیز اثبات مشر و عینه ذکر جهی که در متاخرین
 مروج است ممکن نه چه جاست اثبات فضل آن و آنچه بعضی ابناء خویش به کما به و نمایند
 از طرفین قبول نیست و لائق التفات نه و افراط و تفریط در همه امور مستقیم است و اعتدال
 مستحسن و حنیف الکلام مائل و دل و اسلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی
 علیه التبعیه و التنا - **مکتوب دوازدهم** محمد و مادر سلسله سماع در میان ائمه
 فقها و حضرات صوفیه رحمة الله علیهم جمیع اختلاف قویست فرقه اولی میگویند
 که سماع مطلقا حرام است بنا بر مصلحت سده باب فتنه و فرقه ثانیه میفرمایند که لا بلا لاق

با تقضای غلبه ذوق و اصل و انصاف آنست که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی
 که محل فتنه نباشد کلامی موزون با سخی موزون بے دخلت محذوره شرعی باشد و نماید
 و فساد و ازان در باطن مستمعین نرساند بلکه سرور یا حزین و قلب پدید آید این قسم
 سماع البته مباح است که مرکب از دو امر مباح که کلام موزون و نشید موزون باشد
 و چیز غیر مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات مشر و مثل کناح و قدوم اکابر مبول
 بوده و اقلیاء علمای راست احیاناً آن کتاب آن نموده اند چنانچه از کتب احادیث ظاهر میشود
 اما این عمل ازان بزرگان بر سبیل اتفاق وارد میشد نه بطریق التزام - قسم دوم آنست
 که غالبان متأخرین رواج داده اند و آنرا بجه گرفته و امور غیر مشر و عه را در آن خلط نموده
 آنقسم بقدر دخلت امور غیر مباح اگر راست بجهت خواهد رسید و اعتقاد و اباحت
 محرمان متفق علیها بجهت خواهد رسید و اینکه جامعیتی از ارباب کمال رغبت بسماع مباح نیز
 ندارند از خصوصیات ذوقی است نه از احکام شرعی مثلاً شارب خمر میل بنقل شیرین
 نمیکند و آنکه معتاد بافیون است رغبت بنقل تمکین بجای نماید با آنکه سیکه نقل و بگریز را
 حرام نمیدانند همچنین حضرات سلسله حشمتیه که نشاء نسبت اینها پانته خمر مشاء است از
 شور قنات متلذذ میشوند و بسکوت و حضرات طریقه نقشبندی که نشاء نسبت شان
 بر بودگی افیون مناسب است از سکوت خطبر میدارند نه از شور و هیجانه پس منشایان
 خلاف ذوق طبع است نه دین و شرع و اکابر جمیع طرق حق تابع دین و ملت
 اند نه متبع هوا و طبیعت و همه در اجتناب از غیر مباح متفق و جهلای هر دو طریقه
 از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط ممنوع است و تفصیل این سلاک در کتب مبسوطه مخفین
 مثل امام حجة الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سهروردی و غیرها باید طلبید و الحمد لله که

فقیر از سماع غیر مباح ثواب و سماع مباح را ناکست و در عقیده اباحت و غیر
 اباحت آن تابع کتاب و سنت است و تکلم از ذوق و وجدان زیاده ازین ضرورت نیست
 از کتب قوم ظاهرست که ارباب احوال صحیح و مقامات سینه در سماع مباح جابها داده اند
 و هر که از مذاق علماء مصوفیه واقفست و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد و قدر این تحریر میداند
 و پس خیر الکللام باقل و دل و اسلام مکتوب **سیر و بهم** محذو و مکتوبه
 جبر و اختیار علماء سخنهای گفته اند و هنوز تشویش خاطر باقیست چه اگر عقل در ادراک بعض
 مقدمات و مبنی کافی نیست و اگر نه در صلاح امور عباد و حاجت بنزول وحی نمی افتاد
 باید دانست که ادعای اختیار مستقل و جبر محض هر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است
 زیرا که اعمال عباد مثل اعیان اینها بحکم نفس جلی مخلوق اوست سبحانه و تعالی پس اختیار
 تام کجا و نیز مواخذه از جبر و صرف ظلمست و ظلم بحکم عقل و شرع مسلوبست
 از جناب او تعالی نشانه پس جبر محض چرا و بدیهی است که افعال با مثل حرکات قمر
 نیست بلکه بسبوق بعلم و اراده و قدرت است و همینست حصه اختیار و معنی فعل اختیار
 لیکن ظهور این هر سه قوت با اختیار نیست هر گاه میخواهند از سبب فاعل میکنند و همین
 حصه جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض متحقق نشد پس امریست متوسط
 چنانچه از جواب شهید و حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه که در مقابل سوال
 حسن بصری رحمه الله فرموده مستفاد میگردد و لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین الامرین
 و همین امر متوسط لبان شریع معبرست بلفظ کسب و این لفظ را جبر فعل عباد
 اطلاق نمیکند پس معلوم شد که افعال ما مخلوط جبر و اختیار است و همین قدر اختیار ضعیف
 منافی تکلیفست و پس بویطهر ابر رعایت ضعف اختیار عباد و بنا نهادن آنکه محض

بر غضب سبقت داده اند با آنکه هیچ صفتی از صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد
و هرگاه افعال او قاعی مسبق بعلم و اراده و قدرت است و بعلاقه مسبوقه این
هر سه صفت افعال عباد و شایسته من وجه با افعال او قاعی دارند و هر کات لغزش
که مجبور محض است اصلا مناسب ندارند اگر محاسبه باین افعال متوجه شود منافاتی
عدالت نیست و بر طور صوفیه ثبوت حصه اختیار بدین وجه میتوان کرد که نزد ایشان
ظهور حضرت وجود و هر فرقه از ذرات کائنات تمامه است با کمالات منجبه و نه ظهور
خبر و است از اجزای آن چرا که حضرت وجود بسیط حقیقی است متجسسی بنیکه و از این رایج
میفرمایند کل شیء حیه کل شیء و چون اختیار نیز صفتی و شانی است از صفات ذاتیه
حضرت وجود پس باید که در هر منظری از مظاهر خصوصاً و احوالات که مشرف است به تعبیر
خلافت حصه از صفات اختیار هم تحقق باشد و بنا بر تکلیف امر و نهی بر آن بود و آنرا
علی من اتبع الهدی و الصلوة علی خیر الوری مکتوب چهارم
پرسیده بودند که کفارند مثل مشرکان عرب وین بے اصل دارند یا انرا اصلی
بوده است و منسوخ شده و در حق پیشینیان آنها چه اعتقاد باید کرد و منقرض است
تحقیق و انصاف مرقوم میگردد و بدانند آنچه از کتب قدیمه اهل هند معلوم میشود و اینست
که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوزع انسانی برای اصلاح معاش و مساوات
کتابی سمی به سیکه چهار و قدر و در شتایر احکام امر و نهی و اخبار ماضی و مستقبل بنویسند
ملکی بر جهان نام که آن چهارده ایجا و عالم است فرستاد و مجتهدان اینها را از کتاب نشین
استخراج نموده بنا بر اصول عقائد را بر آن گذاشته این فن را در هر مثنای شتر نامیده اند
یعنی فن ایمانیات که علم کلام باشند و افراد نوع انسانی را همچاره فرقه مقرر نموده و چهار

مسلک از ان کتاب برآورده برای هر فقه مسلک قرار داده بنای فروع اعمال بران
 نهاده این فن را کرم شاستر خوانده اند یعنی فن عملیات که علم فقه باشد و چون شیخ
 احکام را متذکر اند و بحکم عقل مناسب طبایع اهل هر ملت و زمان تجویز تغییر اعمال
 ضرور است عمر طولانی عالم را چهار حصه نموده هر یک را حاکم نام کرده برای اهل هر
 طوطی از ان هر چهار فتر اخذ نموده اند و آنچه متاخرین ایشان تصرفات کرده اند
 اعتبار ساقط است و جمیع فرق اینها در توحید باری تعالی اتفاق دارند و عالم را حادث
 و مخلوق اوسیدانند و اقله بنفای عالم حشر جهانی و جزای اعمال نیک و بد بینانند
 و در علوم عقلی و نقلی و ریاضات و مجاهدات و تحقیق معارف و کشف اشقات اینها را بد طولی
 است و کتاب خانه تا ما امروز موجود و رسم بت پستی اینها از راه اشراک را دوست
 بلکه حقیقت دیگر دارد و عقلا اینها فرصت عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اول
 تحصیل علوم و آداب و دوم تحصیل معاش و اولاد و سوم تصحیح اعمال صلاح
 نفس و چهارم در مشق انقطاع و تجرّد که غایت کمال انسانی است و پنجاب کبری
 که از اهل مملکت میگویند بر آن موقوف است صرف به نمایند و قواعد و ضوابط دین
 اینها نظم و نسق تمام دارد و پس معلوم شد که دین مرتبی بوده است و منسوخ شده
 و از ادیان منسوخ غیر از دین بهبود و نصارت دین دیگر در شرع مذکور نیست حال آنکه
 نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و دین ناموس بسیار و معرض محو و انبات آمده و بایست
 که بحکم آیه کریمه و ان من امة الا خلا فیها نذیر و کیمیه و لکل مة سهول و آیات
 دیگر در ممالک هند نیز بعثت انبیاء و رسل واقع شده است و اعمال آنها و کتب اینها
 مضبوط است و از آثار آنها که باقی است ظاهر میشود که مرتبه کمال تکمیل داشته اند

و رحمت عامه رعایت مصالح عباد را درین مملکت وسیع فرونگذاشته و شهر است
 که پیش از بعثت خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم در هر قومی پیغمبر مبعوث شده و
 اطاعت و انقیاد همان پیغمبر بر آن قوم واجب بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد
 از ظهور پیغمبر اکرم خاتم المرسلین است صلی الله علیه و سلم مبعوث است بجا فدا نام
 و دین او ناسخ ادیان است شرقا و غربا احدی را تا انقضای زمان مجال عدم نصفا
 و سه نموده پس از آغاز بعثت او تا امر و کد و هزار و صد و هشتاد سال است
 هر که با وجود نگریده کافرست نه پیشینان و چون شرع بحکم آیه کریمه منتهی مقتضای
 علیکم و صلواته و نقصص علیکم از بیان احوال اکثر انبیاساکت است و شان
 آنها سکوت اولیست نه ما را جزم بکفر و هلاک اتباع آنها لازم است و یقین
 به نجات آنها بر ما واجب و ما در حق تحقق است بشبه طاعت که تعصب در میان نباشد
 و در حق اهل فارس بکمال اهل هر مملکت که پیش از ظهور خاتم الرسل گذشته اند و
 شرع از احوال آنها ساکت است همین عقیده اولیست و کافر گفتن کسی را از اهل
 قطعی آسان نباید دانست و حقیقت بت پرستی اینها آنست که بعضی ملائکه که باطلی
 در عالم کون و دنیا و قهر فی دارند یا بعضی ارواح کمالان که بعد ترک تعلق اجباد
 آنها را درین دنیا رستقر فی باقیست یا بعضی افراد احیاء که بزعم اینها مثل حضرت
 خضر علیه السلام زنده جاوید اند صور آنها ساخته متوجه بآن میشوند و بسبب توجیه
 بعد مدتی مناسبتی بصاحب آن صورت بهم میرسانند و بنا بر آن مناسبت چنانچه
 معاشی و معادی خود را او میبازند و این عمل مشابیهت دیگر را بطه دارد و هر که
 صوفیه اسلامیه است که صورت سپهر را تصور میکنند و منصفها

برسد اندر نقد رفرق است که در ظاهر صورت شیخ نمی تراشد
 و اینمخبر مناسبتی بقیعده کفار عرب ندارد که آنها بتان را مقرون و موثر بالذات میگویند
 نه الاصرف الیه و اینها را خدا عز و جل زمین میداند و خداوند تعالی را خدا و آسمان را آسمان
 است و الوهیت و سجده اینها سجده نجات است نه سجده عبودیت که در آئین اینها جای
 و پدر و پیر و استاد و سجای سلام بهین سجده مرسوم و معمول است که آنرا دُرُود و تَسْبِیْح
 و اعتقاد و تاسخ ستانم کفر نیست و اسلام مکتوب یا شُر و هم نوشته بودند
 که حضرت مجید الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبی از مکتوبات خود مینویسند
 کرده اند و توبه و محبت بجناب ایشان رفیع سابقه و محب را اتباع محبوب لازم است
 محمد و ما و سبحانه جلش از اتباع کتاب و سنت بر غیا و فرض گردانیده میفرماید
 و ما کان ملحقاً بحکم موصونه اذا قضی الله ورسوله امران یکون لهما الخیرة
 من امرهم و رسول علیه السلام منیر یأید لایومن لحدکم حتی یکون هوله
 تبعاً لما یجئ به و حضرت مجید الف ثانی رضی الله تعالی عنه که کتاب کمال آنحضرت
 اندیشای طریقه خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند و علماء و ما ثبات رفیع سابقه را
 مشتمل بر احادیث صحیح و روایات فقہ حنفیه تصنیف کرده اند تا بجا بیک حضرت شاه کبر
 رحمة الله علیه فرزند اصغر حضرت مجید و نیز در بیاب رساله تحریر نموده اند و در لغی رفیع
 یک حدیث بی ثبوت زبیده و ترک رفیع از جناب حضرت مجید و چنانچه اجتهاد واقع باشد
 و سنت محفوظ از نسخ بر اجتهاد و مجتهد بر قدم است و بی ثبوت سنت رفیع ترک آن باین
 حجت که حضرت مجید و ترک فرموده اند معقول نیست و حضرت مجید و ترک سنت تحذیر
 کثیر فرموده اند و حضرت مجید و هم ندب خفی داشتند و امام ابو حنیفه رضی الله عنه گفته اند

اذ انت الحديث فهو مذهبي و انكوا قولی بقول رسول الله صلى الله عليه وسلم
 پس میدانست که حضرت مجید و انزال این امر اجتهادی و اخذ با حائنین صحیحی متغیر شوند
 و اگر گویند که حضرت مجید بان علم و وسع از احادیث ثبوت نفع سببه نگذاشته بود و بنا بر
 تازمان مبارک حضرت ایشان این کتب و رسائل و روایات شهرت نیافته بود و
 از نظر مبارک ایشان نگذشته که ترک نموده اند و گرنه هرگز ترک نفع نمیفرمودند که
 ایشان عرض ترین اکابر این امت بر اتباع سنت بوده اند و اگر گویند عدم
 حضرت رسالت علیه التحینه را با این عمل از کشف دریافته ترک نموده باشند گوئیم که
 و را موطلقت معتبرست و در احکام شریعت حجت نیست معنی و ان مکتوب اخراج
 مکتوب فخرده اند و امید آنست که این مخالفت جزئی بر رعایت قاعده کلی ایشان
 که سجد تمام مرغیب بر اتباع پیغمبر علیه السلام فرموده اند شمر نیاید گرد و دستار
 مکتوب **شائز** و بهم پرسیده بودند که در مسئله عمل سجدت و انتقال
 از مذبح به مذبح چه میبایست **مخبر** و ما در عمل سجدت شیخ محمد حیات محدث
 مدنی رساله نوشته مخصوص آن بفارسی مقرر میگوید قال الله تعالى ان كنتم تحبون
 الله فاتبعوني يحببكم الله وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يمين
 لحدك حتى يكون هؤلاء بنو لعل الحشت به حدیث صحیح است روایت کرده است
 آنرا ابو القاسم ابن اسمعیل بن فضل اصفهانی در کتاب الحجة و ذکر کرده و در روضه العیلا
 که امام جعفر بن محمد علیه السلام فرموده انكوا قولی الخیر لرسول الله صلى الله عليه وسلم
 و قول العیایه رضی الله عنهم و قول مشهورست انما کم فرموده اذ صلی علیکم
 فهو مذهبی پس سیکه مهارتی در فن حدیث دارد و نا سخ از منسوخ و قوی از ضعیف

میشناسند اگر بحدیث ثابت عمل نماید از مذہب امام برمی آید چنانکه قول امام اندک
الحديث فحق هذا هبى بضمت وریباب واگر با وجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل
این قول امام را آنکه احوط علی بن ابی طالب رسول خلاف کرده باشد و محض نیست که هیچ یک از
علما است جمیع ائمه را احاطه نکرده است چنانچه قول آنکه احوط علی بن ابی طالب رسول
بضمت بر آن که جمیع احادیث با امام نرسیده بلکه بعضی از آنها فوت شده و در اوقات
آنکه فوت شده مقلد خلفاء را میشدین که اعلم الایات و ملازم صحبت جناب رسالت صلی الله علیه و آله
بود بعضی احادیث از ایشان نیز فوت شده و میدانند آئینی را هر که معرفتی باین حدیث
وارد و ظاهر است که برافراست اتبع پیغمبر واجب است و اتباع پیغمبر یکی از این است
واجب نیست و اهل استفتاء را مذہب هر که از مجتهدین خواهند اختیار نمایند و هر که
میگوید علی بن ابی طالب از مذہب امام بر می آید اگر بر بانی برین دعوی وارد بیاورند اما نقل
از مذہب پیغمبر از این مذہب مشهوره تفصیل میخورد امام سیوطی رساله مسیحی بنی ارباب
فی انتقال المذاهب تألیف کرده خلاصه آن اینست که انتقال از مذہب پیغمبر حائز
جائز است و هر که از مذہب پیغمبر بر می آید و در پی او رفته است امام نووی در درو ضحک گفته است
تدوین مذہب پیغمبر حائز است نقل مذہب از مذہب پیغمبر مذہب پیغمبر و دیگر گفته اند که
لازم است هر مقلد را که مقلد علم با احوال هر دو مجتهد نماید چون غالب شد ظن آنرا
شانی اعلام است جائز است و اگر بگوید واجب و اگر تخیر کنیم نیز جائز است و هر مقلد را
از مذہب مقلد از چهار حال خالی نیست چنانکه مقلد یا عامی است یا عالم و این هر دو را
باعث بر انتقال با عرض و بیست یا دنیوی پس اگر عامی و عاری است از معرفت
فقه و از مذہب خود جز اسم نمیداند و انتقال بار آورده حصول مال و جاه کرده پس امر او

که حقیقت انتقال او استیفاء است و اگر عالم فقیه بود و بر اجماع و بنیاد انتقال متکی بود
 پس مراد از آنست که زیرا که ملاعب بندهای میکند برای غرض و نیوی لواط یعنی غیر عادت
 و اگر در مذہب خود فقیه است و باعث انتقال و سبب منی است و فحش است و دیگر نزد
 او ترجیح یافته است بقوت اول پس بر نفس کس انتقال واجب است و هر دو ایجاب نزد
 عاری از نفقه است و در مذہب خود بتفقه مشغول شده و جاهل ماند و مذہب غیر از خود
 اسهل مصلح الا در آن است و او را تفقه درین مذہب هر جاست بر نفس کس پس
 انتقال واجب است زیرا که تفقه در مذہب بهتر است از جهل در جمیع مذہب است که غالباً عبادت
 جاهل صحیح نبود و اگر انتقال را هیچ سبب دینی و دنیوی نیست بلکه از هر دو مذہب قصد
 مجز و عمل بود پس جائز است عامی را و ممنوع است فقیه را زیرا که او در مذہب این مذہب
 حاصل کرده چون مذہب دیگر انتقال کند عمرت و دیگر باید برای فقه در آن مذہب از
 عمل که مقصود است باز ماند پس او را ترک انتقال مایه است و آنکه گویند که اگر فقیه حنفی
 مذہب حنفی انتقال کند جائز است و عکس آن جائز نیست محض تحکم و تعصب است و دلیل ندارد
 زیرا که ائمه سلمه در حقیقت برابر اند و اگر در تقدیم مذہب حنفی یا مذہب دیگر بر مذہب بعضی
 از آیه و حدیث و از روایت تقلید آن مذہب بر هر فرد است واجب شد که تقلید دیگر
 جائز نبود و اعمی خلاف اجماع است و صاحب جامع الفتوی که حنفی مذہب است
 گفته که جائز است هر دیان را انتقال از مذہب شافعی یا مذہب حنفی و عکس آن اما باید که
 حکمت مذہب اختیار کند و بعضی سائل بیا کس از خلف و سلف انتقال نمودند
 اگر جائز نبود می کردند و هر که برخلاف آن گوید قول بے دلیل است و غیر معقول و امام
 علما من تبع الهدی مکتوب هفتادم نوشته بودند که در حق معاویه بن

ابی سفیان اموی صحابی و تابعی و اعوان او عقی الدین هم چه اعتقاد باید کرد -
 بداند که علمای مذاهب اهل سنت منازعات حضرات صحابه را بنا بر حسن ظن که
 در شان قسبه القرون لازم است تاویل میکنند و اگر قابل تاویل نباشد تفویض
 بجناب الهی بینایند و جرات بدم و طعن ممنوع میدانند چرا که در قرون فتنه مشهور
 با تحریف هیچ یکی از علما و محدثین و مجتهدین با وجود قرب زمان و اطلاع تام بر احوال
 ایشان و با وجود اقرار نسبت خطای مخالفان حضرت علی مرتضی علیه السلام بخیر طعن
 بر ایشان نکرده و اگر چند روز میان لشکر شام و لشکر کوفه محاربه و ملاعنه واقع شده
 از شدت تعصب بوده بنا بر عقیده کفر هر یک را و ماده تعصب در کتب معتبره مذکور
 و میدان فتنه مشبهات امیر المؤمنین عثمان است رضوان الله عنه و طریق اسلام
 زیرا که در وقت نزاع عسکری حضرات صحابه سه فرق شده بودند جماعه جانب جناب
 خلیفه بر حق علی بن ابیطالب رضوان الله عنه گرفتند و جماعه دوم بطرف امیر شام رفتند
 و فرق سوم توقف نمودند و شک نیست که محدثان و مجتهدان آن قرون و راخذ
 حدیث بر مردیات هر سه فرق مساوی داشتند اگر احدی را ازین فرقه شام
 مطعون بکفر وفق میدانستند قبول روایات ازان فرقه نمیکردند و بنا را جهاد و استقامت
 بر آن نمیکذاشتند و اگر طعن در شان آنها روا دارند ملت دین اسلام بر هم میخورد
 پس در کف لسان از مطاعن آنها حکمت و نبی است و حرمت صحبت خیر البشر
 علیه الصلوه و السلام ملاوه آن و اگر مخالفان گویند که حفظ حرمت و رعایت قربت
 آنحضرت ضرورت قبول است لیکن از اهل قرابت تصریح بتکفیر منازعان ثابت
 و وحشت و نفرت خود لازم نزاع است معیند احد و همچنین خطای اهل خیر القرون

خیلی مستبعد و متکبر است اگر چه آن خطا عظامی احتمالی باشد که مدوت ذللی با
 آنحضرت واجب است بر جمیع افراد امت و اگر استکراه نیند در میان نباشد رضا
 باذیت اهل قرابت رسول الله صلی الله علیه و سلم لازم می آید و دیگر بحث ازین سئمه
 مناسب نیست سکوت یا افسوس تام درین مقام اولی است و فرق شیعیه چون از
 مسلک استدلال انحراف ورزیده اند و اعتماد بر اخبار باری اصل کرده و آن نفوس
 ترکیه را بر نفوس خبیثه خود قیاس نمودند رفته رفته بکفیه اصحاب که سباده تواتر خبر
 نبوت ناقضان کتاب و سنت اند مبتلا گردیدند و تفهید ند که پیغمبری که مقتضای نبوت
 برو ختم کرده و بکافیه انام مبعوث ساخته و دین او ناخن اویان و باقی تا انقضای
 زمان است و ما الهی هذنا الا حجة للعالمین نازل در شان او جماعه که در طول عهد
 نبوت او صحبت با او داشته باشند و دقیقه از بدل ارواح و اسوال در خدمت او
 تاحیات او و در ترویج شریعت او بعد ممات او فرو نگذاشته بدستگیری او از وظایف
 کفر هم نرسند و با عمل نجات زیروستند طرف حسن ظن بخدا و رسول دارند و انخواست
 اگر حقیقت کار انجمنین باشد که در عموافی شان اسابقین پس لاحقین را از چنین
 خدا چه امید رحمت است و از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال پیغمبران سابق
 و امم ایشان پوشیده نیست و واقعات اولیاء این امت نیز بنیان نه هرگز زنده
 دند مشنیده که بعد از ارتحال یکس ازین بزرگان همه مخلصان او مرتد و منکر گردیده و
 با اولاد و آل او عداوت ورزیده باشند و در صورت بر بعثت پیغمبر که مقصود از این صلاح
 امت است که ام فائده مترتب شد و نیز باین حساب غیر القرون شده انقرون گیرند
 و خیر الامم شده الامم میشود خدا انصاف مضیب کند و اسلام علی من اتبع الهدی

مکتوب هیم و هیم حامداً و مصلياً نوشته بودند که از اختلاف شیعیه
 و سنی در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم جمع نمیشود
 چرا که بنا بر اعتقاد اهل ملت بر اخبار است و خبر محل صدق و کذب است مگر معجزات که
 افاده یقین نمایند و این قسم خبر دیرین باب اکثر است پس علاج تحصیل اطمینان چیست
 محمد و ما این سلسله از ضروریات دین و ارکان ایمان نیست توحید الهی و تصدیق
 نبوت بر آن حجت کافیست و ایمان محمل منجی مضمون کلام طیبیه که تصدیق و اقرار آن
 آدمی مسلمان میشود هیم است و در شان صحابه و اهل بیت رضوان الله علیهم چنین
 ظن محمل محبت بر رعایت شرف صحبت و حسن خدمت آنها و قرب قرابت اینها با جناب
 رسالت علیه الصلوٰه و التحیات پس است و مطالعه تفصیل احوال آن بزرگان از کتب
 تاریخ موجب بهمان فتنه است چرا که منصب عصمت به ذهاب اهل سنت مخصوص
 و مسلم جناب حضرت انبیاست علیهم التحیة و الثناء و ممنوع است از غیب اینها
 اگر چه صدیقین و اولیا باشند پس گاهی از ایشان در معاملات ظهور بعضی مخالفات
 اتفاق می افتد و آنهم فیما بین زود و مقرون بعفو میگردد و از غایت صفای باطن
 به تصفیه می انجامد و اینکه از باب نفوس خبیثه قیاس بر خود کرده اثبات کینه و عداوت
 با کاسترارد و میان آن اکابر میکنند و بر آن تفریعات کرده نقطه ما و اثره بنمایند از اعتبار
 ساقط است و بدانند که انکار آن طبقه مستلزم انکار تاثیر وجود مبارک است و مستوجب
 نفی فائده بحث معینا فقیر روزی درین سلسله متاثر بودم و از سبب این فاضل سلسله
 طریق نجات از مهلکه این سگوار نمودم این عبارت بر بطن فقیر وارد شد و قل
 آمنت بالله كما هو عند نفسه و بر رسول الله كما هو عند ربه و بالله و صحابه

کما هم عند بندهم و بدیهیت که این مطالب علیا فوق مراتب جمیع اختلافات
 است و تفویض امر بجانب الهییت علشانکه مرتفع نفس الامرست و هیچ فرق را در مقام
 مجال و موزون نیست و الحمد لله علی نواله و الصلوة و السلام علی رسول محمد و آله
مکتوب نوزدهم نوشته بودند که در حدیث شریف واردست که آنحضرت
 علیه الصلوة و السلام فرموده که لب من و دوازه خلیفه از قریش خواهند بود
 اهل سنت ازین دوازه تن خلفای اربعه که مقصدی خلافت خاصه بودند و پشت تن
 دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافته اند و چهار و با کفار و اعدا کلمه الحق کرده اند
 مراد میدارند و شیعه دوازه امام سلام الله علیه را میگویند و راعتقاد و توقع
 درین سلسله امام جانب **چهارم** و ما حق بجانب اهل سنت معلوم میشود و بداند
 که لغت خلافت اعم است از آنکه ظاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع
 خلافتین باشند و خلیفه آنرا میگویند که امر خلافت را متشی سازد و تمثیلت خلافت
 تمام بر موقوف بر قدرت و استقامت است یعنی خزاین و افواج که شرط نفاذ حکم است
 و طاعت است که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن
 علیه السلام با ایشان باغش ما از حضرات ائمه اطهار بچگونگی در پیچ و قعر قادر برین امر نبود
 و تفسیر بعضی است علیه الصلوة و السلام که خلفای از قریش باشند نیز مشعر بر همین است
 و اگر نه از اهل بیت یا از بنی هاشم میفرمودند و جمع بین اند بهین باین وجه میتوان کرد
 که تریح لما هر دین که موقوف بر اسباب ظاهریست و بجای قالب اسلام است از آنها
 وقوع یافته و تقویت باطن دین که حقیقت اسلام بجا روح آن قالب است از نفوس
 مرکبات حضرت ائمه علیهم السلام واقع نشده چنانچه صوفیه اهل سنت بر ثبوت تعلیقت

وواژه امام صلوات الله علیه متفق اند و در ذات باری تعالی خلافا ندارد و چون الله علیه هم حضرت امام زمان علیه السلام را
 علیه هم می بود و بعد از آنکه در دنیا امیر محمد مصطفی علیه السلام تا حضرت امام مهدی صاحب الزمان جلالت
 باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز هر دو معنی
 متحقق خواهد بود و خلافا هر می بخلفای دیگر ائمه این عدد و انا عشر در مقصودت تکلفی میخواند
 و السلام مکتوب **بسم** نوشته بودند که با حدیث صحیح ملاک حضرت صدیقه
 رضی الله عنها از جناب مرتضوی رضی الله عنه در عهد مبارک نبوی صلوات الله علیه وسلم
 و بعد از آن نیز قطع نظر از واقعه حرب جمل که باعث دیگر داشت ثابت است
 و بنیمنی خالی از اشکال نیست که از جناب صدیقه بسیار بیدست برآید که آنست
 از حضرت مرتضی علی بن ابراهیم با آنکه حضرت صدیقه خود روایت میکنند که حضرت مرتضی
 و فاطمه زهرا دوست ترین مردم بودند پیش از حضرت صلوات الله علیه وسلم **محمّد و ما**
 گاه در خلاف و نزاع طیفین معذور میباشند و حق هر دو جانب میباشد
 چنانچه در مقام است محقق **نماند** که در قضیه اکابر حضرت مرتضی چون انطباق
 جناب رسالت مآب علیه الصلوٰه و التسلیمات احساس نمود با مقتضای استیلا
 محبت و لغتوا مصلحت وقت نهاییکن و تسلیه آنحضرت صلوات الله علیه وسلم
 بعضی الفاظ که باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیقه گردید و بعد از
 داشت و استماع این جناب حضرت صدیقه را بوخت آورد و چه اینار که حکم متعین
 بارگاه با چنین کلمات در چنین اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب میگردد و در ظاهر
 که بالاتر از این اوتو نمیدانست پس آنحضرت صدیقه از حضرت مرتضی رضی الله
 عنهما بحکم غیر محبت و اقتضای غرض نیست که از آن چاره نیست نه از راه دیگر

و تا محبت با حقیت این حشمت با حقیت و حکم حضرت تضرع باین کلمات نیز از جهت عداوت حشمت
 صدقیه بود است که محبوب محبوب نیز محبوب باشد بلکه محبت پیغمبر بود است علیه السلام و سلمه انرا
 نیز گردن زدنی بر صورت بهر دو طرف حق ثابت است و هر معذره و اندک با جوهر که بنا بر محبت پیغمبر است
 علیه السلام و السلام چنانچه در حق و طاعت حضرت خیر الانسا علیه التقدیر و الانسا با جانشینان که پیغمبر
 عنه از احادیث صحیحیه ثبوت رسیده و این محل و شبیهت بگو آنکه حضرت قبول با وجود جمل و انقطاع از دنیا
 بقدر قلیل انزال با وجود تمام جواب میقول از حضرت صدیق چه احوال را که از فرموده و دیگر آنکه حضرت
 صدیق و وفا است از فرزند سال علی و سلمه و سلمه برین جواب است و مندر جواب آنکه طایب ال
 میانه که احوال بر ازان را که عالم دنیا باشد منافاتی ترک نیاید و بعد از تقوی نیست بلکه قدر مال طایب را
 بیشتر بداند و نا بشیرت است از اعتیاد چاره و منع حضرت صدیق بخت حدیث شریف است
 حق معاشرا که انبیاء کلا نوره و چون حضرت صدیق از زبان مبارک نبی معلوم این باشد
 شنیده باشند و حق حضرت صدیق نفس قطعی است و محبت در چنین امور جاز نیست و تسلی حق حشمت
 خیر الانسا بر این جواب یا با بخت خواهد بود که ثبوت ارث بآیه توریث واقع شده و این حدیث
 تا اوقت ظاهر است بهر تزیید بهر آنکه حضرت فاطمه حجت تواند شد باز راه نازل مزاجی خواهد بود
 که لازم حساب آنگونه است و حکم التبدیل مخلوق الله بهر کمالی خصوصیات مزاجی را تغییر میدهد
 شدت غضب حضرت موسی علیه السلام تا در این نازل نشد و قصه طایفه بنی اسرائیل حضرت
 بر روی ملک الموت علیه السلام شهرت پذیرد و نیز خوار شود و معذره و بهر دو طرف حق ثابت میشود
 و اهل سنت را حسن ظن و تاویل حسن و دشمنان طرفین واجب است و اسلام علی من اتبع الهدی
مکتوب لبست و یکم معذره و نا چنانچه از ضعف اعتقاد و طایبان این طایفه و طلب کشف
 و کرامت اینها از دشمنان و عدم مباله بلبست اصل قرن اول نوشته اند معلوم شد بداند که

سفرها را مثل شایخ و دیگر مرید گرفتن چه ضرورت و از عقلا و مخلصان هرگاه تماس موندن مکرر نماید
 او باین مطالب باید کرد که و سبب جانش را که تحقیق است نمیشود آن یکدیگر میقل آن کنند تحقیق
 الله فاتبعونی بحب که الله بنای حب و رضا خود را که مقصود صفای جمیع طرق است برنام
 پیغمبر علیه السلام را صلوة نهاده و آن طیب حافظ را با ما سوراتی و منہای قی چند که بجای دو او
 بر سر نیز اندر او مصالح است مروجی که بعلت غفلت و حصیت مبتلا بودند فرستاده هر گاه کسی بکار است
 و صحت و شفا بهره و خود و شوق آنکه با خود در صنایع و تلف نمود این سخن را صورتی است و تحقیق صورت
 نصیب عوام مسلمین و این بقیع عقادات حسب کتاب سنت استعمال خارج است و استعمال
 امر و نهی و جزا را این اعدا و اعمال نیماست حس است و یک صورت بحالت و تحقیق این بنده حصه خواست
 و آن توفیر قلوب و تزکیه نفوس بر ریاضات و مجاهدات باریت صحت مذکوره و حاصل آن ظهور حقیقات
 و مکاشفات است صورت معبر با بیان و اسلام است و حقیقت عبارت از احسان که در حدیث آمده آن
 تعبد لله کما کان ذکرا و صورت بے تحقیق و مرتبه و ارام آن خاتم حجت از قبیل او ارام
 و جروح که بطلار و ضما و ازاله آن کرده شود و بقیاید مثل ظهور حقیقت در صورت که غیر نیست بلکه حقیقت
 است در اج و مکرر الهی است اعاد آنند منها حقیقت بجای تنفیذ است که اخراج مواد فاسده بر آن روش
 است تا احتمال کس مرض باقی نماند و کمال شفا از مرض مهیو و سبب اجتماع این هر دو بدین شرحه و ازین
 بیان باید دریانت که از معالجه آنجناب علیه الصلوة و السلام در طبایع اصحاب کرام چه آثار صحت
 و شفا بظهور رسیده مخفی نیست که خبر از غلبه محبت حق جل و علا و بذل مجبور و راتباع و استر فناء رسول
 علیه التحیه و التنازل و لذت از محبت و لغزت از معصیت با طبع و اعراض از دنیا امری دیگر نبوده و
 مآوه ظهور این آثار دو اقسام دو قلب و تهنید نفس بوده است که از بزرگت صحبت آنحضرت و استعمال نشانه
 شریعت او حاصل شده بود و از انوار و مواجید قرون متاخره نگنم نموده اند و با وجود حصول کمال

شاید
 این را که در صورت
 بعد از آن که در
 غفلت و حال
 حجت و در آن
 است که در آن
 است که در آن

و این حتی معبرست و در اصطلاح توهم بقضا و قلب و ولایت صغری که ولایت اولیاست
و معارف وحدت وجود از ولایت ظلمی که محل سکونت ناشیست و در یتقام و در قلب
نفس را بهم گزافنا میسر میگردد و از حصول این ولایت دوام حقیقت باقی جانش نیز بر میگردد
مانند شود و تعاقب ماسوا نمائند مطلقا و بالا از این مقام که سیر سالک در اول این ظلال که مسمی با سماء
صفات اند و دفع میشود و معال با لطیفه نفس خود که از عالم خلق است چنانچه در مقام سابق طلب
و لطاف اربعه دیگر که از عالم امر میسر میسر آید تا به کمال ظلال کار افتاده بود و در پنج نفس حقیقت
فنا حاصل شود و اما به مظهر میگردد و بعد از آن محبت اقی میشود و تحقیق دعوت و ارشاد و بهم میرسد
و چون این مقام فرقی بعد جمیع است تمیز هیچ حاصل کرده سر و ته شهودی که خبر از غیرت حق از خلق
میدهد بهم بیناید و طول این مقام عالی تا به مرتبه شایسته محبت حق جانش بود و در اجتناب از منسوبت
او و در آن سجده یک کلفت از میان بر نیز و در شریعت مقتضای طبیعت گردد و اعتقاد و عمل حسب
کتاب و سنت بلا تا مل و کلفت میسر آید و این مقام معبرست بقضا و نفس و ولایت که بر کمال انبیا
علیهم الصلوٰه و البرکات اتباع آنحضرت خواست را نیز حاصل است و در اینجا سیر سالک که کمال
اسماء و صفات که تعلق با نام هوا و اطباء بر دارند واقع است و فوق آن ولایت است و ملائکه است
که معبر ولایت غلیظ و در اینجا سیر در کمال است متعلق به اباطین است و فائده حصول آن ولایت
قابلیت تجلی ذات بهم رسانیدن است و عالی تر از این مقام کمال نبوت و رست است اینجا
با وجود عدم جواز انفکاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالی و تقدیر است تجلی مجرد ذات
مشهود و عارف میگردد و در اینجا سیر در کمال باطن است که اصول لطیفه نفس را هم و اقد یعنی در ولایت
علیا دنیا صفت سوا حق است و در کمال نبوت تعریف نمائند فقط و سیر که ذات عالی را اعتبارات
و شایسته است بر اساس کمال از این کمال است مقامات ثابت اند و در محل خود مذکور و بهم میرسد

و برین راه تحصیل فناء قلب و فناء نفس است و مراتب بیکر منتهی برین هر دو فناءست و در هر مقامی
ازین مقامات مطوره و عروجی و نزولی و فناء آنچه بخرگردد و دیده موافق تحقیق حضرت مجددیه رضوان الله
علیه هم بدست ابدان کایر منصفین اما مشایخ دیگر آنها لها درین باب دانند که با شوق سائگان
و این طریقه تقدیم جذبه بر سرک است و هر چند تا نیر نفس می کشد شیخ را در بیان می بیند تمام است و استغناء
نیز شرط است و از روی صحت با یکبار خدا بداد و اثبات برسد و سلام - **مکتوب**
بست و سیوم بر خرد و از افسوس یک وحدت و جود و با تمام شمار تو هم سیکرد
بدانند که در شرف کتاب است نه منواییه که حقا السلام تقدیم خویش حقان قلب و جزیه
را میداد علم خود مستلزم جود آن شریعت و علم پس باید که اشیای تمامها را جود بود و علمی ازلی باشد
و ازین راه که صدق با عیان ثابتی السلام قابل اند و چون در جود اشیاء در مرتبه علم که در نزد تو هم
بهاطن و جود تقدیم و تاخر زمانی نیست بطلا و جود خارجی که تقدم و تاخر در آن بیکدیگر و جود علمی غیر
و جود خارجی با و باید که تقدم بر آن بود و مانند تقدم اصل بر فرع و تقدم و تاخر در آن بیکدیگر و جود علمی غیر
خارجی اشیاء از جود علمی آنها آنست که چون حق تعالی بخواند که صورتی را از صورت علمیه و خارج که در
از جود بطل و سحر و تو هم بطل و جود بخواند و آنها بطل و نفوذ را از آن نفوذ را در میان آن صورت و نور و جود
نسبت معلوم الایمانیه مجهول الکلیفیه پیدا میکنند و مرات و جود بطل و عکس آن صورت متضایع مینماید
بطوریکه آن انقباض برعکس اطلاق و جود بگوید و و الله اعلم الاصل علی چنانکه عکس رانی در وقت مقام ابدا
و مرات پیدا میشود و نور مرات بدان مسلوب میگردد و عقل سلیم بعد تا حال صحیح صورت مرئیه را و آینه و جود
نمیواند گفت که آنجا دخول است نه اقسام اگر چه بظاهر فهمیم و صورت مرئیه و وصف مرئیه و یک
طرف است که مرآت باشد و حسب حقیقت هر یک از صورت و مرات آینه همه یکسانند یعنی شکل و لون صورت
از مرات پدیدت و تصور و حد مرات اصوات نیست سولانا و جوی در مراتب سینه منفر یا اگر جود

و در هر مقامی ازین مقامات مطوره و عروجی و نزولی و فناء آنچه بخرگردد و دیده موافق تحقیق حضرت مجددیه رضوان الله علیه هم بدست ابدان کایر منصفین اما مشایخ دیگر آنها لها درین باب دانند که با شوق سائگان و این طریقه تقدیم جذبه بر سرک است و هر چند تا نیر نفس می کشد شیخ را در بیان می بیند تمام است و استغناء نیز شرط است و از روی صحت با یکبار خدا بداد و اثبات برسد و سلام - مکتوب بست و سیوم بر خرد و از افسوس یک وحدت و جود و با تمام شمار تو هم سیکرد بدانند که در شرف کتاب است نه منواییه که حقا السلام تقدیم خویش حقان قلب و جزیه را میداد علم خود مستلزم جود آن شریعت و علم پس باید که اشیای تمامها را جود بود و علمی ازلی باشد و ازین راه که صدق با عیان ثابتی السلام قابل اند و چون در جود اشیاء در مرتبه علم که در نزد تو هم بهاطن و جود تقدیم و تاخر زمانی نیست بطلا و جود خارجی که تقدم و تاخر در آن بیکدیگر و جود علمی غیر و جود خارجی با و باید که تقدم بر آن بود و مانند تقدم اصل بر فرع و تقدم و تاخر در آن بیکدیگر و جود علمی غیر خارجی اشیاء از جود علمی آنها آنست که چون حق تعالی بخواند که صورتی را از صورت علمیه و خارج که در از جود بطل و سحر و تو هم بطل و جود بخواند و آنها بطل و نفوذ را از آن نفوذ را در میان آن صورت و نور و جود نسبت معلوم الایمانیه مجهول الکلیفیه پیدا میکنند و مرات و جود بطل و عکس آن صورت متضایع مینماید بطوریکه آن انقباض برعکس اطلاق و جود بگوید و و الله اعلم الاصل علی چنانکه عکس رانی در وقت مقام ابدا و مرات پیدا میشود و نور مرات بدان مسلوب میگردد و عقل سلیم بعد تا حال صحیح صورت مرئیه را و آینه و جود نمیواند گفت که آنجا دخول است نه اقسام اگر چه بظاهر فهمیم و صورت مرئیه و وصف مرئیه و یک طرف است که مرآت باشد و حسب حقیقت هر یک از صورت و مرات آینه همه یکسانند یعنی شکل و لون صورت از مرات پدیدت و تصور و حد مرات اصوات نیست سولانا و جوی در مراتب سینه منفر یا اگر جود

مرآت اعتبار کنند ظاهر در آنرا و احکام صورت علیه است لان الاعیان النابتة فی العلم
 سراج الوجود فی الخارج و اگر صورت علیه مرآت قرار و منه ظاهر در کتب تجلیات اسما و صفات و
 شیونان حضرت وجود است نه وجود بعینه چنانچه شان مرآت است گوئی خزان علم بنیاد صغی مغشوش
 و وجود منبسط بجای آینه صیقل در مقابل آن نه نقشه از آن صغیر برآمده و در صورتی و در مرآت وجود آورده
 که خروج صورت علیه از مرتبه علم سلب است و دخول صورت در مرآت وجود موجب قیام حادثان بقدم
 و این هر دو حال است پس در میان باطن وجود و ظاهر وجود و از انکس آنرا و احکام طرفین علم می است
 بر یکا که مبسوط در اصطلاح قوم بر مرتبه و هم و دوازده امکان که مستقمن تنزلات نموده امکانیه است از تنزلات
 خمس مشهور یعنی تنزل روحی و تنزل بدنی چنانکه مرتبه علم واجب متضمن و تنزل وجودی است
 یعنی وحدت و احدیت که عبارت از ملاحظه او بجا از شیونان صفات خود را اجمالاً و تفصیلاً در مرتبه
 علم و میگویند که در خارج وجود واحد هیچ شئی واقعی و بنوعی نیست و این کثرت مرتبه در مرتبه و هم
 کاین است و حکمت بالغه این و هم را اتفاق داده است و بنا بر آنکه ابدی بر آن نهاده نه و می است
 که بر فاعل و هم نفس گردد و مراد قوم از اطلاق و هم برین مرتبه است که این کثرت جمعیتی دیگر نیست
 همان وجود واحد و این مرآت وجود منبسط تجلیات شده است و منشأ تعدد تجلیات کثرت شیونان
 است که در حضرت وجود و منجم بوده اند و مرتبه علم منقطع شده مثل انفاس شجر از بند حقایق ممکنات
 گردیده و انعکاس آن حقایق در مرآت وجود منبسط افتاده و می نمایان شده و چون وجود و می شباه
 حقیقی دیگر ندارد بلکه عکس وجود علمی است و در آنرا لامر همان وجود علمی وجود و انداز مرتبه علم نمایانند
 چنانچه مذکور شد و علم صفتی از صفات الهیت و صفات عین ذات اندر علم صوفیه وجود و برین بابین
 تفسیر وجود و اثبات عین وجودی باشد چنانچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه میفرماید ان شئت قلت
 حق وان شئت قلت خلق و ثابت شد که غیر از وجود واحد در خارج وجودی نیست و نیست

این مرتبه علم صفتی از صفات الهیت و صفات عین ذات اندر علم صوفیه وجود و برین بابین
 تفسیر وجود و اثبات عین وجودی باشد چنانچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه میفرماید ان شئت قلت
 حق وان شئت قلت خلق و ثابت شد که غیر از وجود واحد در خارج وجودی نیست و نیست

معنی وحدت وجود و همچنین مکشوف و مشهور این حضرات است الحمد لله علیهم
مکتوب لبست و چهارم فاصد تعلیم است استخاره میسر میشود و دستخاره
مسنونه باید عمل آورد انشا الله تعالی خبرش پی آید انکه الله که با همه توکل و تامل مرض انمی
مستعلقان در میرانی شهر و زمان با کمال حاجت سپرده میشود و خجسته و مستعینان الله تعالی
عزیزان را تو فین ابداع مست و دما و دیگر خود مشغول و ابراد شیخ احمد مفید کار است لطیف
قلب او از قید قالب برآمده است اما استعداد این برهمنیست معینان افان خنجران
براه مقصود میرو و خدا بنزل میهم و برسانا چون سلب اراض قلب و قلب عمل حضرت تا ظهور
کمالی عنهم حق قلبی آن جناب با قوت و قدرت آن عطا فرموده است از راه انکس خود را درین
امر خیر مندر میسازند فیض الله خافیا را هر روز در پیش روشنا شده بقدر پانصد نفس سلب
مرض ایشان نمایند تا کبریت و قصد شریف بهر محفل بر فاقه شاه سیف الله صاحب
مبارک است اما بنظر رصا مردم محل که حق شرعی ایشان بنده سر کار است و در غایت آن مشغول
خادمی معتمد می بنظر نمی آید و اسباب هم همراه بیرون از علائق مقتضود است اما که باطل این خجسته
نیت بعمل باید آورد و مبادا که سینه در زیر پرده داشت باشد از اعز و احباب و اخوان طریق
و طلاب سلام نیاز قبول باد و السلام مکتوب لبست و پنجم التفات نام
مشتمل بر دو خاطر از مرئی خبر یافتن شیخ احمد رسیده و متر و گردانید و بعد رسیدن او هم بنا بر حق
احوال و هم بر عایت امتثال امر شریف مورد اشفاق خواهد شد و اگر طرف دیگر نرفته بنظر ناشر
توجه ایشان را الله تعالی زد و بر مگر و دو معضود و معضون بنزل مقصود دیگر خاطر شریف مع باید داشت
بغزیزان و دوستان و یاران بطریق سلام رساند و خدا کند که آب و هوا مرغ آباد و با مزاج عالی بسازد
اندیشه از آن که بیکجا انجان طریق علیه مجیدیه در انجا بسازد غیر از آخره معده و خدا صحبت را آورد با

و در این مقام است که با همه توکل و تامل مرض انمی مستعلقان در میرانی شهر و زمان با کمال حاجت سپرده میشود و خجسته و مستعینان الله تعالی عزیزان را تو فین ابداع مست و دما و دیگر خود مشغول و ابراد شیخ احمد مفید کار است لطیف قلب او از قید قالب برآمده است اما استعداد این برهمنیست معینان افان خنجران براه مقصود میرو و خدا بنزل میهم و برسانا چون سلب اراض قلب و قلب عمل حضرت تا ظهور کمالی عنهم حق قلبی آن جناب با قوت و قدرت آن عطا فرموده است از راه انکس خود را درین امر خیر مندر میسازند فیض الله خافیا را هر روز در پیش روشنا شده بقدر پانصد نفس سلب مرض ایشان نمایند تا کبریت و قصد شریف بهر محفل بر فاقه شاه سیف الله صاحب مبارک است اما بنظر رصا مردم محل که حق شرعی ایشان بنده سر کار است و در غایت آن مشغول خادمی معتمد می بنظر نمی آید و اسباب هم همراه بیرون از علائق مقتضود است اما که باطل این خجسته نیت بعمل باید آورد و مبادا که سینه در زیر پرده داشت باشد از اعز و احباب و اخوان طریق و طلاب سلام نیاز قبول باد و السلام مکتوب لبست و پنجم التفات نام مشتمل بر دو خاطر از مرئی خبر یافتن شیخ احمد رسیده و متر و گردانید و بعد رسیدن او هم بنا بر حق احوال و هم بر عایت امتثال امر شریف مورد اشفاق خواهد شد و اگر طرف دیگر نرفته بنظر ناشر توجه ایشان را الله تعالی زد و بر مگر و دو معضود و معضون بنزل مقصود دیگر خاطر شریف مع باید داشت ب غزیزان و دوستان و یاران بطریق سلام رساند و خدا کند که آب و هوا مرغ آباد و با مزاج عالی بسازد اندیشه از آن که بیکجا انجان طریق علیه مجیدیه در انجا بسازد غیر از آخره معده و خدا صحبت را آورد با

باید که در این مقام است که با همه توکل و تامل مرض انمی مستعلقان در میرانی شهر و زمان با کمال حاجت سپرده میشود و خجسته و مستعینان الله تعالی عزیزان را تو فین ابداع مست و دما و دیگر خود مشغول و ابراد شیخ احمد مفید کار است لطیف قلب او از قید قالب برآمده است اما استعداد این برهمنیست معینان افان خنجران براه مقصود میرو و خدا بنزل میهم و برسانا چون سلب اراض قلب و قلب عمل حضرت تا ظهور کمالی عنهم حق قلبی آن جناب با قوت و قدرت آن عطا فرموده است از راه انکس خود را درین امر خیر مندر میسازند فیض الله خافیا را هر روز در پیش روشنا شده بقدر پانصد نفس سلب مرض ایشان نمایند تا کبریت و قصد شریف بهر محفل بر فاقه شاه سیف الله صاحب مبارک است اما بنظر رصا مردم محل که حق شرعی ایشان بنده سر کار است و در غایت آن مشغول خادمی معتمد می بنظر نمی آید و اسباب هم همراه بیرون از علائق مقتضود است اما که باطل این خجسته نیت بعمل باید آورد و مبادا که سینه در زیر پرده داشت باشد از اعز و احباب و اخوان طریق و طلاب سلام نیاز قبول باد و السلام مکتوب لبست و پنجم التفات نام مشتمل بر دو خاطر از مرئی خبر یافتن شیخ احمد رسیده و متر و گردانید و بعد رسیدن او هم بنا بر حق احوال و هم بر عایت امتثال امر شریف مورد اشفاق خواهد شد و اگر طرف دیگر نرفته بنظر ناشر توجه ایشان را الله تعالی زد و بر مگر و دو معضود و معضون بنزل مقصود دیگر خاطر شریف مع باید داشت ب غزیزان و دوستان و یاران بطریق سلام رساند و خدا کند که آب و هوا مرغ آباد و با مزاج عالی بسازد اندیشه از آن که بیکجا انجان طریق علیه مجیدیه در انجا بسازد غیر از آخره معده و خدا صحبت را آورد با

باید که در این مقام است که با همه توکل و تامل مرض انمی مستعلقان در میرانی شهر و زمان با کمال حاجت سپرده میشود و خجسته و مستعینان الله تعالی عزیزان را تو فین ابداع مست و دما و دیگر خود مشغول و ابراد شیخ احمد مفید کار است لطیف قلب او از قید قالب برآمده است اما استعداد این برهمنیست معینان افان خنجران براه مقصود میرو و خدا بنزل میهم و برسانا چون سلب اراض قلب و قلب عمل حضرت تا ظهور کمالی عنهم حق قلبی آن جناب با قوت و قدرت آن عطا فرموده است از راه انکس خود را درین امر خیر مندر میسازند فیض الله خافیا را هر روز در پیش روشنا شده بقدر پانصد نفس سلب مرض ایشان نمایند تا کبریت و قصد شریف بهر محفل بر فاقه شاه سیف الله صاحب مبارک است اما بنظر رصا مردم محل که حق شرعی ایشان بنده سر کار است و در غایت آن مشغول خادمی معتمد می بنظر نمی آید و اسباب هم همراه بیرون از علائق مقتضود است اما که باطل این خجسته نیت بعمل باید آورد و مبادا که سینه در زیر پرده داشت باشد از اعز و احباب و اخوان طریق و طلاب سلام نیاز قبول باد و السلام مکتوب لبست و پنجم التفات نام مشتمل بر دو خاطر از مرئی خبر یافتن شیخ احمد رسیده و متر و گردانید و بعد رسیدن او هم بنا بر حق احوال و هم بر عایت امتثال امر شریف مورد اشفاق خواهد شد و اگر طرف دیگر نرفته بنظر ناشر توجه ایشان را الله تعالی زد و بر مگر و دو معضود و معضون بنزل مقصود دیگر خاطر شریف مع باید داشت ب غزیزان و دوستان و یاران بطریق سلام رساند و خدا کند که آب و هوا مرغ آباد و با مزاج عالی بسازد اندیشه از آن که بیکجا انجان طریق علیه مجیدیه در انجا بسازد غیر از آخره معده و خدا صحبت را آورد با

بکار خود ساعی و سرگرم باید بود و تشویش را بطن خود راه نباید داد و اوقات در ایصال مسکن
 دینی خالص و باطناً مصروف و ابرید که او سبحانه شمار دلتی داده است شکرش سپین است
 قال الجیند الشکر صرف التعمته فی مصنیات المنعده یج عبادتی برابر علی
 نمیتواند سفد که صلح است دنیا بت نبوت است علی صاحبها الصلوة و السلام ان شاء الله تعالی
 و دوست که ضیق بدل پوست می شود **ع** مشکلی نیست که آسان نشود و اگر از غیب خبر
 معین گردد و بمصافقه آنرا قبول باید کرد و معین بطلب و سوال منافی توکل نیست اگر
 اعتماد بر آن نباشد خصوصاً درین زمانه باعث رفع فقر و خاطرست و توکل صرف باعث
 بجمعیتیست و راس المال صوفیه همین جمعیت است ان شاء الله و سبحانه جل شانه ملتبان
 سنت نبویه علیه الصلوة و التحمیه و درویشان خانقاه مجدی و رصایع غواهد گذشت خاطر
 جمع وارید و در تعلیم و درس کتب مقید باشید و ختم خوانها راضی الله تعالی عنهم
 و ختم حضرت محمد و رضی الله تعالی عنه هر روز بعد طلوع صبح لازم گیرید و جناب او امیر ار
 و از غیر او نمید بایشید و از آشوب کفار و مشرک اندیشه نکنید ان شاء الله تعالی و دستا
 مضرتی نخواهد رسید بک دفعه بلبه یا در قرات سورة البلاق هر قدر توانید انکار نماید و در فتح
 و نصرت لشکر اسلام بکفار و عا و صرف بهمت واجبست غافل نباشید اگر چه احوال مسلمانان
 این قوم معلوم اما حق اسلام بر همه امور مقدمست و ملا روزی را بعد سلام گویند که دنیا فانی
 و آخرت باقی است بقدر انصاف ضرورت که در هم حصه اوقات شریف خود را صرف شغل آخرت
 نمایند و اگر توفیق باشد دعا و رباب رفاه و جمعیت و محبت و عافیت نواب ارشاد و خانم
 در اوقات خاص واجب دانند اللهم اجعل خیر عمری آخره و اسلام مکتوب
بست و نهم محمد و انش بحکالی از یاران شاه مراد الله جیه که یکم نیم سال در راه انداخته اند

بقدر استعداد فیض و برکت طریقه برداشته برای چند روز خفت گرفت ظاهر اراده مراتب
 باین طرف دارد و بجهت میرسد نور الطاف خواهد شد هر چند مروده است اما طایفه است
 زیاده استقامت بر جاده شریعت و طریقت روزی باو مکتوب سی ام یار قدیم
 که آمده بودند بعد رفتن حضو صامیان محمد میر صاحب که با کثره وجه از اکثر یاران طریقه ممتاز بودند
 نوزدهم اینها به عرض ذات العبد رحلت نمودند و اهل بیعت فقیر رسید چون انتقال ما بنظر
 بمرطبی قریب است تسلی ندیم و ایشان نه فرزند می گذاشته اند خلیفه تربیت یاران ایشان
 و تدبیر علائق ایشان بگردن فقیر افتاد از نو بدافادات ایشان که ظاهر و باطن به بندگان خدا
 میرسد سرور حاصل شد بارک الله فی برکاتکم و آنچه در باب برخورد و نظیر علیان نوشته اند
 واقعیت از احسان و مناقب و اعلاص و دیگر مراتب هر چه محو باید و دل میخواهد و همواره
 و همین خوشبختی و امر استیلا و محبت کرده و اگر نه من ازاده را که با خود کار نیست با دیگر
 چه کار خدا و او را منزهات صوری و معنوی از زانی دارد که مراد در دنیا عزیز تر از کسی نیست
 و در واقع بجای مادر و پدر و بچا و برستار و نفر در حق او همین فقیرم و از و هم ادب ارادت
 و فرزند و غلامی و بندگی بتقدیم میرسد اما چه هست که من سید انعم در حق برخورد دار زیاده
 بر سابق النغات باید کرد که چه نقصان النغات فقیر که در حقیقت هیچ نیست نواندند و آن
 برخورد دار را بگویند که هر صیلاح متوجه بفقیر شد بنشینند او را خود توجه نهند آنچه از وقت آن
 برخورد دار نوشته اند خلیل الم و اذیت بدل رسانیده میان غلام محمد خرابی باطن خود ظاهر نمود و بقدر
 طاقت تمیز آن خود شده و میگفت که برای همین که سفر افتاد که مردم خدا کند راست باشد
 فقیر کجا بعد بایست شاه ولی الله صاحب رفته و بدعا می صرف بهمت در ازاله عوارض ایشان مستحب
 حافظ غلام رسول ملاقات کردند مرد بزرگ اندام مولوی ظفر الله جو سلام قبول نمایند و اسلام

مکتوب سی و یکم خبر تمامی مسیحی معلوم گم دید حق تعالی اساس اسلام را قوی
 گرداند درین روزگار الهی قوی بدل راه یافته و راه گذشته قلعه تپانیر را کفاسکه بغیر
 مسقر و نشت و قتل و غارت و اسیر و میان آمد مولوی قلندر بخش حیو سله ربه معذن و فرزند
 غارت خوزه سلامت جا بهار آمدند و فو حال گذشته انا لیلده و انا الیه راجعون از غایت
 اسبابی در آن نواح متوقف اند تا بهار رسیده اند و انبساطی با آن خصوصیت امداد
 و انانیتی از با تقدیم نرسید حجابات علاوه این مصیبت گردید خداوندی ملا فی فریاد سال خیار
 مواضع حرکت بآن طرف موقوف ماند اول ضعف پیرستیه مهر هن و عوارض دوم کم فتوحی
 سیوم تنهایی اندرون که کثیر و پرستاری مانده و کثیر از خانه رفتند و اعیان هم از زارانی
 غله و ماغ خدمت ندارند و هم نایب نازک مزاجی مردم محل نمی آید درین ایام پرستاری خانه
 بر با صدف و هم فقیر و مستوره فقیرست و طعام از خانه مولا کلام بحیو بهر و در خادم ایشان
 پخته می آید و حبس از پنجامیر و همچنین شاه علی با وجود و مسکنه و سه فرزند یک خادم ندارد
 و ناتوانی او علاوه آن احمد لله علو و اله و الصلوة علی رسول محمد و آل انجی از تبرات تا اومیت
 بر خیزد و اظفر علی او صلوات الله تعالی الی ما یتناه نوشته اند بجاست بنو قدر او را شاخته اند
 او جزا هر باره ایست که یتیم ندان و فقیر بسبب گرفتار او غم خیمهای او را شاخته اند ^{الله}
 تعالی در کمالات اخروی و منوعات دنیوی بر قبهای نمایان نصیب اوست از صنف کبر
 رونق و تخریم نموده و طاقت تخریر هم نه یاران بعد ازین از جواب خطوط معذور دارند ^{سنان}
 معصوم عذر را رسانند که مرا مقصر ندانند رمضان مبارک بخونی گذشته و یاران با وطن
 حضرت شدند خدا ناصر و معین شما با و اگر بر جاوه شریعت و طریقت زندگانی خواند کرد
 حق تعالی در هر دو جهان آبرو نگاه خواهد داشت در امور سلطنت تشفی نمائید خدا خیر کند ^{طلب}

در بهلولی میان محمد منیر مرحوم آسودند باران حلقه آنجا سلامها خوانند و فقیر را از دعا و توجیه
 غافل نشانند و احوال باران حلقه آنجا مع اسمی آنها نیز نوشته باشند انتقال از وطن
 به بلده بکنه بسیار باشد درین حکتهاست حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره در سال از سال
 میفرمایند که طالب را باید که خود را از چهار نوع دنیا و دنیا دار و بیکه از صحبت طائفه که محرم نباشند
 یعنی در شیشه این شرکاب نباشند که صحبت غافل سخت زیان دارد که عهبتی اتفاق داء
 و دوا آنها مفارقتند دوم از قلم شبه سیوم از بسیار خودن چهارم لغو را بفیضت خوردن
 هر نعمه که سالک بفیضت خورد ششم معصیت شود و هر که بسیار خود در طاعت گران شود و هر نعمه که
 باشد خود را باطن و مویضت مبدل شود و هر که با غافل صحبت دارد و هر گنگ او شود و هر که دین
 سبع با تو شرک نیست او ترا محرم نیست هر چند که مردم بالغ باشد از ریح کشیدن چاره نبود
 پس باید که از کس یا از چیزی که حجاب راه او شود دور باشد و گفته اند که در شریعت مرد و قمر
 بالغ شود که منی بطریق شهوت از او اعلی شود و در طریقت وقتی بالغ شود که دیو از منی برآید
 فقیر در شریعت آنست که او را چیزی نباشد و در طریقت فقیر کسی باشد که در باطن او یعنی در دل او
 غیر از خدا نیست آنچه خبر بود این فقرست که رسول صلی الله علیه و آله و سلم هر دو فقر کرده است
 الفقیر فخری و السلام مکتوب سی و چهارم مال مردم این شهر از روی که
 سنج خان آمده است از شاه تاگدا تابه است و ذکر خلاص محمد الدوله بر زبان خاص نام
 است خدا تبارک و تعالی زود بظهور آرد و در دخط شمارید و بسیار شنوئش گردانید فقیر هم دعا میکند
 و باران حلقه و میان محمد مراد جو تقیه در باب حصول مقاصد شمار کرده ایم امید فواید است که
 با حاجت رسد و اثر بخشد خاطر جمع دارید که فقیر از طرف شما هرگز غافل نیست و هرگاه که با قیاس
 خود رو بر شوید بقلب القلوب والا بصدا نه بار اول و آخر در دو یکبار خوانده بر هر دو

کهنست و میده بر سو خور و گردانیده روبرو میشده باشند و سوره لایلاف را یکصد بار
 بایسم الشهر روز بخوانند اول و آخر در و پنج بار بدینیت دفع شرعاً و پنج صفر شام بخوانند
 انشاء الله و چاقوی خور و تری که لعب اطفال است رسید بطفلی داده شد بعد ازین پنج
 باب برای ماکر ارسال تحفه خواهید نمود که از ناسازی آب و هوا استیج میوشن شامجا خود نمائند
 فقیر از همه نامیدم میدانید اما میباید و از این شما از شعور شما شکایت دارند درین مدت مدید سفر
 در از تحفه ماکه باقر با فرستاده امید همه بد رنگ و بد قماش زرد اذن و جنس بد جزید از شما
 عجب است و ملال فقر اشل مشت خاشاک است بر سو دریا حالا افزا و نمائند و معذرت که
 شما درین خط از حد گذرانیده اید خیلی شست و شوی آن غبار نموده و خاطر جمع دارید و رضایان
 مبارک همه رسیده یا ران طریق و حافظان قران مجید این بار و پنج باب را فراموش کرده انشاء الله
 نقالے این ماه مبارک را بحیثیت و برکات گذرانیده بعد عید میرسم - والسلام -
 کتاب سی و پنجم خدا که طار ملال بود و طول گردانید برادرین بکفر نوشته که در و کاخ خیرناقص
 شیکه نامش بر نوین بر وقت است نیمه نصف ثانوی است نیمه خطی نامش بر نوین بر وقت است نیمه خطی نامش بر نوین بر وقت است
 که بسیار دفع شرب از نوین نیست و دعا و خیر الحجه همچنین بخوانند و سوگو نیم الله صاحب فقیر
 بدعا معتدایم تا حال که از شهر دم محفوظ مانده اند از تهمین سبب و بعد ازین هم متوقع حفظ و امان
 باشند جزئیات را نوشتن که فلانی با شما چنین سلوک بد نموده و فلان چنان کرد چه ضرورت و تضریر
 جواب خطوط از صنف نسبتی اتم نموده حالا بدوستان نوشته ام که امیدوارم منتظر جوابها نباشند
 که من و مرده ام و مر لطفات روشن مسجد جامع بروز جمعه نمائند است و بجا و غیر و مملوت
 آن کجاست که متوجه بعلم الهی شوم و در یابیم که در حق فلان کس چه مناسبت شما اگر درین
 ایام حاضریه و دید حال مراد یافته متوجه نمی شد بد فرائیس و خواجرات فقیر خواستید

هر چه بخاطر شما برسد بل اید اما اول استخاره کرد و حدیث است که بنید بعد هر چه پیش خدا آمد
 در آن خیر غفلت ضعف و ناتوانی از حد گذشته است و امر این مستعد و مستول شده نماز فراق این
 میخواند و در هر حلقه سه روز و وقت قریب بس که حاضر شوند بپایانم که قوت توجیه اگر کمی آید غذا بقدر
 چهار دام باقیست و رفتن تا بیت الخلا حکم سفر دارد و درین سال سقوط قوت بسیار شده
 مرا از جبهه خود این توقع نبود و در خدمت مولوی نعیم الله صاحب بگویند که خطوط طوالی این
 رسید و مطالب معلوم گردید بسیار آن حلقه سلام رسانند و طاقت تحریر جواب نیست و کما
 خیر خاتمه نمائید و اسلام مکتوب می و ششم باعث تحریر این است که لاله برج
 نام جوانی از دوستان مقرر می که در حسن سلیقه مقصد گیری و صحبت داری نزد غم فقیر نظیر ندارد
 و عمده نامه و عهد روزگار بوده است درین ایام از وطن خود که اکبر آباد است تبادش معاش
 و ریختن دارد و شده است منتظر بودیم که زو بیایند تا این انسخه صحیح آدیت را با تا خود بخوانند
 احسان و دست بستہ در حق آقا که مرد فقیر و در دلخواه با او رفیق شود و هم در حق خود که این چنین
 نذر بازوی شما باشد و هم در حق فقیر که مخلص مسکین الی بتقریب روزگار از داور تر نزدیک کرده
 با شنید و باید که پیش از رسیدن بتقریبات تمس خداوند نعمت خود را مشتاق او سازید و
 از تمنی ما را اطلاع دهید تا سرور با ششم معلوم شماست که در کسی باین اهتمام باشد که بگوید
 و عادت مبالغه ملائیم الله تعالی خاطر شمارا در همه امور دینی و دنیوی جمع دارد و صحبت های خاص
 ایام گذشته اکثر باومی آید خدا باز میسر آرد و فقیر را از خود غافل ندانید هر روز هر وقت دل
 مستعد باشد حاجت تاکید نوشتن نیست کسان جان خود غافل نمی باشد من شما برابر
 جان دوست میدارم ان شاء الله تعالی محفوظ و محفوظ خواهید بود و معامله با مردم محل حجت
 خدا خاتمه بخیر کند و کوزه های پیرنای میختر آکا که پیر فرستاده بودند سر مهر رسید نوزده وانه پاد

بسیار بذات الله راست آمد خدا تیس جزای خیر دهد و هر دو تها ن سفید کیلک و دومی تنک
 هر دو عیال خود خوب اند فقیه جالاجامه کم قیمت استمال میکند لیکن بر عایت خاطر شما که است
 بسیار نوشته اید و دیمورت عدم قبول از خاطر شما شوش خواهد رفت نگاه داشته ایم جاره را
 سیر و نیم سیر که برای مردم اندرون نوشته اید ضرورت است و در خانه شما خیر است و السلام
مکتوب سی و هشتم ظهور اثر توبه بر قلب مسوره شما در اوایل که مرغم بود
 معلوم شد بعد از این اتفاق توجیه نیفتاد که فقیه زبان مغرور کسی یا دمنیده بهر حال تخمی
 پاک در خاک آن عقیقه گذاشته ایم بروقت مقدر رسیده خواهد شد باید که آن هر روز در زبانه
 معقید شریع و در باطن مشغول بذکر طریقه باشد که فلاح و وجهان درین کار منحصر است
 و ایشان نیز باید که بذکر قلبی معتقد باشند و التزام شریعت و محبت مشایخ و دوام خلط باطن
 واجب دانند و از صحبت مردم نااهل و اشغال نامناسب اجتناب لازم نمایند و حدت
 علما و مشایخ متدین و متشرع غنیمت شمرند و آنچه از قصد خود و مردم خانه بجانب این
 نوشته اند بشرط اسن مبارک هست و تا رسیدن شما فقیرانش را الله تعالی بعد نماز کند و گهر
 روز بر آمده پیش از خلط یا بعد آن بجانب مسوره شما مستوجه خواهد شد باید که هر روز مشغول
 فیض رو باین طرف کرده بعد نماز صبح بنشینید که محبت این عقیقه که فرزند ماست در دل
 فقیر تاثیر کرده است و استعداد خوب دارد و هرگاه توجیه شود ترقی معلوم میگردد و الله تعالی
 هر جا که دارد محفوظ و مخلوط دارد و اخلاص شما برین ثابت است و داغ واقعه مولوی غلام محیی
 مرهم ندارد و السلام **مکتوب سی و هشتم** نفیر و رساله معلوم کردم که والد شما
 در باطن ناخوش اند ناخوشی والد موجب حسرت دنیا و آخرت است خصوصاً والدۀ
 امیمنی را استغفار نموده اگر اصلی داشته باشد کفارت و سکافات بعمل آرند الله تعالی

عواقب امورشان متعرون بخیبر گردانند و از دعا غافل نه اید اطلاق آنها موقوف بر وقت
مقدورست و عمر اخیرست اگر در زندگی مسیر نشد ان شاء الله تعالی به بشرط سلامت ایمان در
برخوردن است خاطر خواهان اینهم کرد بدعای خیر خاتمه یابد و از دست و پا چود بے سامانی و فضل
برشکال برآید نثار بر احوال و از روز مفعول و انجیر غیر از پنج فایده ندارد و با امید
الهی منتظر باید بود اگر عریان با بقیست و پیر یا شتاب مو آید - دانست نام -

مکتوب سی و نهم او سبحانه جل شانہ مهربان صاحب باران کمالات
دارین محفوظ و از عواید کونین محفوظ و از احوال و اخلاق که عریانان بنفیر افسونی و سید
کردن از استیلائی شوق بجان رسیده کردی نگهبان سیم حیران تو گردیدم ۴
ای کاش نمیدیدی ای کاش نمیدیدم به شکل آنکه طوفان را روان حرکت بسیارست
از آن طرف شلنگ ملک داری و اینجای غلبه نالوتانی و نزار می خندد و او لها برسد تا بر خور دما
میدیدم اگر سیم در اسلک که خیمه طاق است سلوک باشد غنیمتست زیاده عمر و زعم
از آنجا که مکتوب سی و نهم بجهت و جاذبه احباب فقیر از علی بسبیل رسید
و او به و مراد و ما به دیدن ما با انتخاب پر و از و که رحمت اقامت در کجا اندازد و متعلقان
خلفیه و شهادت که از نشو و نشات هر روز و دلی تنگ آمده ایم و دلی و شایه با پیور خود
دورست از اینجا رسیدم هر دم بجهت مراد اباد و امر و ده که به طاعت و ساجت نمودند که اینجا بود
جاذبه و حقوق نواب ارشاد و خان بها و سلمه به نگذاشت که نشاء جای دیگر کفرم کمالان
طریق نیزه و زین شهر بسیارند عزم اقامت نموده آیم به اسو طلب متعلقان فرستادیم و من نهانند
سموع به شش نایا چرا بر اجبت و علی اتفاق افتاد و می باقی ما جناب باقی ۴
ما به قصد حساب باقی ۴ وقت کشف کردیم و قریب است خیر و البور و پیش ایشان غمخوار

اجازت است برای عمل سخلات بخوانند و طور خواندن آن حضرت میر سلمان صاحب
 سند گفته اگر این دعا آخرا باشد بزرگوار آنرا نوشته است طور دعوت آن ارسان را هم
 و شعر مناسب حال از محمد علی سلیم آمد **س** مشغوبه وصال میسر نشد پیغام به منطرب
 عشق بازی ما غافلانه زدند و اسلام **مکتوب چهل و یکم** محمد یوسف علی نادر او
 سبزه یوسف شکار از مملکت سلامت آورد و نسل پادشاه حال که نمودن آن آن خوب است
 و احوال این دنیا داران ماکور باطلان را که مفصل معلوم میشود اگر شود و خبر آن چوب
 فنا دست انقدر هم بر رعایت خاطر شما گاه محو لبسم و خوبی میان غنیم الدین زیاده است
 که نوشته امید قطع نظر از رسم طریقه فقیر او را شناخته آشنا گرفته ام که مر دیت مر وانه و دیگر میان
 معامله دینی باشد یا دنیاوی خدا او را زنده دارد و به جودش برساند پس آمدن نادر آن
 حدود اگر چه برای ترویج طریقه است که طایبان درین شهر ویران نموده و آنجا بارند
 و همانرا در عکسار شایسته اگر شما در آنجا بنشیند و دست خواهم کردن هر چند فرزند او
 بفقای شما خدمت بنمایند لیکن شما بدیل و نظیر نداری که کسی قایم مقام شما نمائند شوق
 حکم عفا دارد و درین شهر و قریض حکم کمیاب هر حال هر چه تقاضای وقت کند و قبول باید آورد
 یا اطلاع نزد باید داد که خار خار سیر و سفر از سینه بدر کرده شود و در بروجی حضرت مولوی باشد
 صاحب که با او کار فقیر اندمزد و رانید و اسلام **مکتوب چهل و دوم**
 جان من سلامت باشی درین مدت مفارقت و در فقه شمار سید و حوز جان گردید و روح
 تازه درین نالوان و مید هر حال با همه بد معامله کی با فقیر با آن همه محروم و مضویت
 و تغیر و ادون شما با فقیر و ادو صانع قدیم که بیان آن طول دارد و مناسب حال فقیر غیر از وفا
 و عفو و دعا هیچ نیست - باید دید که اشتغال با این بیکند شمار با خدا سپردم و ما را بخدا سپارید

و از احوال فقر خجیب آباد و حال یاران خجیب و اخوان و اخوة و اعمام و والدات و صاحبان
 انصاری و حال حضرت مولوی صاحب از اسباب معیشت ایشان بنویسد و هر صبح بعد نماز
 مستوجب بغیر بنشیند و بر نامه توبه میسوزد اگر کسی توبه نگردد و اطاعت والدین واجب دانید
 و کیفیت معامله با بزرگان و حال معیشت خود بر نگارید و اشتیاق بشرط صفای دل مخفی
 و خدا حافظ و بن و دنیای شامت زیاده عمر و موزه عمر باد - **مکتوب چیل سویم**
 مخدوم فقیر را بیش از مرده تصور نباید نمود و مرده بر سلام سبقت نمیتواند کرد و مگر موافق خبر
 صحیح جواب سلام تواند داد و بشنوند یا نه اکنون که رسم مراسلات تازه کرده اند فقیر نیز خود را
 و رادای رسم دوستی با مقصر نخواهد داشت و حقوق صحبتهای فرخنده گذاشت و این بر سواد
 و زبان تحقیق استعدا و تصنیف کتاب ندارد و بعضی مسائل شرعی و طریقت بطریق جواب
 که احباب سوال کرده اند بطور مکاتیب مرقوم شده عزیزان آنها را فراموش کرده اند و بعضی
 اجزای آن متعاقب مرسل میشود خدا کند بقبول رسد و هر علی خان صاحب که سجا
 بر آورده فرزند فقیر و از ناندان عمده و باوصاف حمیده متعلی اند بقریبی قصد چیل محبت
 نموده اند معرفتی با مردم آن لمده ندارند بوسیله رفته فقیر اگر خدمت برسد مورد مرحم
 خواهند شد و اشتیاق و عنایتی که بایشان رسد دل خواهد شد بعین عاید فقیر خواهد گشت
 ملاقات که نظر با سبب چیل مشذرمی نماید خدا آسان فرماید و لا الرحمن الطاف غفیه
مستفیدان مجلس شریف سلام قبول نمایند مکتوب چیل و چهارم
 باعث تحریک آنکه طفر علیخان سلمه ربه خلف نواب اعظم و الدوله ارشاد خان بهادر
 نبیره نواب امین الدوله مغفورست از اولاد اجداد حضرت شیخ الاسلام عبداللہ صاحب
 رضی اللہ تعالیٰ عنه و تربیت فاضلی و باطنی از فقیر یافته نسخ سربازی او موزنه و معنی

بصحت رسیده موافق وعده مافظ رحمت خان صاحب که بولی در مجلس بختیاری حبسیه
 بودند بخان در باب رفاقت در روزگار این خان بر خوردار داده بودند قصد پبلی بختی کرده
 بنابرین بخدمت تصدیح میدیم که بحق دوستیهای قدیم و اتفاق که بر فقیر بنیاد است
 شفقتی که لائق بزرگیهای آن مهربان باشد در حق این جگر گوشه که مرا عزیز تر از جان است
 بذل فرمایند و اگر احتیاجی بکلیت اخیر باشد مرتبه خوداری منظور نداشته بطوری بفرمایند که مستحق
 متاثر گردد و اگر نه خود را معذور دارند که پارسشهای سرسری فائده ندارد تنها غایت این
 کافیست و فقیر را و در خود در پبلی بختی گاهی بخمال نگذاشته بتغریب بودن این نور چشم
 در آن محرومه احتمال صورت این معنی قویست و السلام مکتوب چهل و پنجم
 اشتیاق و شفقت با بحال شما همانست که بود خاطر جمع دارید میرا سدا شد صاحب بنیاد
 و شما دعیا نمند و بر شماش در آن شهر واقع شده اند بشرط عقد و راستی طاعت و توفیق خدمت
 ایشان غنیمت دانید ان شاء الله تعالی شما را بر اعدا منصور و بر احباب مسرور دارا و دنیا ز شما سید
 و بوقت رسید خانه آباد خدا قبول کند و از ارسال رقایم که حکم نصف الملاقات دارد و این
 نباید کرد و هر جا که باشد با خدا باشد نصف مستولیست خدا خاتم بخیر کند و السلام -
 مکتوب چهل و ششم احمد بن محمد اکبر اُمید قویست که او بجهاد جفا
 صاحبان و دوستان ما را مع جمیع ساکنان آن شهر محفوظ از آفات دارد و ملاوت سوره
 لایلاف صبح و شام لازم گیرند و همه دوستان و متوسلان را بفرمایند و از آشوب و جنگ
 که در پیچ و دو سبب غلبه افواج جنوبی و فرار قوم رومیل واقع شده و قصبات و دیهات
 بتاراج رفته چه نویب مفصل از خطوط عزیزان معلوم خواهد شد احمد بن محمد که از اولیای خالص
 ازین مملکت نجات یافته تا اینجا رسیده اند ان شاء الله تعالی بطن و بخدمت تیز میرسند

صاحب مکتوب چیل و هشتم
میرزا جلال الدین
میرزا بابا القدر
از قلم صاحب مکتوب

والشفات نام رسید و ممنون گردانید و از اخبار صاحبان آنجا اطمینان بهم رسید، الله تعالی
 همه را سلامت و ارو و سرور ایدان اینخود و را توفیق نیک که است فرماید و اشتیاق از دل
 صفا منزل خود در یابند و خبر جانگاه واقعه حضرت مولوی غلام محیی صاحب در سینه نشاند
 و زهره را آب گردانید و انا بنید و انا ابید را چون و سرای تلی این است که فرمایم میرویم
 و السلام **مکتوب چیل و هشتم** صاحب من بر خود دارد عزیر الله معه
 والدۀ خود در قید فرنگ است و آرزو مند این وصلت و عبید خان حرف کسی را گوش نمیکند
 و در میان فقیر آن عزیز زحلی نمائند و از مدتی بجا بجا جانۀ خود در فتنه اثری و خبری ادو
 از اینجا نیست فقیر را تدبیر آوردن و طلبیدن والدۀ آن بر خود دارد بدلی معذور است مگر
 بد عامل این شکل شود و از دعا مبلغ خواهم نمود و آن مستوره در مصیبتی مبتلاست که تعبیر
 راست نمی آید اگر با اختیار خود می بود بر آورده تا بشما میرسانید - و السلام -
مکتوب چیل و هشتم معلوم است که بر او بد بخت خود خط نمی نویسند بنویسند
 که می نویسند بگویند که لقب مبتذل حقائق و معارف آنگاه موقوف دارد که در خصوصیت شما
 این لفظ گنجایش ندارد و سلیقه تحریر مردم آنجا معلوم تکلف بیمزه را داخل ندانند بعد از این با ^{مطلوب}
 بنویسند که از میرزا جلال حبیبی میرزا جلال خانان مطالعه نمایند پس مطلب بنویسند باعث تحریر آنکه میرزا
 صاحب از فرزندان خواجه احرار قدس الله سره هم میرزاده فقیر و هم قرابت با فقیر دارند
 و مرا بجای فرزندان همیشه جمعیت بوده اند از گذشت روزگار قصد پورب کرده اند بخت
 خواهند رسید و در دستان رانند و الله بقدر قدرت و در تماش روزگار و معاش ایشان
 توجه خواهند نمود - و السلام **مکتوب چیل و نهم** بدان طریقۀ الله تعالی
 و ریا خود مشغول و در بیان لغت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مستغرق دارد و عامل قیوم

محمد شاه از اربابان حلقه است و کب کمال کرده اگر چه لطاها از علم و فضل و خالصیت اما
 انا نزار طریق باطن او معمور است و با وجود عیال هندی و معیشتی ندارد منجوا که درین صدد
 اقامت نماید اگر چه معاش قلیله که در آن مقدار زندگانی مع علاق تو اندک و از سرکار
 دنیا داران این مملکت بسی شما میسر آید هم موجب اجر عظیم و هم سبب رضامندی و بشا
 و خدمت دمی و وظیفه معاش صاحبزاده عالمگیر در میان مرچین صاحب فرزند حضرت
 محمد و الفغانی حضرت شیخ احمد نقشبندی سهرندی صنی الله تعالی عنه که با علاق بیایا
 روزگار و در وجه معیشتی ندارند و مع تعلقات و در شایعها نوز بهتری بیباشند موجب خوشنودی
 پیران است و تاسیدن فقیر باین طریق که در پایی بصیت اند بخدمت مولوی عبدالرزاق
 که لطاها و باطن لیاقت ارشاد و تعلیم طریق دارند رجوع نمایند و محبت ایشان را غنیمت
 دانند عزیزان و دیگر که از فقیر استفاده کرده اند و اجازت یافتند صحبت آنها هم خالی از نی
 نیست اما شغف را مصالح بسیار در کار است و اگر فقیر در حق شخصی پاداشی بنویسد بقدر طا
 سعی و توان امر نموده باشد که برای شما مفید خواهد شد و تاثیر از تقدیر است و السلام -
 مکتوب **چینا هم** کار و غیر از ترویج شریعت و طریقت از زندگی مقصود نیست
 و بهادران طریق پیش فقیر اند و ان استی عزیزیان حق تعالی ما و شما را برانجام سنت نبوی
 علیه الصلوٰه و التحیة استقامت روزی کند باعث محو آنکه از ظلم و ستم کافران سکه
 خدایم الله تعالی باده متبرکه که سهرند و ایران شد و عزرات حضرت علیهم الرضوان شهادت
 رسیده صاحبزاده آواره شهر و دیار شدند جماعت قصد آن طرفها کرده اند خصوصاً حضرت بهر
 اسد الله صاحب که با فقیر خصوصیت بسیار دارند تشریف می آرند اگر چه احوال آن ملک
 و مردم آنجا نمیست لیکن بهر صورت مرقوم میگردد که اهل طریق را بقدر وفقه و در پست

زبان در خدمت ایشان مقصود نمی باید بود و خصوصاً در وقت که صد مرتبه غارت و غلبه اوسطن
 باین بزرگان رسیده است زیاد زیاده است و اسلام مکتوب **خپاه و ویم**
 میان محمد اکبر از باران طریقه تقیری آسجا میرسد تا نصف دایره امکان رسیده اند
 اگر آلتاس توجه از شما بکنند البته توجه به بند و در امور و جود دینی ایشان نیز سعی نماید
 و از کلمه اخیر نامقدور درین لغز نماند و دعای حسن خاتمه در حق فقیر لازم دانند که وقت حلت
 نزدیک رسیده عمر از شما و شما از من و در وقت ملاقات نیست که ملاقات سیر و سفر
 نماند و شما را فرصت نه و اسلام مکتوب **خپاه و ویم** فقیر از سیر امر و
 و مراد آباد فارغ شده است و قصد مناشای شاهجهانپور و اردان را الله تعالی عفی
 میرسد دوسه مقام در بریلی کرده روانه پیشتر میشود و پنج پیش مقام در شاهجهانپور
 نموده مراجعت بسنجیل مینماید بعد از آن بدلی میرود و با وجود ضعف پیری این حرکت
 عنیف را بر خود پسندیدن بنابر اغراض صحیح اخرویست که خدا میداند اشتیاق بقدر
 اشتیاق صاحبان است از عزیزان مشتاق هر که در بریلی باشد او اطلاع از این معنی باید
 که فقیر را بعد و در آسجا با عذر خبر کردن مقدور نیست که از ساکن احباب واقفند و با
 که ملاقات میسر نگردد و اسلام مکتوب **خپاه و ویم** حال مرد
 انجند و تنباه است عذر جمعی بر امت محمدیه فرماید علم صاحبها الصلوة والسلام باعث تحریک
 آنست که حضرت میر سلمان صاحب باک الله فی بکاتیم باید تا توانی و بی سلامی فخر
 سمیت قوی قصد سفر حج با جماعه فقرات فرموده اند اگر عبور ایشان در آن حدود واقع شود و بصفا
 اطلاع رسد استدراک دولت ملاقات سراپا برکات این بزرگ را البته دریابند و خود را
 از حاجت بهیچ وجه معذور ندارند که ذات شریف ایشان جانش کلمات ظاهری و باطنی است

و کسب مقامات از حضرت سیدالسادات پیر فقیر و تمیم سلوک از جناب شیخ الشیوخ مرشد
 فقیر نموده اند و ازین مضمون بخدمت نواب صاحب یعنی قاسم علیخان اوصلهم الله تعالی
 الی قایم ما بینما و اطلاع باید کرد و بلکه رفته فقیر از نظر باید گردانید که تحریر علمیده درین باب
 و چنین وقت مناسب نموده و السلام مکتوب **پنجبانه و چهارم** این
 از عالم بر سر سناش نوشته اند بجاست اما فقیر احوال حرکت و دماغ سیر و سیاحت هرگز
 ننمانده برای چشمت یاران از طریق که از اطراف هجوم کرده اند آمده ام بعد و دماغ بهیله میروم که
 مستعلقان در اینجا هستند و از هر طرف فتنه قصد بهیله میکنند با این همه دنیا داران این حدود
 با فقیر معرفتی ندارند عقیدت معلوم نمایانند باید که روز ملاقات این فتنه را با شما مفصل گفته ام
 که خانه سامان و سنجی یعنی فتح خان و سرداران را در تمام عمر خود گاهی ندیده ام و ندیدنیان لاکه
 اراده ملاقات فقیر داشت منع کردم که نیاید و حافظ رحمت خان که پیش فقیر حاضر شده بود
 صحبت او با فقیر نازدست افتاد و پسران علی محمد خان را بنی شاسم ربط کجا پایش معلوم
 و سید انجم که شادین دیار بیکار و بوساش و عیالند واقع شده اید بقطع نظر از حقوق آشنائی
 در حق چنین شخصی عبادت است اما حقیقت اینست آنچه نوشته ام و دنیا داران تعلیق بمنزل
 بجال خود را در مانده اند و گرنه این خانه خاوند شود و السلام مکتوب **پنجبانه و پنجم**
 از خبر خاوند از رحلت میرسلطان صاحب چه نویسم که برین گذشت **۷** بار رفت و با چو
 بنجاک افتاده ایم **۸** سایه سبک دید کاش این نارسانا توگی **۹** احمد شد نام بر سر برهم
 و خبر فوت مغفور مرحوم محمدعلی بیگم از خط میرمکھو و میر محمد معین خان صاحب سلام الله تعالی
 پیش ازین دل را و داغ و جان را بدماع کرده بود و اندیشه ملالت بیگم جان صاحب نهاده
 آب میکند بهر حال همه مصیبتها میگذرد و ما هم خواهم گذشت نفسی که دریا خدا میگذرد و نیست

از نوید بحالی آنچه از طرف سرداران بخشی بر او خرچ صوفیان خالقاه میسرید و از روز
چند در توقف افتاده بود و دست حاصل شد که درین آخر زمان توکل صرف باعث جمعیتی
میشود و در اس المال صوفیه هیچ جیت است و ناسازی و بدوفاتی باران زمانه محل تحکیم
ماه و زشتی قطع امید است عدم وجود احباب را یکی باید و آنچه در خدمت احباب
سی بقدم میرسد از آن احباب حضرت عی سحانه با طلبید و کیفیت واقعه میرسد
که چه عارضه رحلت نمود و در کجا آسودند بزیاید چند نفس که باقی است حق تعالی در رضا و خود
بگذرانند و داغ رحلت باقی ماند ببدل در منزل نرساند و فتوحات باطنی روز افزون است
درین بقعه هم قریب صد کل صبح و شام توجه میشود شما بلکه همه را خدا کافی است و رزق فتوح
موقوف بر آبادی ملک نیست خاطر جمع دارید که خدا کار ساز است و درین ملک خبر نیست منظر
لطیف غیبی باشد خدا متین شما را مغرور نمی خواهد و اگر حرکت واقع شود با قضا و قدرت و حال بعد
استخاره سئل و هر طرف میسر شود باید رفت و باید که طریقی از دعای خیر هر یک غافل نباشند
پیر محمد از چند روز اینجا آمده التزام حضور طقه کرده فتح باب فیض او عجب نمی شود و معلوم شده
که آن برادر از وزیر باران برای غدر تقصیر و تقصیر رفیق فقیر میرسد معاف فرمایند که عفو کار
کریمان است و زود حضرت نمایند که عزم سفر و اود و نواب ارشاد و ان مغفور رحلت نمودند
و آدمیت را اینجا که برین خدا یا مرز و تنهایی ما را تماشای باید کرد و آنچه ما را جان و دل
موسخت در دهر بود به آخر از ناسازی طالع بان هم ساختیم - **مکتوب**
پنجاه و ششم فقیر مستقلان باینیت است و دعا و دوستان شغل اما
اجابت دعا در گرفت است کار شما را خدا خاطر خواه موزان که از مدتی پنج میکشید آن
علم العصر میرسد و عواقب امور شما بنهر میگرداند خاطر جمع باد صفت در مرتبه است که حلقه در

حالت جناب اتفاق می افتد اگر خطی از زندگی نامده اما حیات صوفی غنیمت است هم
از بهر وجود او و هم از برای دیگران و مردم محل شمار بقاعده طفره تا ولایت کبری خدا شاکا
رسانیده طره عقیقه خوش استعدادی است و در عالم عقیدت و اخلاص پیش رو مردان
میز لکھو تا مبادی کمالات نبوت رسیده اند و میان مکن قریب تمامی دایره اسکان و بین
خوشی مقرر است و طلق درین ایام صبح و شام غم میشود و مردم خوش اسفند و فرح
آمده اند حق تعالی فرصت دهد که بسیر سلوک اصطلاحی تمامی رسانند جای شان خال
درین آخر عمر بجوم فیض و برکات بمرتب است که در تحریر بنی آید الحمد لله علم نواله و اصلوه
علی رسول و آل از اشتیاق دیدن بر خور و در این کامیاب نشانین فرزند از بهر بیعت علی
نوسیم کم است خدا و ابرام مقاصد انصافی در دین و دنیا رساند و از فراط محبت او خجالت کشیم
او را حقوق اخلاص او از مانی ابد خدا کند که با لشکر پادشاهی و او شهنشود که بعد از این
از خود جدا کنیم خدا و دل میداند آداب آدمیت که از شما بنظر میرسد و دیگر می باشد یک شما
که در عالمی است نمایان حق تعالی نشود وجود شما از این هم صحیح تر گرداند و فقیر امر و زک
و هم نشو اهل است بتقریب تعزیت حضرت خالص صاحب یعنی والد بزرگوار شما که جامع نیازان
مناقب بودند و از انتقال ازین عالم داعی بیادگار گذاشتند و را نواله حاضر ام و بعد تو
سه شایه روز فردا رحبت سهیل خواهم نمود خیر عبارت عزایرتی خالی از تکلف نیست
که ما و ایشان ببلاده هم عمری در وقت قدوم باین خاکدان تقدیم و تاخیر چند قدم نمیرود
حالاکه وقت رجوع بطن اصلی است نیز بفاصله چند نفس هم فافلا ایم **ع** امر دگر گرفته
حرفیان خبری نیست و فردا است درین بزم ز ما هم اثر غنیمت - و السلام

مکتوب پنجاه و هشتم عمر آخرت و منفعت پیری از حد زیاد خدا

خانم خیر گرداند توفیق ملاقاتها ضعیف است اما از قوت الهی امید قوی است و هم این ماه
خط آن فرزند سو یک مجلد کتاب که مرا از جان عزیزست رسید خدا تبارک و تعالی خیر و برود
بر محمد مکن خالصا بر حوم پیشتر شنیده بودم خدا هر سه برادران را بیامرز و دعا بخام و در پی
بر دل مایا و کار گذارند و رفتند و اولاد آنها را خدا توفیق نیک دهد و محمد امین بسیار باد و موایب
و در حق مستوره هر عل مغر حناش بیامرز و خنما گذارند و خواهد شد باید که باقی عمر را در
الهی صرف نمایند که اعلم و بر حیات نیست و فقیر سر توان بکمال صنف دانا توانی زنده آ
و هنوز قرب صد کس را هر دو وقت توبه میسر می آید و ما توفیقی الا با الله - و السلام -

مکتوب پنجاه و هشتم ذوق سخن از یاد رفتن بعد عمر غزل تازه بر زبان

دوست بنیوم قوم شدت باین فرصت آنچه حظ باشد زیب گلستان مارا که فتن لازم
افتادست چون آب روان مارا نفس دایم و بس راه چمن از مایه محو پرسی که میش
از بال و پر برداشته اند از ایشان مارا نفس تا یکیشم از سینه صد جا بگلد تارش

چه زار و نا توان کردست آن سوکیان مارا و السلام **مکتوب پنجاه و نهم**

الله تعالی بے عرض حاجت امور سرکار سبر انجام رساند **مکتوب** میدد برادران مراد

مستقی + آنچه از تحریر فقیر بجانب نواب مذکور مر قوم شده بود این حرکت باین ربط ضعیف

غیر مفید دانسته اقدام ننمود معاف فرمایند چه که آن بزرگ خزید احبش در روشی مانست بجمع

او بطریق دیگرست و اخلاص او بزرگان دیگر یک ایما و آنها به از صد و فقر فقیرست آن

بزرگان را بخدمت آن مهربان هم معرفتیست و آنچه از تأییدات مقالات حضرات ازلان

مهربان بتقدیم میرسد اجر غزا و جهاد و اوست قبل الله منکم و جزا که خیر احوال

و السلام **مکتوب سی و هشتم** ابام حکام صاحبان با دین هیچگاه از سر تنانی

و گمانی که خوش دارد خود مایاد صاحبان نمید و چنانچه باین روابط قدیم که به تحکیم
یا ایامی ملاقاتی با اظهار استیثاتی بخدمت گرامی نکرده مگر در معنی فقیر بنشینم زاده و دارم خبر
کمالاتی ندارند خالی از ادبیت نیستند اما با مقتضای زمانه پرنیان روزگار واقع شده اند
یکی از آنها بحالت مضطرب اگر قرار است تفصیل احوال آنها توسط صاحب عزیز تر از جان ایشان
بها و در بعضی از خواهر رسید فردا این بر خوردار را که گمانی جاگیر سرکار بسیار در خدمت
خواهم فرستاد اگر تقدیر مساعدت باین تدبیر خواهد فرمود یقین است که دستخط مناسب ملاتفت
خواهند نمود و گرنه در سماجی در همان است و شکایتی لیفعل الله ما یشاء و میگویم
میکوید اتقید است که رفاقت این نوجوان که باعث امداد و اعانت در دیشانت توبه
باز و فتح و نصرت خواهند نمود و السلام مکتوب **شخصت و یکم** امر این جهان
را باید که با سلاطین آن جهان یعنی فقرا با ادب باشند خصوصاً در اوقات استمداد و استغاثه
که دل فقر ملتفت گردد و در چنین اوقات بر پروائی کردن و تخریب مطالب بهمه برادران
گذاشتن ضرر دارد اگر حسن ظنی در میان است واجب است و اگر نیست رجوع و انابت به پروردگار
باندیشه همین امور بطور اختلاط و رسم مراسلات ترک نموده ایم و دعا گفته ایم **ب**
ز غفلت گنده و داعی چگونه بردارم باین دماغ که از بوی گل ز کام کند و میداند که
فقیر به ثبات و استخاره مناسبتر ندارم اما تقاول امسون است اگر چه از مصحف عبید
فال زون در حدیث شریف نیامده اما ممنوع هم نیست اگر کسی زند مضائقه ندارد و اشعار
آبدار سرکار از نظر گذشت درست و بانزه است و فارسی بهتر از هندی حاجت اصلاح بدست
محمد باقر جاکر مخلص قدیمی صمیمی سرکار بنابر عذرهای سمیع و دردمجور از خدمت است اما
در کفارت ان تقصیر اضطراری همیشه در خدمت فقر حاضر بوده برای دوام عمر و دولت ایشان

این مکتوب
خان خانم خف
نواب قلی بیگ خان
در دست

نوبت کردن و باز
سرمدین بیخ
و باز شدن از
سرمدین بیخ
در دست

بجای خود میل
داده شده است

بوکالت ملتس بدعا و توجیه باشد و اسلام **مکتوب شصت و دوم**یم
معلوم کرده ام که بعض از کلانان اینجا بایشان موافق اند و بعضی نمی فهمد امر مهم است
بعضی از آنها را مستمال ساخته باندی را از پیش باید بنزد و با حریفان رنگ مصالحه بخشد
نقش مراد بدست باید آورد و مطالب عمده که به تحظر رسیده و راضای آن باید کوشید و رنه
بر حوصله مخالفان گران خواهد آمد و از سبک سری عرق حسد آنها خواهم چنبد و تخلص در میان
راه خواهد یافت و فقیر خلافت طبع و وضع کردن شتم که از سرشته تدبیر خود آگاه سازند تا
بنامای مفید و قوی گذاشته شود احتیاطی محل را کار فرمودند و اخفا نمودند **د**
مصلحت نیست که از پرده برون افتد مازند و در مجلس زندان خبری نیست که نیست
اسد بارخان که نصیری ایشان است اگر چه حرکت اضطرابی روزی چند از خدمت جدا شده
حقوق ویرینه او فراموش کردن و بیک جرمی که هزار غمده داشته باشد انتقام به عقوبت و تناف
کشیدن و در از نشان کریمانت بلکه بعید از انصاف و مراد و قی سرکار برین آورد و کرد و
حرفی در بنیاب رقم کردم اگر تقویت بنای دولت و اساس نیکنامی منظور است همراه جواد
این خط بنام خان مسطور عنایت نامه شمل بر جن طلب مرسل شود و زیاده توفیق مهربانی
در توفیق باد و التام **مکتوب شصت و سیوم** میر سید میر سید میر سید میر سید میر سید
خلف رشید حیدر شمت خالصاحب که نسخه وجود ایشان بصحت اصول و فروع رسیده است
در سال استعدادشان باتمام و اکمال انجامیده با قضا و بشریت که اهل کمال را بهم رسانان
گزی نیست خنوصا ارباب عیال را با همه توانی و بوسانانی حرکتی کرده اند و نظر بر حقوق
خصوصیت قدیم رد و خدمت ایشان آورده یقین است که بلا حظه مراتب عنایات پرورشی
و مصلحتیهای شخصی در عالم ترمیم و تمهید دل ناکند و جزای آنکه هیچ سوانغات نکرده

احرام آن سده علی سبب اندیم با کرام و احترام و هم منیم و انعام درین نحو اهدفت و این آنگاه
 اگرچه از راه قدر دانی که لازم بزرگی است بظهور خواهد رسید فقیر را هم باین عمل بزرخواستند خرید
 و در باب خان صاحب مشفق مهربان والد بزرگوار این نوجوان نوشین مفضل است خلاص فصل
 احوال این فاندان عالیشان سبع ملازمان زرسیده در نه باین رود البت قدیم بندگی و خداوندی
 این همه بپر دانی میشود اگرچه درین ایام حال ملازمان سرکار هم معلوم است و استقامت
مکتوب شصت و چهارم مخدوم زاده کمالات و سنگاه میان احسان الله
 احمدی را خدمت کردیم که بار عایت اداب رفاقت بدون در خدمت ارباب است موجب ثواب
 فتوحات و من مضررات است و مانند باندانند یکله با مخصوصان مایه و امر معاش و چنانچه
 زبانی توجه احسن مرعی داشته باشند که انجمنی باعث خوشنودی فقیر است و در مقام این قوم سبب
 ترقی و درین و دنیا بشر طر حنطن و صدق عقیدت است یقین است که میر سیدین خان که لایق
 محبت و هم بلا حفظ کمال نسبت طریقه مارا عزیز تر از جان است مشمول الطاف خاص ابد بود
 و معلوم نیست که قدر میرزا محمد علی بیگ معلوم ملازمان شده است یا نه و میر شرف الدین
 که بجان مخلص ایشان است و مرا عزیز تر از جان و در صفات شریف از حیاء و فادای از صدق
 و صفا و حسن فرست و پاک لطینت نظیر ندارد تا آنکه حاکمان مان کار با عو عده بسجاست قفوف
 او بنمودند نظیر پرفای عهد و اخلاص و عقیدت قاصد ملازمت گردیده است یقین است که
 از مراتب قدر دانی و محبت شناسی و قید فرو نخواهند گذاشت ان شاء الله تعالی و در و این
 سید بزرگ مفتاح ابواب فتوحات خواهد شد هم بتدبیر و هم بتاثير چون میر سطر غا قشما
 و چهار تها بیار کشیده مطلقا استطاعت ندارد و بجز گزشت تا خیر علم است و السلام
مکتوب شصت و پنجم فقیر نابینیت صالحه تکلمی و امر معهود کرده با آنکه

خلاف طور من بود اکنون نکلده و نیم تم آن ضرور افتاد اگر چه سید اتم کار نشان با همه مشهور
 و فرست بقبول مشورت از باب اغراض خود کرده اند **د** بشنوی یا نشنوی من گفتگوی میکنم
 معلوم شده است که اقران و امثال آن بزرگ یعنی سلاطین و بکر متوسط اعزه مراسلات
 و امر مرسوم یعنی در امر خلافت با ایشان دارند بنا بر مصلحت و در جواب هر یک بقبول و اجابت
 پیش می آورند در عالم دنیا واری مضائقه نیست یقین است که از استحقاق امر و عدم آن غافل
 نخواهند بود و نیز نهنگی که ایشان مناسب زندگی خود داشته بقبول مطالب مالا لایق آقا را
 تکلیف میکنند اقبال بآن نمیتواند کرد و مگر دو کس یک سقیه که بکلم نفس همی جز و خواب چند روزه
 را غنیمت داشته تنگ محکومی با وجود تهمت حکومت بر بند و هویدا که از بخین کس چه توقع
 است فردا است که با غوغای ستمها با موافق محکم شده و عهد و پیمان بر هم خورده است بعد از آن
 اگر نندارک بعمل خواهد آمد همان بدنامی سابق در پیش است تا که از حیا و وفا فاضل خواهند نمود و نجات
 مقصودند و دوم یعنی را بقبول خواهد کرد و شخص که موصوف بعلم و دیانت و بقبول و فرست
 باشد و ترجم بخلق خدا منظور داشته و قدرش شما امیر کبیر ساخته با خود یک ساخته با قضا
 نفس ملکی مقاصد نفسان را یکسو داشته در اصلاح عالم و عالمان کوشیدن عبادت و سعادت
 داشته به طلبی که تکلیف کنند بلا خطه این مراتب اقبال بقبول فرمایا اگر چه بیت بر تناب
 و این خصوصیات امروز دین فردا صانع است و مختصر و فقیر با همه بیکارگی از حال هر یک
 مطلع است پس وفا و عهد این بزرگ توقع باید داشت و کرامت این چنین غریزی باید است
 و اسلام **مکتوب شخصت و ششم** فقیر از روی آرزوی نواب یعنی عماد الملک
 خجالتی دارم سباحت که وقت مراجعت سجده از راه ستم نگذریم و در عصر الزحف نموده
 خبر و در وجود بر ساخ و ایشان در متهربانید و بیکد در فرطانات نموده فقیر رخصت ننماید

به شرط آنکه فقیر و قصاصات حادث هرگز داخل نخواهند شد و شرط دیگر آنست که تا دم آب مدارا که
 نواب قبول نخواهد نمود راضی باشند یا نه اگر شمارا میسر شود نواب را باین شرط راضی ساخته
 اطلاع دهید تا حرکت بالنود رفع نشود و بعضی آثار رفع ملاقات منبسط خدا بر طریق
 حضرات شمارا مستقیم دارد که اشغال دنیا داری و صحبت بیکانگان طریقۀ بلا و عظیم است و
 افسوس آنست که برای معاش معاد را و نگفته اید و بدست نمی آید اگر چه بر وجه معاش بنام
 معاد است اگر میسر شود و مسموع شد که نواب و طائف قلیل رفیقان خود را که در هر یک
 از اینها فائده دیگر دارد و بنابر غیر حاضر موقوف بنمایند چنانچه در طبقۀ شاه محمد که از اربابان طریق
 داخل ذیل موقوفان شده اگر توانید بگویند که بنا بر دولتخواهی این قاعده را موقوف نمایند
 که ضرر دارد و اندیشه آنست که در طبقۀ محمد احسان احمدی نیز موقوف خواهد شد پس علما را ادا
مکتوب شصت و هفتم بسیم میرسد که مقربان نواب تقرب اشخاص دیگر
 از اقربان و امثال آن بزرگ مسموم و کربا و عهد و پیمان نموده بقسم در میانست با نواب میان
 می آید در وقت خاص نواب را از این معنی مستقیم ساخته جواب گرفته بنویسد اگر چه بر جواب
 دنیا داران اعتمادی نیست که اینها آنچه در آن مرفوع می بنیند اگر چه آخر کار مضرت باشد بعمل می آید
 و عهد و پیمان بر طاق لبان میگذازند و بنواب باید گفت که مسموع شده که باراجایند که در
 واقع شده است اگر نفس امر مخفی است این معنی را فصح دانند و کارها از آن مهند و گیرند
 که به ازودین غرض کسی بنظر نمی آید و باز او را آرد ده نماند و از گفته در دنگویان غرض برست
 و بان دریده کار را صاحب کنند و بر عهد و پیمان تا استقامت نخواهند کرد و بدو هم می آید
 تا چیزی نخواهند و احوال مطلب محال است و نیز بگویند که تنبیهی کنند که مروج را اعتماد می
 بر قول و فعل شان پیدا شود تا با امید و بجموعی بایشان نمایند و نیز بگویند که درین ایام عهد

با خدا بندگان که بعد از این بدین رویات و بد او و عدالت با خلق خدا پیش آیند از برکت این
 اگر آنکه صدق باشند و دیگره از کار و او شود و هر امری که در وقت ست از تاخیر بایست شوند
 و از نفع خرج و غزای نامید نگردند و قاضی القضاة حالی و مجید الدین خان که در علم کمال
 دارد و در رویات و عدالت نظیر ندارد با فقیر ربط از برادری گذشته و پیش ازین هم در باب
 ایشان منواب خبر نگفته ام بعد تصرف بر مملکت بجای ایشان اگر نخواهد شد بدون نقیر و شهر
 نخواهد شد که وجو قاضی آب رحمت ست و اینست از انصاف نیست و نشانه ام بلکه بعضی الهیت
 اگر چه بعضی غالب بعد تصرف بر ملک صحبت ما و ایشان بر آرزو خواهد شد که نسبت مزاجی
 در میان نیست لیکن کامیابی ایشان بشرط آنکه وجودشان از برای خلاق مفید باشد
 مقصود بابت و السلام مکتوب **شصت و هشتم** خط شارسید و از مضامین
 وحشت آئین گذشت برین آنچه گذشت چون عرض نفسانی ندا می کنم و بنای عمل از نسبت
 حاصل است صبر کردیم و از باز نقیم و گردان لبی اعتنائی که نواب با شما کرده اند گوی
 با فقیرست می بایستی که هر دو سر دنیا را آتش بکشید هم خوب شد آنچه شد حال لطفی نمائده گذشتیم
 ازین فتنه مارا موس و در غایت خدا میداند که بچه اراده برخلاف طریقه و درین مقدمه حکم
 کردم حالا تا تمام دست ازین کار دو سه روز دیگر هم بناید کشد و دندان بر جگر افشرد و مکرهات
 را باید دید شاید که اصلاح عالم در تصور بگیرد و اگر آنزدگی نواب تا اینجا کشد که روزمره شما
 هم موقوف شود بدون آنجا عبادت است ان الله هو الیق ذوالقوة المتین
 بقدر وسعت جود و راکار باید فرمود و باندک حرکت نا و انان از جانباید رفت ان الله تعا
 الحق یعلو و طبقه ضرب الحسم را همه برادران میخواند و باشند و مسترسلان سولوی حصار
 از فقیر اخر از و از سبب آن معلوم نیست و ایشان ملاقاتی داشتند ایسا لها موقوف است

و همیشه سلام و اشتیاق و معذرت از طرف شان میشد سر این سال که نیز غم فراق و غم دوری که این سال
 در ایام مهر و آذغانه تغییر کرده روی زرد خود را ننموده و خدا نهاد که جهان فلکات و املاسی
 گرفتار است و اسلام مکتوب شخصت و نهم از خط شاکه مشایخ احوال نگاه داشتند
 بود و کم فرار بها داد و دیگر اجبار بغیر بی و مصلی مطلقا معلوم شد عجب کار است دفع و غنائی می
 در پیش است و حفظ جان و آبروی حصول مقصود منظور چنین وقت بی صرف میل لغت
 جانقتی از رفیقان تازه و دراز اندازده عقل است اگر مصلح گران در خزان نباشند بقدر بقدر
 و بقدر ضرورت مردم زرمی باید داد که رفاقت نواب از بهر آخرت نیست رفاه یک طرف دفع
 فاقه خود باید نمود از اینجا فغان رعایتی ببرد کم بکنند و بساحت زمین میسازند و غریزی که
 بگفته فقیر با همه در سامانی این فتوح ناگذاشته بخت سفر کشند و نیم نانو دوم آبی بانه بدین
 سخنانند که اگر دمیداشتم سر دار بایوس را که از هر قوم ما باطلی دارند صرفی میداد و منیر شاد
 چگونه بی نری که و من آنچه بقارون زر که و در ارشاد خان بان خوبها و خجاست و خان
 مان و هم بهر با محمد خان آفریدی شخصی است که بکند کسبی سرداران لشکر و بهر را بخود میکند
 و هنگامه آنها را بر هم میزند اینها همه فاقه های بی دریغ میکنند استطاعت سفر کجا دارند اما
 نشود و وعده مولا که وصول روز مره بیان نیاید کار شکل است و از قربان خود چه نویسم
 که باین ربط قومی گاه بود و نمنا و ایشان متمتع نشده بر مکان افتاده اند این هر دو مکتوب
 از طرف خود از نظر نواب بگذراند با ندیشه تا خبر جواب بنواب نوشتیم در روی سخن بماند
 سعادت خان را شاه و لیخان بزرگ همراه خود برده هنوز مراجعت ننموده که فرموده محقر تعصیر
 ناکرده رسانیده شود و اسلام مکتوب مهنت دوم اینجا از آوازه صلح نواب
 دجاث بانجیب خان گوشه پیرست و اینجا از داران معتبرین معلوم شد دجاث بار و

بنا بر مصلحت خود بتوسط راجه بهادر سنگه و دلیر سنگه آشتی میکنند و ذکر ثواب برای تنبیه است
 چرا که ثواب خواه از بی سامانی واقعی و خواه از لیساک مردم راجه ساخت و در نظر با
 کس باشد و از بدعا مگلی کس را بر ثواب اعتمادی ننماید و دیگر بکدام ضرورت کسی طرف ثواب
 بگیرد باید که ثواب از فریب دوستان آگاه باشد چه جامع و شمنان و دیگر هر که از طرف ثواب
 درینجامی آید اول اغراض خود را مقدم دارد و اعتمادی درینوقت بر کسی نیست که تستی
 عزیزان بنویسم دل تنگ شد که انقدر نوشته ام و احوال شهر تا اخبار محل از فقیر بنیان نماند
 و آنچه واقعیت بفقیر میرسد هر چند مکرر آیا و اشارت کردم که ثواب از تدریج خود در ایشان
 بهر منده اند و گردن بانی میکند ایشم که باران تماشا سبک و بد مشکل آنکه اهل مشورت ثواب
 همه سقها و همه غرض پرست اکثر از قوم سهل و آنچه از خرفا اند منافق بیخ فساد و اینهمه
 بی اعتمادی آفات که نه بر خیر او امید یی یقین دارند و نه از شر او بی قطع ماکجا داد
 بید او کنم آشنائی و آشنایان برین بوی آرد و و گرنه مرابا دنیا و اهل آن چه کار
 و در ایشان شهر هم خوش نیست آنها را که خلیفه با خود داده اند امر و زبانه لغافان
 ساخته حریف شده اند و آنها که فامده بآنها نرسیده دل را چرب است بسوزند و چرا
 با اضطراب قلبی توجه و دعا کنند که با عیادت برسد و ثواب از فقر و در ایشان با هر کافر
 و مومن رجوع دارد و خود را بدامن یکد کس نیست است که بر فرموده افتد و عمار خلق
 در عهد ایشان از کشفند باید دید چه میشود غذا بداد برسد ظالمان را مستحق و مظلومان
 را راضی گرداند - و السلام مکتوب هفت و دو یکم شاه ابدالی در پیش
 رخت اقامت انداخته و تیمور مرزا پسر کلان خود را با افواج بیکران برای بند و بست
 ممالک خراسان رخصت کرده اند و اندیشه اصلاح مملکت پنجاب و بلتان که هر دو

شاه ابدالی مراد
 از پیشانی دران
 است و ابدالی مراد
 در نوم چنان

درین ایام از نسق افتاده و در سر دارد و غالباً است که اینکار از افواج خود بگیرد و اگر
 حاجت بحکمت خود او خواهد افتاد و تالاهو در ملتان خواهد رسید آخر ملک دست میزنند و
 ندارد و الوسات^۱ فرستاده و فوج قدیم همراه دارد و پس و مردم دلی که عادت بفرار
 دارند بی اختیار دست پاچه میشوند و اینها فرجامت بسیارست و همین مناسبست
 که گفتند از لاهور مقصد و بلی نماند آبروی ما و شما یکت پای گیریزند ایم عمل برین آیت^۲ که
 فخر و الی الله برون متعلقان به بهرت پور بالفعل خوبست اما برآینده خوبست
 که آخر در آن حدود درفته معلوم میشود من خود کورس و آنکه فقرم از مستهران مسته چنین معلوم
 میشود ما لوزاب را خوب شناخته ایم پس در مصورت شکوه شکایت چیرا و عزیزان بقدر زهنم
 خود درمی یابید شخصی از بعضی آثار ما را راضی از لوزاب گمان میکنند و دیگری بنا بر بعضی علامات
 ما را راضی تصور مینماید و هر دو از حقیقت کار غافل فقر مثل آینه اند که هر که لوزاب بهرتی که
 باشد ملتفت میشود عکس آن درین آینه منعکس میگردد و گویا هر که اعراض مینماید که بعضی در حق
 و غدیری باشد درین آینه صورتی نماید و مردم در گفتگو با معذوران این میزان میباید دارند
 ان شاء الله که خدا را بعد از این موزون باین میزان خواهند یافت اگر لوزاب سلیقه ما را
 و درمی یافت و اعتمادی بر سلامت عقل ما میکرد و استفسار مصالح و مفاسد و استنباط
 و استمهاده میشود و توجه فوی و تدبیر سفید بر او خالق الله بکار مجربیم اما مشغولست که آنجا
 عقلا و شرفا را اعتبار نیست احمد الله که آنچه لایق شان ما بنود یعنی توجه در امور ملکی و مالی
 از باب و فروع نیاندانند که بر عایت خاطر اعراض زبان را باین کلمات آلودیم و افعال
 کشیدیم و السلام مکتوب نهفتا و دو و دویم آنچه از احوال و شهر و نوشته اند
 که در هر فزده ظهورات تقالی و تقدس معلوم میشود و این را توحید متعارف دانسته اند

طه الوسات
 فوج خبیثه

غلط است توحید که پیش از باب وحدت وجود است از مرتبه صفات بالا نیست خواه بر نعم
خود آن را توحید ذات دانند و ظهور واحد حقیقی در مرتبه کثرت انکارند چنانچه بهر صاحب
یعنی الله تعالی عنه و بگویند فرموده صوفی از کمالات نبوت بهره دار و تجلی ذات بی شک
صفات شریف شده اولاً اگر شهود توحید میسر شود از عالم دیگر است شکر خدا باید کرد که مثل ما و شما
ناکار ما را باین دولت مشرف سازد اما اصله از ان شهود عبودیت خود و معبودیت حق است
که مطابق ظاهر شریعت است و مناسب بهر فت حضرات انبیا علیهم الصلوٰۃ و السلام مکتوب
سَهْت اَوْ سِیُّم داخل نمودن عافط سر و رخاں جوید و طریقه مصافقه ندارد
که دست شهادت فقر است و آنچه اراده کسب طریقه و التزام صحبت درویشان کرده قطعاً
بگیرگر و اندول فقیر هم بسیار بطن این عزیز سبک ظاهر بعضی قوی دارد اگر در پیش صحبت تمام
تجارت و گنج از آتش است و مخلص حلیت عزیز از کمر احضار نشسته این فقیر دینا چنانچه با بقدر عالم توجه کرده
بر این علوم مشغول گردانده مالک حسن محبوبی در این حدیث است و عاقل باید که معلوم نیست چه حکمت درین
آخ ظاهر خواهد شد تلی ان عزیز باید کرد **و** بعد نومیدی بسو امید است که درین ظلمت
خورشید یاست از فقیر و عارفان آباد رسانید و از حال خانه ایشان نوشتن تحفه ملال
ارسال داشتن است و بی خبری از حال ذوی الحق مصیبت است والدۀ علام عسکری خان
و غیره از فاقه کشی غم فرخ آباد دارند خدا حفظ و آنان خواب رسانید و راست خواهد آورد که در
هر کسی همراه است و اسلام مکتوب **سَهْت اَوْ سِیُّم** از این غم زن
و فرزند نخورند خدا زان است هجوم به جلد با بر او خدا طریقه محبت است که تمام روز از توحید
نیست طاقت طاق شده است اما سعادت خود میداند و زیاده ازین عبادتی نه احوال است
و غریب درین نوم سائید میشود و آثار غریبه بنظر می آید این حرکت مالبسار سجا واقع شد

و از دور در این مردم با ستماع خبر و در فقیر احرام بستی آیند از اودیت عنی کمتر
 آگاه اند علوم علم را اینها زیاده هر دو نقطه نقد با بجز حرکت ناین طرفها از برای مردم بخند
 مفید واقع شده از سبیل و امر و بهر تا شا بجا پیور و جمیع منازل دست و دست و جماع جامع
 مردم از قوم و سبیل اکثر و از مردم مهندی کمتر خطره علیه نمودند و مسرور و متراگردیدند و جماع
 از اینها همراه آمده اند بقصد رفاقت بدلی برای کسب مقامات میروند و اکثر علم را بخند و منتشر
 با نسبت طریق شدند و برای آنها که همراه فقیر نمی توانستند بدلی رفت میسرین غایب که از مقامات
 گذشته اجازت مطلقه یافته و در توجه کرمی بسیار دارد و اتفاقاً همین ایام از شهر برای دیدن فقیر
 رسیده بودند بجای خود درین بلاد گذاشته ام مردم از صحبت این بزرگ زاده بسیار خشن میگیرند
 و خیلی رجوع کرده اند اما کار یک کس نیست که از عهده این قافله بر آید بخاطر دارم که شمار اسم
 طلبیده بعضی شهر را به شما و بعضی را به میر حسین خان نقویین تمام ما را طاعت نموده با همه بی
 هر روز بشمار توجه می افتد زو سعادت و حافظ سرور خان را خدا توفیق دهد که روزی چند با ما
 باشد که محبت او حق بسیار بر ما ثابت کرده ثمره و نتیجه برگیرد - والسلام **مکتوب**
پنجم بعد حمد و صلوة از فقیر جا بجا نمانان جناب فضیلت دولات باب
 مولوی صاحب سلاطین ملاحظه نمایند که عن تقالی آن مروج شریعت و منور طریقت و نور محرم
 دین و دیانت کز انشد الله لکم و بسره آما لکم را سلامت دار و نیک و بد شما بعینه نیک و بد فقیر
 و وجود شما با اعتقاد فقیر عزیزترین موجودات است و مصد چندین انوار فیوض و برکات در کور
 از شما عزیزتر و در انات از بهر جود یعنی از اهل بیت شما مخلصه ندایم و ما را درین اواخر فقری
 تخر و مغطی که صحبت کسی خوش نمی آید بهم رسیده با باران حلقه هم بقدر توجه می نشینم و بس از این
 زمانه توقیف نیست بسبیل نفقه چیزی میگویند و در صورت انقای وعده باز نیست بسیار مگر

بوی خوشی نارنگ
 بای بی چنان

میگذازند و جنگها بکار می برند من دیوانه تاب این مکروه ندارم خبر دگداز دست و نواز
 انچه بدل در و منزل رسانید نصیب کس مباد و علامت سعادت نریا ده برین چه خواهد بود
 که مثل شما صاحب کمال تکفل امور اخروی او گردید و از عمر عارفانه برخوردار احمد الله فقیر
 سخت نشویش دار و عمر طبعی فقیر خیر نشده و گویا از عمر خود باین برخوردار می شنیدم که بخت
 بسیار این نسخه بصحت رسیده است خدا او را عمر روزی کند و بر علی دنیا و دهر و نیست چنین
 سر لنگ زند علی رضا خان چون طریقه را از فقیر گرفته اند و ذکر لطافت حسنه جاری شده
 و نفی و انبات شروع کرده اند بخدمت میرسد در حلقه شاد و خل خواهند شد توجیه بر لطیف
 قلب ایشان که اول کار این لطیفه منظورست ضرورت و هجوم ملالت و انداد فتوحات
 ظاهری و تحریری آید و شکر باطن نیز مرقوم نگیرد و هر چه بشود یا سلامت ماند +
 یاران حلقه مستوجب مقصود اند و ترقیات میکنند و محض همان غائب در وصول فیوض و
 برکات حکم حاضران دارند و استلام مکتوب **مفت و دوششم**
 فقیر از طویر تحریر تا روزی زیر بار بودم چون احتمال مضرت بود خود را بزور باز آوردم و
 و حاجی سیر دهن شاکردم تا خاطر جمع شد الحال که نماز در عذر در آمدید صاف تر شدیم
 و معاف کردیم خاطر جمع دارد و بر لعلی که فیما بین ما و شماست تقاضای آن میکنید که اگر خلاف
 معقول گفته شود بنا بر قاعده جن ظن که لازم این نسبت است نسیم نماند چه جای اظهار
 حجت بود مقابل سرف معقول فقیر را قدر کمالات و حقوق اخلاص شما هم منتظر است بنا بر
 خیر خواهی به نسبت تربیت اظهار طلال اتفاق افتاد خدا متعالی مفید گرداند خبر ملالت
 از دوا و دهر و عمر لطیف الناس رسیدن هر راه آب و دل را کباب گردانید خدا متعالی آن مرحوم را
 یا امرزد و در بر زخ توجیه کرده الحمد لله که مشمول انضال و الطاف الهی است و از برخوردار

احمد الله انك انت الذي سلب غم والهم كرهه مشي وانشاء الله تعالى زود تسلي مشي و آخر
 نسبت طریقه و اطمینان نفس کار خود خواهد کرد و خاطر جمع باد و با انان طریقه و اخوات
 بانی پت بهم سلام رسانند مکتوب مغبها و مغبها هم برادرین عجب کار است
 که هر واحد از مردم بانی پت بر نیز شکایت شناسی آید معلوم نیست چه اهل زشتا واقع میشود و اگر
 راستی و دیانت شما باعث آزار مردم است از ان راستی بگذرید و برادر حفظ حرمت ببا و دل
 هم خاطر مردم معنی دارید که طریقه و پیران طریقه بدنام میشوند و با خاطر لیسان و دیگران
 آزرده کردن و خود را بدنام ساختن با این کمالات ظاهری و باطنی و زراعت عمل است
 انکار مردم باعث غریبی کارخانه ارشاد است شما میدانید از پادشاه مرآتونی نیست
 که با این مزاج که من دارم متقی از من رسد و رفته از کلا دلی رسد که بدست منم الله مشرف
 بر ملاک اندوختن حیات نماد و معلوم نیست که اهل فقیر در کدام طوق و در غیر است که میرسد
 و باران میرسد و فقیر این در حقیقت و هیچکاره یعنی دلیل الله را اختیار دوست میدارد
 و عکس محبت او در مراتب قلب فقیر افتاده و کرده و در باطن هرگز نقش از نقوش صفحه کائنات
 نمی نشیند و معرفت خاندان عالیشان این صاحبان که در عرصه آمده اند با فقیر مشهور است
 اما اتهام اخلاص ایشان اینجا میتوان دریافت که جواب رفات را ندانند اگر چه کثرت
 اشتغال غدی میخواهد اما من و دو آن را تاب این بے اتمامی نیست و بکمال انصاف انصاف
 جواب سفارش بنای کشید که جواب این مراسلات عمل آوردن است الحمد لله که درین فایده
 تقصیری راه نیافته جز اتم الله منظور ازین تمهید آنست که محمد دوم زاده میان فضل علی
 از یاران طریقه و میان شرف الدین آشنا زاده و آشنا کلمه انجیری از فقیر و خود هستند
 جواب و ادون کفر آیین آدمیت بود و ناچار دست تجربه زدوم شاید که از کند و کارها پنهان که

مقصود فقرت صورت گیرد و اسلام مکتوب مفتاد و همیشه حضرت مردم محل
 بجانب بانی پت موافق درخواست ایشان قرار یافته باید که بعد رسیدن ایشان در
 دجونی و خاطر داری بمبائنه تمام بگویند و در وعظ و نصیحت خشونت نکنند و با تامل بسر برید
 اگر فقیر را در قفا بگویند هرگز مقابل نمائید و هرگز نه پر میزد که خیر ما و شما دین است مگر
 کار از حد بگذرد آنوقت بمشورت پیر علی که با وجود خیریت ایشان طرفدار فقیرست فخر
 مزاج ایدان ایشان هر چه مناسب وقت باشد عمل آید و اگر ایشان بجائز کس برودند هرگز
 نگذایند و در امور مباح توسی ضرورت که مباد از فرط سودا فتنه پیدا شود پیر علی شود و
 موردی و سر و دار پس التمال ادم ضرورت و اگر خواهیند نمایند که مباد از سودای ملاله
 خرد تنگ آمده و در تر برود و ما کنید که فراج سودا بآنان بصلح آید و فقیر را در بانی پت
 از جنب و نفاق برادر شما خاطر جمع نیست که مر از فرط محبتی که با خاندان شما هست تا بحال
 این مکرویات نیست ازین راه در قصد آنطرف مترودم کسی شما را نخواهد گذاشت که گناه گزین
 چرا که عالمی بظاهر و باطن بدانان شما آویخته است از اندرون دعا خوانید از شما بیلدستی
 اندر بی اقبال و طالع و اسلام مکتوب مفتاد و و نیم نقش قدسی شخص
 علوی مهربان قدردان این بیکار و بجهان فزید الدین خان صاحب قلع نظر از کمالات
 خود قدر کمالات شما بسیار میداند بنسخه مسأل طریق از مکاتبات شما در خدمت ایشان بود
 برای اس کتاب گرفته و نسخه دیگر در همین باب که برای صبیبه شریفه میان منیر صاحب لیلیف
 کرده اند درین مفر سنبل از نظر گذشت برای مبتدیان بسیار مفیدست فرصت نقل در اینجا
 نباشد اگر مسوده آن پیش شما باشد ارسال دارید که نقل گرفته شود و طومار آن مسوده رساله
 بعنوان بهرقت مولوی غلام علی رسیده و بمطالعه این مطالب و مسائل را چند مشرف شده

از موهب عظمی و عطیات کبری دانست و تحقیق بعد توضیح کجایافته میشود و خطها بر دواشتم بار کشته
 نی بر یکا تکلم باید که رسال تصغیر و کبیر مصنفات خود و مجلدی جمع نمایند و قافله نکلند و چهار مجلد
 سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد از ان حواله محمد عظیم کردم و مجلد ثالث را بعباسیت روزه بخند
 نزد خود نگاه داشته ام درین ایام بر خاطر شوق اتباع سنت بسیار مستول است چرا که درین
 اعمال بیزان سنت بر این کتابی نیست بدقت ملاقات حواله نموده و شود و بشرط انکه انشا
 یعنی امورات آن بفارسی برداشته بمن بدهید که اتباع سنت را به از بدیله نیست اگر اراده
 تحریر بکماله شرح خلاصه السیر و اریده نظر بر نشان علم خود نموده می تمام بکار باید بر دنا و داری
 جلد اول بچیده شود نسخه شرح سفر السعادت موجود است اما میان ما و شما و عده آن بقدر هرگاه
 شما الملبسید مستحق نری از ناکیست آنرا هم حواله محمد عظیم کردم این نسخه از درس مصنف گذشته
 و حواشی بر خط مصنف دارد و خط شیخ عبدالحق رامی شناسم قدر آنرا بداند و باب و قباب نگاه
 و اریده چنانچه هست هر چند خدمت مولوی نعیم الله قریب نیست نسخه سیف المسال را امروز
 حواله ایشان کرده و رساله خلاصه السیر مع ترجمه شاه ولی الله صاحب که هر دو پیش فقیر بود نیز
 مرسل شده خدا برساند و السلام **مکتوب هشتم** و هم بر خود را احمد الله و محمد علی
 رسیدند و بر عایت حرارت هوا چند مقام کرده بعد نزول باران لبست و چهارم محرم خدمت
 مردم محل قرار یافت سواری و بار بردار و مردم بدرقه شام کیشنبه که لبست و بعد بطین ماه بود
 بر دروازه فرسهم آمده بودند که آثار ولادت در کارخانه پیر علی ظاهر شد و ورق تدبیر گشت
 کوچ موقوف شمس که دوشنبه بود احمد الله را خدمت نمودیم چون با ما گنج ربه قریب
 سوار به پهلایل از ان طرف موآمدند میبیکار ریختند برین هر دو جوان بآن اینها مستبد جنگ
 شدند دست از بلاق اینها برداشتن و بقیچه بارچه مار از محمد مسل گزیدند و خنجر انداختند بآ

نیک و عار و قنای آنها روان شد هر چند محمد مجمل مانع آمده فائده نکرد و بعد قطع دست
 بسیار و چنانکه آن سواران توقف کردند این بر خور در بر سر آنها رسید بجهت طلب نمودن
 بجنگ رسید و احمد الله مروج گردید اما حق تعالی جان دابروی او نگاهداشت و طی
 سواران اندک کبر و بیری این آفرین کرده بار چو را که فیما بین قسمت کرده بودند فرام آرد
 حواله نمودند و قنند و این بر خور در بار وجود شد آفتاب و جرات مسافت شش کرده
 طی کرده وقت عصر بقیع خانه مراجعت نمود و یک زخم شمشیر بر شانه رسیده مفت بخود
 اندر مزاج خوب است و فقیر رفتن خود تا غسل صحت این بر خور در موقوف داشته انشاء الله
 تعالی در یک هفته بمی شود زخم عمیق نیست خاطر جمع دارند و کار رسانده کرده هزار
 آفرین و هزار شکر که جان دابروی او خدا سلامت داشت و اسلام -
 مکتوب شد و دو کلمه ساخته درین ایام اینست که امر و کسبت و نهیم چنانچه
 است بعد زوال کلمه صاحب یعنی والد شاه طاعت نمودند همین وقت یک سیه آمد و خرداو
 حکیم شریف خان صاحب تدبیر تکفین و مجبیه نموده روانه پانی پت خواهند نمود اگر میسر
 شود فقیر برای نماز جنازه خواهم رفت و اینوقت هر چه از خفا و تبلیل و قرآن مجید
 حاضر بود بنام آن مرحوم گذرانیده مثلاً خدایتعالی رحمت کند و دابرجه و نصف رطبان
 مرحوم حالش بر من گذشت که دختر بی آید اما نیتد و اما الییراجون اکنون مناسبت
 که خدا بیور یعنی مستغفار انشا الله و الله که مستوره نموده اندیشان و ران خان دان
 نمانده و در فقیر نیز حالتی نمانده فراموش نمودم از خفا یا بهسم خواهر سید شیخ علی الدین
 بخدمت حاضر خواهد شد از توجه طریقه محروم ندانند و در قلب او تنویر حاصل شده قطع دست
 هنوز شروع نموده مردن گشته ولی است و مورد رحم مردم محل از غایب نسبت طریقه که از

برقی و راضی توجیه هر دو وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغییر یافته در انقطاع از دنیا
 اقبال با خیرت و محبت خدا و رسول او صلوات الله علیه و سلم ترقیات نمایان معلوم میشود
 و زندگی صدقانه در کمال مشابعت میکنند و آثار غار و فریب معلوم نمیشود و اسلام
مکتوب ششاد و دویم هر چه بهام دم آزار و اذیت میرسد جزای اعمال

آنچه بر تو آید از ظلمات غم به هم ز کجای و گسختنی ست هم به اگر بابر زگان با دی
 و با جزو ان مبر و شفقت زندگی نمایند هیچ کس بدی با شما نمی تواند کرد و در اطاعت و خدمت
 شوم که فلاح دین و دنیا در صفا و تقالی موقوف بر آنست باید که بشوید و غضب و غصه را
 باید خورد و زبان را از کلمات نالائقی باز باید داشت و تعید در نماز هم باید کرد و بعد ازین
 کسوجه قدرت دارد که شمار را بخاند و از سفر حج کدام مسلمان مسلمان را منع خواهد کرد
 البته آنکه فعل نموده و بر شما فرض نیست و اگر مستورات توفیق یابند و از شما توجیه خواهند التماس
 توجیه بدید اجازت ست تا نیز خواهد شد از جناب پیران امیر قوی ست و دیگر الهی جلشان
 و تبلیغ رسالت پناهی صلوات الله علیه و سلم مقید باشند در عایت ذوی الحق و اخلاق
 ملائمه گیرید موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد و اسلام - **مکتوب**

ششاد و سوم معلوم شد که لا و حج کرده اید از دینداری ظاهر و نسبت باطن
 بمودی احمد الله عز و جل صدقانه و محاسب ^{۱۳}
 بعد نموده که با وجود عدم فرصت حج حقوق والدین و اطفال حق زوجه که بچندین غم و الم مبتلا
 اختیار کردن و هر تکی که بر اثر برای ادای مستحقی گردیدن از شل شما با کمال مستبعدست باید
 که بر کربکرات زمانه صبر نموده مانند ارباب مقامات عالیه رضا بقضای کار فرموده این خطر
 را از دل برارید که فقیر را آزار بسیار بدل خواهد رسید و آزار و ایشان ذوی حق خوب نیست
 و آنچه از دم محبت غیر حق می باید نوشت شما خود نوشته اید حاجت تحریر فقیر نیست با خدا

مشغول باید بود که بقطع نظر از فائده اجر سادات اخروی راحت و نبوی نیز درین است
 هیچ کجی بے دود بے دام نیست و چرخ بخت گاه حق آرام نیست و از غیر در تکرار
 رسم عزای پس تاخیر از برای آن واقع شده که در غلبه حزن و اندوه تفریت کردن باعث
 هجران غم میگرد و تذکیر محاسن متوفی را مضمّن است و در حق آن مرحوم توجّه کرده بودیم
 مشغول فضل و کرم الهی یافتیم و ختمها نیز کردیم خاطر جمع دارید و تبیل هر قدر میرسد بنام آن بزرگوار
 و از شکر ترقیات باطن که نوشته اید بجاست فقیر هم معلوم نمائید هر روز در حلقه صبح اول توجّه شما
 می شود و در مسادات کمالات نبوت و دخل ظاهر میگرد و از غریب استعداد شناست
 و تقسیم اوقات بر طاعات و تقید توجّه بپایان لازم گیرید انشاء الله فتوحات متواتر پیشتر
 و شکایاتهای و آوری تکلیفهای دوستی است رفته مشتمل بر عدم مراسلات رسید
 و تقصیر بعفو انجاسید و چون این بے پروا بنها خبر از براهتهای اخلاص میدهد و حدیث خصوصیت
 آنرا بر بنی تا بدید این آگاه باشید و امیدوار فتوحات و دجانی از درگاه و سلام
مکتوب هشتم و حیران ایچ نوشته اید که درین تگلدستی تصدیق
 بموید دلیل الله زینب منقرت فصاحت
 نکشند چه معنی دارد و رنگی اندک و قرائتی بسیار چه میسر خواهند خواهم فرستاد
 خدایتلای فقیر از حجات بجات و هر که توقع شفقت و اعطاء و دارید و من از ناسازی
 زمانه معذورم اگر فتوح مساعدت میکند و زندگی و فایده نماید انشاء الله تعالی رعایتها
 خواهم کرد که شمارا اشفاق والدین فراموش خواهد شد باید که در اخلاص پیران و تقید سبق
 کتاب و توجّه خدمت والد بزرگوار خود و رضای والدین و جدّه شریفه بکشید
 تا شما مسوا و خط بهر ساند یک شخص معذور است زنا نیکه جواب ماما بنویساید
 بهر کس از خانه گلشن مناسبیت و اسلام مکتوب هشتم و پنجم

خدا شما را هزار سال زنده دارد که بدست کسی مردم محل بیاس خاطر فقیر تحمل نکنید و مقدمه بار
 با صلاح می آید باید که از نیک و بد اندرون غافل نباشید تا فقیر بخاطر جمع در اینجا تبریت طالبان
 مشغول باشم و شما نیز درین اجر شریک باشید و در خدمت مردم محل رعایت
 خاطر مرزا شاه علی بکشید خدا شما را زنده دارد که بسبب شما خاطر فقیر از طرف خانه جمع است
 و فقیر فربز خوش آه مردم محل خدوه راضی بفرج بر فاقه ایشان شده ام و دوستان
 مهندوستان را بخدمت سپردم و فیض طریق بطریق قسمت در هر جا خواهم بود خواهم رسانید
 اگر خدا اورا بازداشت فتوح است و گرنه هر چه با او باد آخر سفر طاعت است و از غایت
 تجسم و جدائی احباب آسان شده است و اکثر یاران مانوس خود شدند و توفیق خدمت
 یاران دلی خود معلوم است و در بیمار شدن فقیر در بانی پست حکمت بود که جماعه از مردم
 اینجا و جماعه از صوفیان شب و روز خدمت میکردند و تمام خانه مولوی صاحب
 تدبیر و اذن مستغول بود و تا کجا شکر اینها بگویم بفضل الهی طیب و دوا همه همیشه
 عمر بانی بود و در نه توفیق نماده بود و ملاقات رفیق کند مکتوب ششاد و ششم
 احوال مردم شهر از بیماری عام و نامنی تا کجا نویسد خدا از این بکشد و مورد غضب الهی
 بر آرد که نسبی در امور سلطنت نماده خدا خیر کند و از زیارات مشایخ فراغ حاصل نموده
 بتعلیم طریق و پرداخت احوال یاران حلقه صبح و شام مشغول است که ازین حرکت بهترین
 بود الحمد لله علی احسان باید که شما موافق گفته فقیر بر سر مولوی حاضر شده بکنین و تسلی
 میکرده باشید و خدمتی اگر فرمایند که ضروری باشد نظر بحق فرزندی تقدیم خواهیم رسانید
 زیاده برین از شما امید است و بر اعتماد آن برخیزد و در خاطر جمع است و استلام
 مکتوب ششاد و ششم معلوم شد که تجنیز جنازه پادشاه بگویم و والد حضرت

مولوی شمس الرحمن صاحب کرده روانه پانی پت خواهند نمود اطلاع باید و ادا که نماز
جنازه کهجا خواهند خواند اگر در مسجد جامع بیارند این ضعیف هم داخل ثواب نماز گردد
که از شدت حرارت هوا تاب حرکت ندارد و جماعه کثیر درین مسجد داخل این حسنه
خواهد شد و السلام **مکتوب هشتم** بعد حمد و صلوة از پیچکاره محمد
فقیه جاجنانان صاحبان آنجا حضوراً میان بدر علی صاحب مسلمة الرحمن طاب الله
نمائند که بحجرت ملاحظه خط مشتمله تا کید طلب مولوی نعیم الله صاحب اوصله الله المستحکم
منبتة حضرت مراحت بطن و ادام و سبانه جلشانہ انچه در حق ایشان بهبودی دانند
بطلبه آرند و بواله ماحده ایشان نوید این رحمت و سلام رسانند و السلام -
بر حاشیه رساله مولوی غلام محیی محمد و فضل عار و سوره میر کرده ملکا
فخول جامع معقول و منقول سید غلام محیی اوصله الله الماتمنی که نسبت اخوت لطیف
باین پیچکاره یعنی جاجنانان دارند بحسب ایمای فقیر رساله مختصری در تصویر مسلمة
وحدت وجود و وحدت شهبو و تحریر نموده از نظر گذرانید ندقی نیست که با این همه ایجاز
قدر کافیت به بیانی وافی جزا هم الله تعالی خبر انجزا را مآثر من سبکه تطبیق ضرورتی نشنا
که این توفیق دین امکنستوفین اگر چه خالی از تکلفی نیست لیکن مقصود مصلحت عمده است
آهی الاصلاح بین الفتنین العظمین نرحم الله عبداً الضف و لم یعفف و السلام
علی من اتع الهدی -

را بدلیل ثبات نمودن عهده علمای متبحران و عامه مسلمانان بان مکلف نیند.
 تحت آئمه اهل بیت اطهار تعظیم اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم برابر ضرورت و این
 صراط مستقیم که مذکور است بطریق ظهور نماید هرگز ادرین حاسیله و اعوجاجی از ان صراط مستقیم
 نیست و در این باب با استقامت خواهد گذشت. یکبار را فتنی بی ادب در خیابان تبریز
 عمر فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن کشاد و مار رحمت دین و احترام اصحاب سی
 المرسلین صلی الله علیه و سلم غضب و در بر سر آن فرود خیز بر کشیدم با صبر تمام فریاد آوردم
 که بحرمت امام حسن رضی الله عنه از سر من در گذرید بجز و شنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب
 فرو نشست و آن بی ادبی را معاف فرمودیم تعظیم جمیع اولیاء الله و محبت عامه مسلمانان
 رحمة الله علیهم لازم است در حق هر چه و اگر از راه لغو و استناد عقیده و اخلاص نماید از وظیفه
 مستبعد نمی نماید و در حق حضرت مجدد رضی الله عنه که طریقه نوبیان نموده اند و مقامات
 و کمالات طریقه خود بسیار بزرگ نموده و زبد و اصحاب آن طریقه بان مقامات و داروات
 رسیده از اولاد هم زیاده اند و در آن مقامات هیچ شبه نیست که با قرار هزاران علماء
 و عقله ربو اثر رسیده عقیده تشاوی با اولیاء یا انصافیت ایشان بر آن اکابر جوده القیام
 نباید نمود که آن کبرای دین از تسلیح ایشانند. نقل بغیر محبت نمودن و تقوی گذردن
 در بنوقت سخت مستدرست که مقامات تباه شده و عمل موافق شرع گویا متوقف گردیده
 اگر بطریق و این فقه و ظاهر فتوی عمل نموده آید و از محدثات امور متبذره اجتناب کرده شود
 بسیار غنیمت است آسما برون الرقة و الرقة تجلب الرحمة پس آنچه موجب رحمت الهی
 باشد چه احرام بود و در حرمت فرامی اخلانی نیست مکوف در اعراض مباح گفته اند و را
 مکروه روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم در راه می رفتند و از نوایسع مبارک رسید گوشه

فرموده و عبد الله بن عمر همراه بود و بعد از استماع امر نکردند پس معلوم شد که کمال تقوی در احقر از ارجمین آوازست بزرگان نقشبندیه که عمل بغیریت معمول دارند و از اجتناب از سمع برتنه می نمایند که در جزاغنا علما را اختلاف است و در کمال مختلفه اولی همچنین از کمال تقوی و کفر خفی اختیار نموده ذکر چهار موقوف داشته اند -

مسئله توحید و وجودی از ضروریات دین نیست لسان شرع از دین ساکت است صوفیه علیه از روی کشف و وجدان بیان آن نموده از غلبه احوال محبت معذرت می دارند و بمارست رسائل توحید و تکمیل معنی لاموجود الا الله توحید حاصل نمودن نزد اباب معرفت و قبی ندارد بجز از علما و رنمایی دید که علمای صوفیه بحضور سرور عالم صلی الله علیه و سلم حاضرند علما از صوفیه شکایت می نمودند که با رسول الله این عزیزان مسکوت و جد و جلیع نمودند و در شرع ظلمه پیدا شد با کان هدایت اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه و سلم این کار را از غلبه محبت که بجناب حق سبحانه دارند معذرت و التماس سکوت داشتند - یکبار فیرا عروجی

واقع شد و در منبسط مستشف گشت نقوش تمام کائنات در آن منتقش بود قول حضرت شیخ اکبر رحمۃ الله علیه با و آمد الا شتیاء اعراض محمده فی عین واحد در یافتن که کوس اسما و صفات در مرتبه علم که باطن وجود است امتیازی پیدا نموده و ظاهر وجود منعکس شده مصداق آثار مقصود گشته و در نقض الامر و خارج همان وجود واحد متحقق است با نگاه منتهی خشنود

که فوق این مرتبه مرتبه دیگر است چنانکه کبرای صوفیه فرموده اند فوق عالم الوجود عالم الملک الودود پس معارف توحید در آثار سلوک پیش می آید و علم جو که در تاویل موافر ظاهر شرع است بعد از آن واضح میگردد و از اکابر اولیا که این علوم منقول است تعیین است که از این ترقیات فرموده باشند الله تعالی هرگاه بخواهد که مخلصان را در اخلاص ثبات و از دنیا

گرامت فرماید افاضه فیوض و حل مشکلات بصورت پیر و مرشد اینها در اوقات میناید و
 بعضی لطائف آن بزرگ بصورتش متمثل گشته واسطه برآمد کار با می شوند و آن بزرگ را گاهی
 اطلاع این مسائل هم نمی شود مخصوص نزد فقیه گفت که شما از مکه معظمه که آمدید گفتم من کعبه گاه
 نرفته ام گفت من شما در مکه شریف ملاقات کرده ام و مصرع میگویم که از یاد من رفته بود و مرا نشان
 کرد و پس باید که اینچنین اوقات موجب عجب و مباهات نگردد و از شما بهانه بر ساخته اند
 و در حقیقت دلیل مورد تعالی است **س** او بدلهای نماید خویش را و او بدزد و خرده
 در پیش را و پیری و مریدی درین طریق محض بیعت و شجره و کلاه نیست تعلیم و تکیه
 و حصول محبت و توجه الی الله و صحبت مرشد ضرورت - اختیار اشتغال طریق محبت
 حصول غلبه محبت الهی است گاهی فرض محبت لمحض موهبت بود و الا و ام ذکر بزرگ را آن
 فرض طریق و شان خداست تبرک جمیع مرادات کثرت ذکر می باید دل بی ذکر کثیر نمیشاید
 هرگاه در ذکر کیفیت مجبوری دست دهد بحفظ آن باید پرداخت و اگر روغبضا آرد باز ذکر بضرع
 و افتقار تمام باید نمود همچنین التزام اشتغال باید کرد تا کیفیت دوام نپذیرد -

اوقات را بگذرد و عبادت منور داشته مدر که خود را از انفعات با سوا پاک باید داشت توجه و
 جز بفرمود اسم مبارک الله که بر آن ایمان آورده ایم هیچ نباید گذاشت تا بلکه حضور را سخ
 گردد و دین کامل که اسلام و ایمان و احسان است حاصل شود هر وقتی که بدل متوجه شود
 دل را بحق سبحان جمیع باید درین اثنا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دهد مزید عنایت
 الهی است و الا اصل حاصل مرتبه حضور هکذا هی است - دل سکیم از توجه بغیر بیدار
 باید نمود و اوقات و منامات چندان اعتبار را نشاید درین باب اشتباه بسیار واقع میشود
 گاهی از اتباع سنت گاهی نور ذکر گاهی نسبت مرشد گاهی کثرت ورود گاهی خدمت

سادات کاهن در این حدیث گاه بر تصدیق و اخلاص بصورت رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم در واقعات نمودار میشود و همچنین روابط مناسبیت بندگی او را بصورت آن
 اکابر مقصود میگرد و و گاهی اخبار تهنوره و مقررات را نیز صورت و اقداس میبندد اینهمه
 شعبه هادیل را بر و می بخشند و در حقیقت هیچ نیست مگر باریت رسول خدا صلی الله علیه
 و سلم و دیدن او را احوال و انوار باطن و توفیق طاعت زیاده گردد و در واقعات مطابق
 نفس الامر باشد البتة فوز عظیم است - و دیدن رسول خدا و بیت الهی که آنرا تعالی
 صوری گفته اند نعمت خدا و عز و جل است بهر تنگی باشد از مناسبت راسخه بشارت آن
 هدیاً لاسر باب المغیر یعنی در وقت غلبه خاطر التیاج و تفرع بجناب الهی باید نمود
 و صورت مرشد نصب احسن داشته بواسطه اداتهای از الاله امر باطنی باید فرمود -
 صفت افتخار لاکسار لازم باید گرفت و بر جفا و فحای خلق تحمل و معیر عادت باید داشت
 چیست معراج فنا این نیستی به عاشقان را نهیب دین نیستی به نظر اند باید داشت و محار
 امور از تقدیر و التلب بچون و چرا نباید کشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خاد
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر در خدمتی تعصیر می نمود و اهل بیت او اقامت نمودند
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم میفرمود هیچ گوئید اگر مقدور بود و چنان کردی -
 حاصل اینهمه تکلفات تهذیب اخلاق است بر طبق مکارم صفات رسول کریم فانه
 لعل خلق عظیم صلی الله علیه و سلم و حدیث شریف است بعثت لاصحابی مکارم
 الاخلاق از ورزش ذکر نفی و اثبات صفات بشریت کم شود و طبعش آلت که هر فیه
 را جدا جدا نکند بلکه لایحه رذیلفی باید کرد و بجای آن حب خدا ثابت باید نمود
 تا آن فیه زائل نگردد و بر خلاف هوا نفس کسب مقامات سکون باید کرد تا کسب رذایف

بجهان تبدل گردد و حق امنیت که زرائع صفات بعد تصفیه و تزکیه نگردد و استیصال
 ذمایم ممکن نیست در حدیث و اردست اگر بشنود بد که از جبا منتفع گشته تصدیق ننماید
 و اگر بشنود بد که کسی از جملت خود برگشته باور نکند که بتبدیل الخلق الله امین
 عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند غضب من زفت مگر پیش ازین در کفر صرف میشد
 حالا در حمایت اسلام ظهور نمود نماید - بعد فنا و اطمینان نفس تسلیم در رضا و صف
 سالک میگردد و در فنا و قلب از غلبه محبت انفعال از عیاد مسلوب میشود و جز
 فاعل حقیقی در شهود سالک نماید - توسط وحدت اعتدال در اکل و شرب و نوم و بیدار
 و اعمال و عبادت کار و عین مشکل است جهد باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر
 صلوات الله علیه و سلم مضبوط گردد و بهجت انبیا علیهم السلام بهجت تحصیل حد اعتدال است
 در هر امر لایق و الناس بالقسط نفس قاطع است درین باب آرد و ام توجه مبارک
 فیاض آنقدر فیوض و برکات فالص میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت لبریز گردید
 ریزان میگردد - قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقه عنایت بهجت را دیدن
 کار گذار و زنده راه است هر چند عمل بسیار کند از صفت استعنا و کبر یا خالف بود و عذر
 تقصیر و امید و آتی وسیله قبول ساز و گناه آنکه را بسیار داند و نعمت قلیل را بشمارد و او را
 تشکر و رضا لازم گیرد - کثرت ورود هزار بار و استغفار لازم حال رونندگان راه است
 بر درس مکتوبات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که محتوی است بر مسائل شریعت و امر
 طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوک و دقائق تصوف و الوار نسبت مع الله بعد
 عصر و اوست باید نمود که درین امر کشا و ابواب سعادت است و دعای خراب و بخر و طیفه صبح
 و شام و ختم حضرت خواجگان قدس الله اسرار هم بر روی بهجت حل مشکلات باید خواند تا از

ده دوازده رکعت هر قدر که آسان باشد بقرارت سوره اخلاص یا سور ولین نماز
 اشراق چهار رکعت و چاشت چهار یا شش رکعت و فی زوال چهار رکعت سبک سلام
 و شش با میت رکعت بعد سنت مغرب و چهار رکعت بعد سنت عشاء و صبح و عصر و
 تحمیت و منو لازم باید گرفت ملاوت قرآن مجید یکد و خبر و کلمه تجید و کلمه توحید صد بار
 و سبحان الله و بحمد و وقت صبح و وقت خواب صد بار و اوعیه نوبیه که در حدیث صحیح ناپست
 معین باید نمود اما درین اعمال حضور قلبی ضرورت - حصول فدا که علامت آن بوی
 از ماسوا دوام توجه بخداست اگر چه درین طریقه زود میشود اما تحقق و مقبت آن مرتبه
 عالی که نسیان ماسوا قطع علاقه علمی و حبی از دل گردد بعد مدت دراز دست سید به سال
 از خدمت مشایخ کرام رحمته الله علیهم کسب مقامات طریقه کردیم و زیاده از سی سال است
 که بطالبان حق عزوجل طریقه تلقین نمودنمایم شصت سال شده باشد که توجیهات حضرت
 سید رضی الله تعالی عنه بلفنا قلبی مشرف شده ایم درین مدت شغل باطن بجهت تمام داشته
 حال آنکه آثار فنا قلبی چنانچه باید ظاهر میشود - از ظهور کمال فنا بار یافتن میشود و کما
 ازین جهان انتقال کرده ایم و اگر دران وقت کسی آمده سلام میگوید معلوم میشود و گویا
 بر قبر آمده تحیه سلام گفته است بجا رازان حالت افاقت میشود و گمان میبردیم که هنوز زنده
 ایم و از بنجاخت سفر برسد - در وقت ظهور فنا الله در دید تصور غالب می آید که حد
 و تعظیم مردم موجب تعجب میگردد چنانچه فقیر روزی و حضور حضرت شیخ مروه جنبانی میکرد
 بخشونت تمام منع کردند و روز دوم خود را نمودند که بر خیزید مروه جنبانید و فرمودند و روز
 فنا به ظهور رسد است چنانچه تمام از روی استنهای با می نماید پس بخشونت منع نمودم و در وقت
 نسبت بقبایه ظاهر است و غلبه عظمت و کبر با الهی بر باطن جلوه گرفته اگر تمام عالم تعظیم

برخیز و حق این مرتبه ادا نکرده باشد - شناخت تجلیات الهیه که متصل بر بطن ارباب
محبت و معرفت وارد می شود و ارم و دشوار است نظر بصیرت تیز می باید تا کیفیات و تجلیات
جد اجداد معلوم گردد - بعد حصول مقامات طریقه احوال سالک مثل مرتبه تصدیقات
مختلف بگیرد و گاهی نسبت مقامی ظهور نموده در کیفیات خودش مخطوط میباید و
و گاهی نسبت مقامی دیگر بر تواند اندک دیده حالتی دیگر بر روی وقت می آرد و اما چون نسبت
مستوسمان خاندان احمدیه بکمالات و فوق آن میرسد از لطافت و پیچیدگی خیلی ذاتی
ادراک حالات متغیر بگیرد و که لطافت و صفات و جمیع مقامات سافیه مؤثر گردد و دیده کیفیات
را مستوری سازد و اوقات و منامات که دل خوش کن اطفال بود نیز کم میشود و اینجا
جهالت و جهالت و نکارت محض است در غلغله نشسته بحفظ نسبت باطنی و دوام توجه
بمبار فیاض باید پرداخت و اوقات با دای اعمال ظاهری معمور باید داشت که لوازم اعمال
سبب جمعیت و صفات نسبت در حضور و آگاهی است - از دوام مراقبه فوت در نسبت
باطن و اشراق ملک و ملکوت و منظر موهبت و بهار انوار حق دست میدهد و از کثرت ذکر
تهلیل ذمای صفات بشریت و از کثرت ورود اوقات نیک و از کثرت نوافل انگار
و شکست ولی و از کثرت تلاوت ذر و صفای هم میرسد ذکر تهلیل بمجاظه معنی مفید است
در طریقه و محض تکرار لفظ سر مایه ثواب آخرت و کفر سببات است - ذکر نفس و انبات
بجس نفس کم از سه صد بار فائده نمی بخشد و زیاده هر قدر باشد مفید تر است حضرت
خواجہ بقشید حبس نفس را شرط ذکر نمیزند مفید میگفتند اما دوام ذکر و توقف قلبی و توجه
بمبار فیاض رکن طریقه خود مقرر کرده اند یعنی الله تعالی عنه هموش در دم اول
بذکر دل ضرورت چون ذکر قوت گیرد و آواز اسم ذات سبع خیال رسد پس در هر نفس

فکر نفسی
و زیادت محبت نفس
که از سه صد بار فائده
ببخشد

و دوام توبه الاله و جمعیت خاطر و تفسیر اوقات بوظائف عبادات عمده نعمانی الهی است نسبت
 ارباب شوق و ذوق تاثیر گرم و تیز دارد و اهل قلب را بسیار مخطوط می نماید و در جمیع طرق اثر
 کیفیات و تصرفات همان نسبت شریفه جذب می نماید و ارباب طلب است لیکن از نسبت اهل ایمان
 و جمعیت که مرتبه کمالات نبوت و فوق آن رسیده اند و آن خاصه طریقه مجددیست انوار بسیار
 مجراید و سالک زود و مرتزقی می نماید تاثیر گرم که بیانی شوق موجب بسیار مفید است اما در قرآن
 طبع جمعیت و طماننت بود که لا یخفی لهذا اصحاب را از حرکات و تا با بی منبع میگرداند که سیه و لغوه
 بعد از ان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم پدید آمده - علم مسائل ضروری خواندن یا
 و صحبت علما با تمام آموختن بجهت صحت عمل لازم است - علم حدیث جامع تفسیر و فقه و دقائق
 معلول است از حرکات این علم نورایان می افزاید و توفیق عمل نیک و اخلاق حسن پیدای شود
 عجب است که حدیث صحیح غیر منسوخ که محدثین بیان آن نموده اند و احوال روایة آن معلوم است
 بویچند واسطه میرسد به منبع معلوم که خطا را بران راه نیست بعمل می آید و روایت فقه که ناقلان
 این فتنه و مضتیان اند و احوال مضطرب و عدل آنها معلوم نیست و زیاده از ده واسطه میرسد
 بجهت که خطا و صواب از شان اوست معمول گردیده است (بسیار اتفاق افتد تا آن نسبت آن
 احاطه آن خارج سنت انبیاست علیهم الصلوٰۃ اما در ذوق که حلال مغفود است و بلی شیوع یافته
 اکثر اولاد از حلیه علم ادب معری میباشند و بسبب رواج برعت و رعنه سخن خالها به آید و غرض
 و بجز بر دین سالکان راه اولیست بآنکه از زرق ساختن و عبادات مولی پروا ندارند و بیشتر
 شهرتند داشتن و هیچ ارث و دارن نگذاشتن دولتی است پس بزرگ و شرف و در حدیث است
 قال السببی صلی الله علیه و سلم ان اعطوا لای یتمندی لم یمن خفیت الحماز
 ذ و خط من الصاوق احسن جدا بده و اطاعه فی السر و کان فی الناس کلا فی الامور

علم غرضیه و فقهیه
 و حدیثیه و کلامیه
 و فقهیه و کلامیه
 و حدیثیه و کلامیه
 و فقهیه و کلامیه

و کیفیات حالات نما بر سید الطائفه ظاهرست همگی از انجا بر خاستند گفتیم کجا میر و نیکو گفت
 با استقبال امیر المومنین علی مرتضی رضوان الله تعالی علیه پس حضرت امیر شریف فرمادند بنظر
 کلیم پوش سره بپوشید ز ولیده مو جهرا حضرت امیر نمود اگر گشت آنحضرت دستش در دست خود کمال
 تواضع و تعظیم گرفته اند گفتیم این کبرت کسی گفت خیر اما بعین اولس فرنیست آنجا حجه مصفا
 در کمال توانایت ظاهر شد همه عزیزان در آن حجه در آمدند گفتیم کجا رفتند کسی گفت امروز عرس
 حضرت عوث الثقلمین است بتقریب عرس تشریف بردند و گفتند فنا و نبیتی بر نسبت
 باطن ظهور می یابد و ساکب و صفت چیز دی و استغراق موصوف میگرد و خود را در اوقات
 مرده مبینند و نبات پستی شوری لازم حال او میشود و در ایامی که نفیر را فانی قلبی بتوجیهات حضرت
 سید رسی الله تعالی علیه دست داد و قطع علائق دزوال هوا ازل گشت در اقامه محو بنیم
 که سر من از تن جدا شد اما کلمه طیب بزرگان جاریست و نیز دیدیم گویان مرده ام تجمیز و تکلیفین
 من می نمایند پس جنازه برداشته برفت مراد حضرت خواجه قطب الدین رحمه الله علیه بر آ
 دفن برد و در روح من همراه ایشانست تا آنکه جنازه را در قبر نهاده قبر را خاک انباشتند
 و من بر سر دیوار عرشه سلام مشکو و کبر بوضعی که در حدیث ثابت است آمده و ندانی بر زمین
 زده درون قبر در آمدند و جان مرا با نفس علاقه پیدا شد جواب و سوال کرده رفتند و من در قبر
 آبراه نام خواب رفتم و نیز دیدیم که من ازین جهان در گذشتم و مردم بعد تجمیز و تکلیفین میخواستند
 که جنازه را بردارند تا گهان جنازه در هوا بر و از نموده روان شد و مردم در تقای جنازه میزدند
 و روح من با ایشانست در یوقت رباعی خود بیا و آمد رباعی منظر تشویش چشم و گوش
 نشوی + سرایه جوش و خروش نشوی + باید که پای خود روی تاسه گره + ای جهر
 پاک با بدوشی نشوی + از قهر و محبت که نفیر را بجناب امیر المومنین حضرت ابوبکر صدیق

اما الله تعالى ما را امتیازی در نسبتهای حضرتین نخبیده است که در نسبت سعیدی اضمحلال
و بخودی که لائق مقام خلعت است بسیار است و در نسبت معصومی صفایمان که مناسبت
مقام محبوبیت است بیشمار و کمالات ثبوت و دیگر مقامات در نسبت سعیدی قوت زیاده است
و در ولایات نسبت معصومی قوت بیشتر دارد و مقامات معصومه حضرت مجدد غیر ازین هر دو
صاحبزاده و دیگر شرف گشت رحمة الله علیهم - در اول که تلفیق توبه بطلالان مینمودم
بر توبه نفوح تا کید و مهاند میکردم - نبی حضرت شیخ پیر خواجه را معذرت الله تعالی عنه و خواب
دیدم بحال فقیر غنایت خودند در آنجا قوالی حاضر شد و را نیز توبه دادند ویرا حالت عجب
رو داد و برخاسته مرا میراثی است و از نا مشروع توبه گرفت و فرمودند طریقه توبه انبیاست یعنی چون
نسبت باطن بر طالب غالب می آید کار خود بنیاید از آن روز قرض از استیغفار عن توبه بگذرستم
که توبه محل کافیت و توبه بضرورت بوقت حاصل میشود - هر دو از دانشمندان از فقیر
پرسیدند که طریقه گفتند به را بر دیگر طرق چه عزت یافتی که از احتیاج گویتیم این طریقه مطلق بر
کتاب و سنت است که ثبوت آن قطعی است و آنچه منطبق بر قطعی است نیز قطعی است از ما است اشغال این
طریقه توفیق اقبال سنت حاصل میشود و از ما لعن شرعیات انوار این طریقه و افزایش همچنین
ابایس بصورت ما خشک متشنش شده از فقیر پرسید که بر مزاج شما شورش عشق غالب است
و طبیعت با شمار مانتان را عجب این چنین طریقه کی کیفیت که در آنجا سماع را باریست و آواز
جه و غیره کار نه چنان احتیاج نمودید نفهم عقیدت و محبت بمقتضای حکمت با آن جناب باریست
سما گفت در سیه و رن ناچار است مرا از سوال متعنتانه او غضب آمد و میخواست که رشیش
گرفت بر سنگی زخم بفتند غایب شد - بشیر حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید رحمة الله علیه
برای تعجب برخاسته آواز منی بگوش ایشان رسید و بفرمانان بخود دادند و ضربت بدست

مبارک ایشان آمدہ فرمودند مردم ملا بد رو میگویند بے درد ایشانند کہ بر تاثیر سماع صبر
مے نمایند۔ بزرگو ازین طریقہ در راہی میرفت آواز سماع بگوشتش رسید تاب نیاوردہ
بہ نشست و شورش را ضبط نمود و حدت گرمی کا سہ سر را بشکافت۔ گفت سماع مہلک
ازین سبب حرام گردیدہ۔ در مقامہ حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید رحمۃ اللہ
علیہا بروز چہار صد کس و بلیش بجمہت استفادہ جمع ہو آمدند و موافق فرمایش معامہا بخت
میشد و با وجود اینہمہ تنہم سالکان بمقام بلند میرسیدند کہ مدار این طریقہ برجمہت و توجہ شد
یکے از ارباب این طریقہ خواست کہ تقلیل غذا نماید پیرش فرمود در حصول فیوض طریق
حاجت با اینچنین اعمال نیست کہ بزرگان انبیا و کابر دوام و قوف قلبی بجمہت مرشد
نہادہ اند شمرہ زہد و مجاہدات شاق و خرق عادات و تصرفات ست و حاصل دوام ذکر و توجہ
الی اللہ و اتباع سنت کثرت انوار و برکات عوام ظاہرین یا نظر بظہر خرق عادات بود و
فواص مہنی آگاہ را مراد تصفیہ قلبی و نسبت مع اللہ باشد۔ حضرت محمد صدیق پیر حضرت
حافظ سعد اللہ رحمۃ اللہ علیہا بدین یکے از اولاد اجداد حضرت غوث الثقلین رضوانہ تعالیٰ علیہ
رفتہ و از عجب صاحبزادگی و حسنمت ظاہری خود و عظیم ایشان برنجاست اصحاب ایشان
ازین بے ادبی ناخوش شدہ بخدمت ایشان التماس و اصلاح نمودند تا بصرف ہمت ایشان
طریقہ نقشبندیہ از ایشان گرفت و بحالات نیک رسید افزای و راجع با بظریقہ نالیند آمد
گفتہ طریقہ آبار کرام خود گناشتہ طریقہ دیگران اختیار کردید گفت خدا ندادی است
و زحشتی ہر کجا مقصود یا فتم بطلب آن شتافتم جنازہ حضرت محمد صدیق رحمۃ اللہ علیہ ہرند
برودہ دفن کردند در راہ و وقت اذان جواب اذان از جنازہ ایشان مسموع گشت۔
یکبار زنی بے ادب بخدمت حضرت شیخ عبدالاحد رحمۃ اللہ علیہ ناسزا گفت ایشان کردند

معلوم نمودند کہ غیرت الہی و صمدہ انتقام و سحرکت می آید یکے را از حاضران فرمودند کہ آن بے ادب را سر چکی ز بند و توقف نمود ناگہان آن زن بہ پیشتاد و میرد بان متوقف خطا نمودہ عتاب کردند کہ خون او بر گردن تو نشاند اگر امتثال امر ما میکردی آن بے ادب جان نذیر او نہ میشد۔ امتثال امر شایخ بے توقف باید نمود کہ در ضمن آن حکمتها مضمر باشد۔

شایسته کاش از طرف حضرت شیخ عبدالاحد رحمه الله علیها کمال زهد و ریاضت موصوف بودند
 میوان گفت که محل غبطه سالکان خالفاه حضرت جناب اندر رحمة الله علیه میگفتند که در اعتبار و
 اندیشه خور و در طبیعت پیدا شود و وقت شدت جمع برگ درختان یا اینچیز پوست
 و خرنیزه می یافتند در آب پاک کرده می خوردند گاهی بود که تا سی سال به روش مبارک خویش
 داشتند یکبار برای افطار روزه در شدت گرما آب عرض طلبیدند کسی عرض نمود که در اینجا چاه
 آب سرد شیرین دارد فرمودند از چندین سال مادرین مسجد و اریم هرگز در ویم مایم نیامده
 که در اینجا چاه است وقت شدت تشنگی آب حوض خورده میشود یکبار شخصی صره دینار به بدبختان
 فرستاد فرمودند که برانج فرض شد ساعتی نگذشت بود که باز آمدند گفتند سلسله سوال کرد
 آن صره با و اودم فرصت حج از سفر ساقط گشت یکبار خوانستند که ادا زکوة نمایند که در
 ادا هر فرض الهی قرب حاصل میشود هر گاه نصاب زکوة فراگشت زکوة و نصاب
 هر دو در راه خدا دادند که مقصود حاصل شد نصاب زحیم کار می آید که خرنیزه فقر را بابت الله الله
 سحای جماعه از فقر و مادی رخص و شغب داشتند در دل یک از اهل تماشا گذشت که بنابر
 بدعتیان کسی از اهل کمال خواهد بود که انا نه از نزدیک آمده گفتند خاک را آن جهان را
 بختارت سنگر و توج دانی که درین گرد سوار می باشد و آنکار هیچکس نباید نمود درین
 مصور معانی حقیقت جلوه گریست - خواب بکرم خان رحمة الله علیه از حضرت ایشان محضه

[illegible]

رضی الله تعالی عنہ استفادہ کلمات باطنی دارند. روئے عالمگیر بادشاه از ایشان پرسید
 که عمر شما چست گفتند چهار سال هر قدر که خدمت پیر بزرگوار سپرده ام عمر همانست
 باقی و بال آخرت صیبت اوقات همان بود که بایا سپردفت به باقی بهر جای معلی
 و بخیری بود. و طعام نواب کرم خان تکلفات بسیار بود و بعد اسراف رسیده باشد
 اما حضرت سید رضی الله تعالی عنہ باینهمه احتیاط و کمال تقوی گاه و طعام ایشان میخوردند
 میفرمودند از برکات طعام ایشان آنقدر نور باطن می افزاید که با طعام نخورده ایم دو گانه
 نماز او کرده شده از غلبه محبت حضرت ایشان محمد معصوم و طهر الله نسبت تمام استیار
 ایشان نور شده بود و مقنوی از محبت شتهای زرین شود. از محبت آنها شیرین شود
 از محبت سر که باطل میشود. از محبت غار باطل میشود. ایشان جناب پیر خود نوشتند
 که محبت شایر محبت خدا و رسول صلی الله علیه و سلم غالب است و موجب انفعال میشود
 و در جواب برخاستند که محبت پیر همین محبت خدا و رسول است و سبب جذب کلمات الهیه که
 نور باطن پیر ثابت است می شود و چون دیده نقل آما احوال و معبود تو سرایست اول
 وقت انتقال نواب کرم خان تبرک کلاه حضرت خواجه احرار بر سر ایشان نهادند ایشان
 بمنور فرستاد در یافته چشم بگشایند که تبرک کلاه پیر من بجایید و سایه من بدرگاه الهی است
 ایشانست در انوار نسبت قدما نوشتند به و انوار نسبت احمدیه در قیاسات و در کیفیات نیز
 تفاوتهاست و التماس که پیر بحال مستفید خود دارد از پیران پیر که با هم میشود و کلاسیا سبب
 قرب ابدان معتبر تقوی متحقق است. روزی حضرت شیخ زیارت مزار حضرت سید و نواب
 کرم خان که در کجا واقع است رحمة الله علیهم رفتند بعد توجه بهر دو مزار فرمودند نسبت
 هر دو بزرگ یک است اما نسبت فقر و ورع مزار حضرت سید در نورانیت و لمان امتیاز

وارد آنحضرت شیخ عبد الاحد رحمۃ اللہ علیہ دو کس طریقہ گرفتند یکے طریقہ قادری اندک
دیگر سے طریقہ نقشبندیہ اختیار نمود و ایشان فرمودند کہ روح مبارک حضرت خاں الانعم شریف
آوردہ صورت مثال مرید خانمان خود را همراه بر دند حضرت خواجہ نقشبند شریف فرما
صورت مثال معتقد خود را با خود بر دند رحمۃ اللہ علیہم - در توسل بجناب الہی ہر یکے
از مشایخ طریقہ جبل المتین ست کہ عبارت قرب فائز سیکر و اند مستغنیہ اگر فیض حاصل نمود
زہے سعادت و دیگر از ایشان گردیدہ اتفاقات غوث الثقلین بجال ستوسلان طریقہ علیہ
ایشان بسیار معلوم شد با یکس از اہل این طریقہ ملاقات نشدہ کہ توجہ مبارک آنحضرت
بجانش میزد و نیست ہمچنین عنایت حضرت خواجہ نقشبند بجال معتقدان خود و مصرف
مغلان در صحرایا وقت خواب اسباب و اسباب خود بجات حضرت خواجہ موسیٰ پارساوند تائید
از عیب ہمراہ ایشان نمود و درین باب حکایات بسیارست تحریران باطالت میرساند
سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رحمۃ اللہ علیہ بجال زائران مزار خود عنایت بسیار
مفرمانید ہمچنین شیخ جلال پانی پتی اتفاقاتی نمود نمایند حضرت خواجہ قلب الدین را در ہند
شان استغراق بسیارست حضرت خواجہ شمس الدین را بجمع اتفاقات با سوانہست رحمۃ اللہ علیہ
عرض و توف نسبت این اکابر بمرتبہ ایست کہ زبان از تقریر آن لال ست بلکہ در
مقابلہ نسبت بہاے باطنی این عزیزان و قدما و صوفیہ علیہ میژان گفت کہ ما مردم ملازمین
راہ ہر نیست - سر مزار امام بدر الدین رحمۃ اللہ علیہ در پانی پت مراقبہ نمودیم چند آنکہ
عز و توجہ کردیم اثر خواجہ نسبت ظاہر نشد بعد از امتداد بسیار و فتنہ نسبت ایشان در مقام
لطافت ظاہر گشت معلوم شد کہ سلوک ایشان بطریق مہودہ صوفیہ نیست در راہ خدا
بشہادت رسیدند و فتنہ و در مراتب و در طریق اصطفا فائز گردیدند ہمچنین ست احوال

شهیدان که در راه حق دفعتاً جان فدا نمودند و فتنه جذبات عنایات الهی ایشانرا بمقامات
 قرب فائز گردانید - حضرت شاه ولی الله محدث رفته الله علیه طریقه جدیده بیان نمودند
 و در تحقیق اسرار معرفت و غوامض علوم طریقه خاص دارند باینهمه علوم و کمالات از علم ار
 ربانی اند مثل ایشان در متفقان صوفیه که جامع اند در علم ظاهری و باطنی و علم نوبیان کرده اند
 چندان کس گذشته باشند - اولیاء خدمت رامامی شناسیم و بآنها ملاقات میشود و اما آنها اینها
 مرضی الهی نیست - باقطب لشکر نادر شاه ملاقات شده بود و در یک معاشرت قاضی لاهوری بآ
 بادو گفتیم در پاسی از روز کاغذ را به قاضی آسجاسمیل کرده آورده گفت - قاضی را شغل بود
 لهذا میرانده و ملاک یک ساعت رفتن دامن من میخواست - یکبار بملنی از زر برای نخل خوشه
 فقیر در کار بود و در شب بود و قلعه رفته از بایلین محمد شاه بادشاه که هر شب صره هزار روپی
 صرف مساکین غلوت نشین دیر میخواست آن صره گرفته برداشت بادشاه را خیر نشد بپشت
 مگر در دست گفت من آنم که بواسطه من از جان محفوظ مانده اید گفت زر و دیگر طلب نمایم فرمود
 همین قدر کافی است - ابرجی اعمال ما از غیر دوام توجه بمبداء فیض و محبت متلیخ کرام الله
 علیه نیست هر عمل را که فیضی بگیرد و جامع کینیات نماز است که متضمن انوار او کار از تلاوت و
 تسبیح و درود و استغفار است و صحیح و سلیل ترین حالات که باحوال قرن اول مشابه باشند
 و در نماز حاصل میشود اگر ادب آن کماحقه بجای آورده شود - تلاوت قرآن مجید موجب صفای باطن
 و رفع فیض قلبی است ترتیل حروف تحمین صوت خود می باید نمود و در هر متوسط که در تلاوت قرآن مجید
 کرده میشود ذوق قیامت میدهد - در رمضان المبارک ترتیبات نسبت باطنی بسیار حاصل میشود
 و احتیاط صیام از غیبت و کذب واجب است و الا روزی هفتاد و پنج نیت جهل باید نمود تا صیام
 این ماه و ادا حق صوم حاصل گردد که از بزرگان این ماه را بصورت مردی پارسا دید پرسید

صفت شاه دارنده
 رحمت الله علیه

شما از اهل صیام را صریح بر وی گفت باصناعت حق صوم مرا ناخوش نمودند مگر حجت الله تعالی
 رحمة الله علیه که بعد از چند روز خود را شسته گرفت اما از بیعت افعال داشتند افعال ایشان
 از صوم مردم را پسندیده آمد. الوار و برکات این ماه متبرک از غره شعبان ظهور می نماید گویا
 هلال فیض این شمشیر طلوع نموده از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن هلال در تابان
 گردیده و الوار آن ماه متبرک جهان را منور گردانیده و از شب غره آن شمشیر چنان دریا
 می شود که آفتاب فیض الهی از حجاب سحاب و دشان گشت - شب قدر سبیل بدایت و رنج
 از شهرها و دنا می شود بیت: فتم معین نیست گردین شب بسبب کثرت عادات که در مردم
 است و این شب معمول است برکات بسیار یافت میشود و گاه شب قدر درین تاریخ نیز میشود
 جمیع و خصوصاً این ایام ذخیره تمام سال می شود از مجربات است که اگر درین ماه مقصودی منظور
 ماه یافته در تمام سال اثر آن می ماند بنده شنیدم زبانی استاد خود که از حدیث شریف مستفاد
 میگردد که اگر این ماه کسبیت و طاعت میگذرد و در سایر سال بنویسند یک جمعیت محفوظ میدارند
 حضرت شیخ رحمة الله علیه در هر سال اعلی کاف در عشره اخیر ماه رمضان میفرمودند و کس
 که مقامات امارت و طریقه میر سپید درین ایام معیای خرقه تبرک آنها را سرفراز می نمودند و نمید
 میکردند که درین اوقات مردم در حلقه مراقبه البته حاضر شوند تا از ترقیات باطنی بهره یاب گردند
 لب انفسا در رمضان میفرمودند که از برکات صیام نسبت با عجزیان کثیر الانوار و پر از ایمان
 گردیده اند. انفس که تمام سال جز از رمضان نشده اگر چه در صوم هر تنی که باشد صفا حاصل است
 و از برکات این وعده اما اجزی به خالی نیست. لیکن کیفیات صیام رمضان شریفند
 حضرت شیخ ارشاد می نمودند که معلومات و وجدانیات تمام صحیح است و در موهل و فساد و کشف
 و وجدان فقیر با چهران کبار خود همیشه مطابق موافق و مایه یکبار از فقر خطای واقع شد که حضرت

شیخ ورق بزرگ فرمودند نسبت شما تا کلمات رسیده است بنده ظلاف آن غرضنموده فرمود
در دیدن شما خلافت است آنچه ما فقیریم صحیح است اما بعد چند روز بحال بنده عنایت نموده فرمود
که بیهوشی صحیح بود ما خطا کردیم تغییر و گفتن بشارت مقامات بسیار تامل نمایند والا انوار آن
مقام در باطن سالک عیان مومنین باز مستغرق الهام میشود و باز سفساف تعبیرات حالات او
میکند ازین معامله الهام موقوف گردید و حالات کینیات در باطن او جدا دیده رود و این بشارت
آن مقام بگویم که نزد آن مقام مناسبی بهم رسیده است بعضی وقتها آنکه نسبت باطن
مثل اولیا مستقیم حاصل شده تا مساوات لازم آید اگر بزرگوار مقرب بواسطه کثرت و باجباری
مقتدر شما پیش گیری از موقوفات آن مقام ممتنع خواهد بود - مستفیدان توجه الی الله
و انقطاعی ز ما سوا یا ذوات و کیفیات و صحبت مرشدان حاصل نموده در غلبه تها نشسته بتعبیر
اوقات بوظائف و عبادات و مقامات الهیه ترقیات نموده اند و در مدار فیاض بخی نیست
مقدور در بهم سالکان است یکم از اجل نامی الهی در باره فقیر که تشکر آن مقدور بیان نیست
آنست که فقیر را در یونقیت کشف مقامات الهیه مطابق فضل الامر و تکیه سالکان را تا مقامات
این طریقه از بزرگان این خاندان که در وقت ارشاد با بان بنیاندا میآید بخشید - غلظ قلوب
عزیزان زیاده ترازیان موشناسم که در چه باب خطور مونا بد ما فقیریم مقدور مداد اندامیم بنویس
بجناب جبران کبار سلب امر من مونا میم و لبنات الهی اینها را تشفا حاصل میشود یکبار کفر را در اصل
ببغیر فتم الله قلای در هر منزل از دست بیکان سامان ضروری میباشد مونا نمود ناگهان در راه
باران شد پند نازل شد هوا سرد بود و رقبا اندک نشیند و ما مونا هم الهی باران گردد بر گرد ما باران
و ما با رفیقان خشک بنزل رسیم آنچنان واقع شدیم در اوایل حال مردم را که طریقه ازین گرفتار بود
ازا ببارانام خود منع کرده بودیم که پیش کسی نام فقیر نباید گرفت روزی حضرت حافظ سعد الله

رحمة الله علیه از محمد بن پرسیدند که شما طریقه از که گرفته اید و گفت از بزرگان خود باقی کرد و بدو
آنحضرت نام فقیر میگفتند مرا غیر از آمد و سخت ناخوش شدم دیدم که منیخ طریقه آنحضرت اما بکر
صدیق رضوان الله علیه از دو گزشتند در دوسه روز هلاک شد مزاج فقیر نازک است و غضب
در نهایت شدت و این معنی شایان بدایت و ارشاد نیست سالها و عا نویم تا الله تعالی
تج غضب ما را کند فرمود اما غضب غضب چنانچه باید بزرگ است و منسوب علیه را البته اینها
میرسد و نسبت باطنش تباها و شود و بجز و غضب نسبت و در مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرو رود و آید
و با نذل رضای خاطر نسبت مرضی عنه مانند هوا و آتشین بوق میرود هر چند طریق اجابت دعوت
از طریق سنو است لیکن درین جزو زمان از دنیا و نیات و فقدان شرائط عدم اجابت آن آید
زیر که یاران زمانه بیشتر از صیق معاش در حالت گرفتاری بسیار معذور و بی مقدارند و بضایا نیست چو
تجکف نزد سویی قرض کشیده ضیافت میکند پس مشوعیت ضیافت اینطور معلوم و فقیر بیشتر
مضر تلبس اینطور ضیافت از راه تجرید و نذر فروست و دریافته ترک آن نموده که المومنین
لا یبلغ فی تجر و لحد مرتین حدیث صحیح است فقیر را در قبول نیاز شرائط کثیر است
اول آنکه صاحب نیاز اشراف و نجیب باشد دوم آنکه با دنیا داران که محل شنبه اند
چندان اختلاط ندارد سوم آنکه اندک صلاح و تقوی هم دارد و چهارم آنکه حرام را از حلال
بشناسد پنجم آنکه از او غضب و هنجب تازه وارد نشده باشد ششم آنکه
از اخلاص دل و خلوص نیت آوده باشد با اینطور که از صمیم قلب بپایند که اگر حضرت این نیاز
قبول خواهند فرمود ما را ممنون و مرسون خواهند نمود پس اینطور نیاز قبول فرماید زیرا که حق سبحانه و تعالی
ما را فرستاده و عطا فرموده است که از آفاق و قافق خفیه ظاهر میشود و خلاف این عقیده مقبول
نیگردد و فقیر شفی و سعید را از حسین مردم خوشتر سم مرتبه ابدال را از فقیر ابدال با آنکه مستور است

عنه جبرئیل علیه السلام
مستور است از کتب
در احوال آن را

میباشند امتیاز سیکم فقیران را از خود نا امید نغیثوم مگر از دو چیز بکلی از اختلاط با دنیا و امان
 دوم سورا عتقاد با پیران لیکن بقدر حاجت اختلاط با ایشان مصانته ندارد بشرط صلاح
 نیت و محافظت نسبت دنیا مبعوضه حق است بجز از وقتی که در عرصه ظهور آورده گاه نظر
 بر روی نکرده اگر مسکود بمقدار پریش در نصیب کفار غیر سید بلکه تمام و کمال در حصه مسلمانان
 خوانده نمیشد - الحمد لله که دنیا داران اینوقت با فقر اسری ندارند والا ایشانرا نه حال میباشد
 نه فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه با ششم کشمی در مقامات حضرت مجدد و ضوالله تعالی عنه
 میفرمایند که روزی بنده در خدمت خواجه حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه باقی با بلند
 حاضر بود یکی از حاضران شکوه اغنیاء و امرای روزگار آغاز نمود که با فقر اسری ندارند و حرمت این
 طائفه بجائی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند حضرت خواجه فرمودند که ای برادر این را از خلقت
 الهی دان در حق فقرای این عهد زیرا که فقر اسر زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب
 بود که هر چند اغنیاء ایشان راه ارتباط میکشودند ایشان بیشتر از صحبت آنها احتراز مینمودند
 و فقرای اینوقت ماکثر ایشان چنانند که اگر امرای اغنیاء بجنب ایشان التفات نمایند و راه تفات^{لطفت}
 و مودت کشانند ناچار این درویشان را در وضع فقر و انزوا و ایشان فتور تمام رود و بدین
 پس کرم الهی باین فقر احواس و حافظ است - چنانکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قدم گذاشته^{شده}
 حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه در آن جاسر نهاده و حضرت صدیق اکبر جاسر
 قدم گذاشته حضرت مجدد و ضوالله تعالی عنه در آنجا سرنهاده و حضرت مجدد جاسر
 گذاشته فقیر در آنجا سرنهاده یعنی فقیر اصلا درین طریقه تصرف نکرده مگر در دو جای یک
 در وقت توجه گز حرکت بدن میکند - دوم بشمار نفس توجه میدهد و این هم از بعض
 اکابر این طریقه اخذ نموده که در حرکت اثر توجه و قلب متوجه الیه بقوت و سرعت سیر

و در شمار نفس رعایت مساوات در توجیه بیاران میشود و نیز ازین عمل تفاوت استعداد
 طلاب معلوم میگردد و آنچه فقیر از بعضی اذواق و مواجید خود اظهار میکند معمول بر دو عموماً
 کمال و تزکیه نفس نباید کرد بلکه محدثی نسبت امر است که بآن ماوریم و اما باینجه ^{بلك}
 حدیث اگر نعمتی را از نعمات الهی که بر صوفی نازل میشود اخفا نماید حق شکر آن تلف کرده باشد
 مثلاً شخصی طویل القامت است در وقت بیان خود را قصیر القامت نمینماید گفت و اگر
 گوید دروغ گفته باشد -

نصایح و وصایا

طریق وسیع و تقوی پیش گیر و متابعت مصطفی سید جهان بنده پر صلوات الله علیه و سلم احوال خود
 بر کتاب و سنت عرض نما اگر موافق سنت شایان قبول انکار و اگر مخالف است مردود
 بینداز بالترام عقیده اهل سنت و جماعت حدیث و فقه آموز و در صحبت علمای آوازه خردی
 اندوز در عمل بر حدیث مواظبت کن اگر میتوانی والا کما هو میل آرتا از نور آن محروم نمائی عمل به
 اتباع حبیب خدا یا محض صفات موعود اختیار کن و دل را از اعراض برون جهان بیزار
 کن عملت حبیب که آنرا در معرض بیج آری استطاعت از کسیت که آنرا بخود منسوب کن
 بالترام غلوت صفاتی وقت بدست آر که سرمایه درویشی نقد صفات از اسباب دنیا
 آنچه گیری بفرست که که خطام دینی را در حساب در قفاست و عبادت و ذکر خدا خود را
 که ساز عمل امروز بر فردا بینداز در صحبت مشایخ رسوخ عقیدت بمنیز که دوستی و دوستی
 خداست موجب قرب خدا و حضور پیر انتفات بمنیز نماید در صحبت او بر نوافل عبادت
 مفید آتا ممکن است اوقات بصیر و توکل بهر کن و اندیش التجا بمنیز از سر بدر کن که خود را
 بجزایا سپارد و موت یقین و صدق وعد او را سرمایه غلوت انکار در دل تو اگر ترسیت

زانست مویا بد که رفت بوقت معین خود و آید اگر اندیشه عیال تشویش فرماید نشانی با
 سنت انبیاست علیهم السلام وجهین که دل را بر آن اعتماد نبوده منافی توکل محسبیل باشد
 نبود و اس المال، و ترافغ بال و حبیت ظاهر است و دلی و ارسته در انتظار مقصود
 تا طر مسابو اجمیت بفرقه بدل شود و در توجه و یکسوئی خاطر خلل شود قناعت پیشه گیر حرص
 و طمع از دل بگیرد آریار و اعیان را امید باشد و بود و نابودشان بگوشتناس در محکبش چشم
 حقارت ننگر و حذر از همه کس تر و قاصر تر در راه طلب مویا که بر از سر بنده غرور از لطف برون ده
 از اینجا گفته اند و رویش آست که آنچه در سر و دایمی نبوی و از آنچه بر سر آید نبوی و از اندیشه و به
 و در این طاعت و عبادت خود مناز و دیده تصور نیستی را سر بایه خود ساز - محالفت نفس
 به با آنکه خود زیارت امانه انقدر که تنگ آید - نشاء اشتق و طاعت میفرماید - گنج با و امواس
 باید نمود که در نماز نفس مومن موجب ثواب میگردد و بیک نفس فقیر مثل گریه آرزو کرد هر که را این
 طعام بخوراند هر مقصود یکبار و در آید القاف و آرزو وقت کس نبود که با او گفته شود باز بعد می آید
 مثل گل گشته التماس طعام نمود شخصی در آفت حاضر بود با مقرر آن طعام میامد و عقده
 مشکل داشت که با خن پنج تدبیر و انشید باین عمل مثل گشت - طعام اگر به نیت ادا شکر
 با موه سازند حسن و غای که در صورت بزرگی شکر از ته دل بخور آید - طعام لذیذ را با نیش
 آب بهمه ساختن نیست الهی را بجا که انداختن است بیجا مبر خدا مملو الله علیه و سلم غریب
 ثناء دل میفرمودند و اگر غریب نبود دست باز نمودند نفوس با مثل نفوس جنبه و شبی نیست
 رحمة الله علیها که تلخی را حکم بخورند و گویند الصبر تعزیم المراء بلا عیون نیست و حبه
 شکر و که محسن هر زبان بود و شب صبرست که تلخی آن در جان بود - زیارت هزار بار یا
 در یوزه نفس حبیت کن و اودح طیبه مشایخ کرام را با بجا ثواب خفه فاسحه و در و بجا

الهی برسیله ساز که سعادت ظاهر و باطن ازین حاصلست اما مبتدیان را بغیر تصفیه قلبی از فو
 اویا حصول فیض متعسرست لهذا حضرت خواجیه نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که بجای
 بودن حق سبحانه از مجامرت بتورات اولست و بر سوم متعارف از عرس و چراغان مقید مباش که
 اینچنین متکبر و سوال خیمه و فروش و عدم حفظ مراتب از اذله بام مردم بگردد و زرقه خفه بار باب احتیاج
 دادن اسرع است بنواب و در ثوابت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم لباس تقوی و طهارت بیاید
 و بر ملازمت عقیده اهل سنت و جماعت از ظلمت هوا و بدعت بدر آورده همیشه احوال خود را برکت
 و سنت عرض نما اگر قبول افتد قبول و اگر روافقه مردود و هر حدیثی صحیح که از نظر که زو و همها کن
 بر مراد طلبت عمل آن کوش و الا بر قدر که توانی بر آن عمل نمای اگر چه در تمام عمر یکبار باشد
 از لوازم محرومانی و از لزوم خلوت صفا وقت حاصل باید نمود - فقیر درین مدت العمر
 که کسب نموده صفا وقت است و سیکه چیز است یا نه از صفا وقت یافته و در راه طلب
 سرگرم و مقید باید بود و بهار مردان روشنی و گرمی است و کار و دنان حیل و به شریعت
 هر چه گیر مختصر گیر و هر جا باش باغها باش باید که قدر و مقدار خود را بطلب العین و اودنا از مدح
 مسرور و از دم کسور نباشد زیرا که بیشتر سبب تغییر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه
 خودست مثلاً مرتبه اول و زن یک سیر باشد و بران اعتقاد و یقین دارد و در صورت اگر که
 نسبت مستقیمت یا منقبت در مرتبه و مقدار او کند که گزشتن ازین بگریه و جفا که او یقین میداند
 که من همان سیریم که بودم اینک به سیر میگردم یا گزشت و آنکه در سیر میگوید فضول قدم برآورد
 شریعت و طریقت مستقیم ارد و محبت مشکلی که هیچ کوه را سخا و استوار باش و در حضور سیر توجه
 اینچنین باید بود و التفات یکس نباید نمود اگر چه التفات جوا ب خطاب کس باشد یا نه یا نقل است
 که شخصی در حضور حضرت محمد صلی الله علیه و سلم از مردم مخصوص ایشان خطاب کرد آن مردید

جواب آن ندا و التماس بدو نکرد چون آن شخص در خطاب بسیار بالنده کرد حضرت محمد صید لوت
 خطاب بمرید خود نموده فرمودند که این بیت در جواب او بگو **صیت من گم شده ام مرا مجید**
 از گم شدگان سخن نگویید + راه اوقات زندگانی بقدم توکل بسر باید برد و اصل محتاج بلقی
 کس نباشد که در توکل نظر توجه بطرف حق است بجهان و در غیر توکل بطرف خلق و به همین بسوال
 اگر بر آن اعتماد کلی نباشد منافاتی توکل نیست و فتوحی که محل شبه نباشد نیز رد آن مقبول نه
 درین جزو زمان توکل صرف باعث به جمعیتی است و اس المال هو فی همین بهیت است تقوت
 کفایت قناعت و رزق و قطع طمع مایه تشویش بازو از اجل نعم الهی برین فقیر و جزیر
 که زندگانی بران خوش میگذرد یکله هر چه مو باید بردقت مهیا میشود و دم نهال طلع از زمین
 اول حاصل و ناپید اسگیرد و آریار و اغیار نوسید باید بود و عدم و وجود ایشان برابر باید شود
 ضرر و نوسیدی از مطالب کلفت زدا و من شده + هر کار بسته آخر مشکل کشا و من شده + تا توان
 نیک و بد را بچشم احتقار ننگد و اگر چه سنگ و گریه باشد بر طاعت و عبادت خود مغرور نباید بود
 که ترک اختیار و دید تصور اعمال از او از من این طریقه است - **ضرر و انفعال** جزم بهتر از غرور است
 است + **مظهر** او را از حقیقت بر نماز خود مناز + مخالفت نفس چند آنکه تواند کرد زیادت -
ضرر و نفس اثر دماست این کرده آمد از غم بے الهی افسرده است + لیکن آنقدر رخص
 مسامحت با او نباید کرد که ننگ آید و تاب و تحمل بار گران فقر و فاقه نیارد و از ضبط قتی راه
 سبقت پیش گرفته شوخی و سرخی آغاز نماید و از کاریکه مقصود بالذات است باز دارد باید که
 گاه و بگاه با او باز و باز و برساند که آخر نفس مومن است خدمت آن اجر دارد و چنانکه در
 خدمت بنده مومن بهر چه طلبد به مالوفت او را بدهد بلکه با شیطان هر چه خواهد و مناسک آن کسبید
 اولی او را وعده دهد اگر باز ماند فهو المطلوب والا باز وعده دهد اگر بایستد فیها و اگر باز متقی

همچنین اورا در بیت و لعل دار و تا آنکه سبزه رخ آنرا فراموش کند چون داند که هرگاه از زبان
 نواز است و تخیل در اوقات موافق اندازد یکبار شکم سیر چه خواهد و ارباب دلت طبع که مشرب و مباح
 باشد تا باز از دعو آن نیکند نفس فقیر بجا صورت مثالی خود گرفته در پیش فقیر حاضر شد و متنا
 شیر و مرغ نمود و گفت هر که اینوقت مرا پیش شکم خوراند هر حاجتی که دارد و اگر دو فقیر چون
 قصه را از عزیز لغتم آن عزیز بسیار ناسف نمود و گفت اگر باز این معامله رود و هرگاه
 فرماید که خدمت او بجا آرم فقیر گفت چه مضائقه بعد از مدت باز همچنان اتفاق شد چون
 آن عزیز را اطلاع کردم زد و شیر و مرغ مهیا کرده پیش من آورد و آنرا بخورانید بعد از چند روز
 آن عزیز گفت از مدتی حاجتی در دل داشتم حاصل نمیشد از بركات این عمل حق سبحانه و تعالی
 حاجت روا کرد - طعام همزه را از بر تقصیل شکر از مصلح گونه اگر باز هم سازند مضائقه ندارد
 بلکه احسن می نماید و کسانیکه طعام با مزه و لذیذ را از غلط آب همزه میکنند عجب می نمایند زیرا که
 از طعام همزه شکر از دل او اخذ ابدند مگر بظاهر زبان که صورت شکرست نه حقیقت آن بلکه
 در حقیقت آن شکر از انشعاب صبرست که معنی آن حبس نفس است پس این معنی مستلزم خلاف شکر
 و معانی انبعاث است که بر احوال نفس سحت ترجیحی از ان نیست و حق تلفی تحلی صر
 آن طعام علاوه حق سبحانه و تعالی ما را بر دقایق مکر و فریب شیطان آنقدر واقف است که
 فرموده است که اگر خواهد که حبیب من بر دطاقت ندارد مگر بزور که آن امر دیگرست زیارات
 مزارات منبر که باید رفت و پسیده روح پاک ایشان فتوحات ظاهری و باطنی باید طلبید
 و از آنهم نیز بار و اح ایشان هر روز باید خواند که موجب بركات بسیارست و فتوحات بشمار
 بهت بیان طریقت را صحبت شیخ مفیدست و سزاوارنه زیارات بتور و مجاورت مزارانی
 که مردم زیارت مزار رسول الله صلی الله علیه و سلم میروند و سجدات زیارت مشرف میگویند

۲
 این عادت است که
 در وقت نماز
 و در وقت دعا
 و در وقت تلاوت
 و در وقت سجده
 و در وقت رکعت
 و در وقت ایستادن
 و در وقت نشستن
 و در وقت خواب
 و در وقت بیدار شدن
 و در وقت هر کاری که
 می نماید

از جهت عدم مناسبت پنهان بے بهره و در نصیب از کمالات باطنی آنحضرت باز می آیند
 فقر و خربسی اگر بکمر رود، چون بیاید هنوز خراب باشد، مگر هر که لطیفه روح او قوی
 باشد از عالم امر مناسبت نام و ارباب او از زیارت مصطفی نذر او بگذرد و بلکه سودمند خواهد افتاد زیرا که
 از جهت مناسبت روحی اقتباس الازهر کات اهل هزار بلا واسطه خواهد نمود چنانچه حضرت
 خواجه عبید الله ابرقوس سره میفرمایند که من است پهل روزی دست خواجه علاء الدین
 عجمی دانی قدس سره که خلیفه حضرت خواجه بهار الدین محمد تقی بن اندر قدس الله سره ملاقات
 و اختلاط داشتم روزی که آن تقریف و برکات مجلس حضرت خواجه بزرگ رایا و کردند و در
 آخر گفتند که صحبت عزیزان و دشت نیز غنیمت است اگر چه در مرتبه مردم ماضی نباشند و فرمودند
 که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که اکابر گفته اند که گریه زنده به از شیر مرده - **قطع**
 تا که بزیارت مقابر و عمری گذرانی می فرموده و یک گریه زنده پیش عاف و بهتر
 از هزار شیر مرده و حضرت خواجه علاء الدین عطار میفرمایند که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند
 که مجاور حق تعالی سجانه بودن احق و اولیست از مجاورت خلق او و در اصل دین بیت بر زبان
 مبارک بسیار گذشتی **بیت** تو تا کی گور مردان را پرستی و بگرد کار مردان گروستی و
 مقصود از زیارت و شهادت کبر و دین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین می باید که توجه بحق سبحان
 باشد و روح آن برگزیده حضرت حق و سلیک کمال توجه بحق گردد چنانچه در حال تواضع با خلق
 باید که هر چند تواضع ظاهر با خلق بود بمقتضی با حق سبحانه باشد زیرا که تواضع با خلق انحاء پندیده
 افتد که مرخصه الخ و در اصل باشد باطنی که آنرا مظهر آثار قدرت و حکمت پند و الا آن صفت
 است نه تواضع انتهی - بر سمیات عرفی از عرس و غیره مقید نباید شد که در انتخاب آن رعایت
 بسیار است یکی التزام خلاف حضرات این طریق که از قید سمیات خارج است و و هم التزام

نویسند
 در سمیات

اول از خیم فروش و غیره سوم لزوم اسراف و در اخراجات و چراغان چهارم ^{تسبیح} تسبیح اوقات
 که محافظت آن ضرورت ^{پنجم} پنج شکایت مردم از تشبیه و تفرار مجلس و قصور در انجام حفظ
 مراتب اکثریت و از دعام ^{ششم} ششم در استمرار این رسمیات گاه اگر کتاب استقراف از زبود
 می شود که آن در شریعت حرام است زیرا که درین زمانه پرفتن اسباب معاش نفرا عواره
 بر پنج مسادی نه در تک عادت و رسوم عرس برایشان معتقد و دشوار است بنابر اضطرار محتاج
 بقبرس شده رسم بجا می آرند ^{هفتم} هفتم نیاز غیر مشروع قبول نخواستار و افتاد زیرا که آن الله
 طیب لا یقبل الا الطیب و نیز در حدیث آمده صدقه که در راه خداست مالی داده می شود اول
 در دست حق سبحان و تعالی می افتد بعد از آن بدست آن مکین پس عینین باز سر او از جناب
 قدس او تعالی چگونگی باشد تا ثواب آن بآن بزرگ برسد از اینجا است که معمول حضرت شیخ
 در عرس مشایخ رضی الله تعالی عنهم اجمعین چنین بود که بر وز عرس گاه و دهانه می گفتند که امر در
 قدری در طعام معمول اضافی باید کرد و از باران هر که در خدمت شریف حاضر می شد میفرمودند که
 امروز همین مباحی می تناول نمایند از رفقه اگر چه قلیل باشد در بار الله است برات از غیر آن
 که حوائج کشیده بآن سر انجام می شود و از اقسام خدمات خدمت بدلی اسرع است نفع و اسبق است
 بوصول راحت بدل و حامی خرب البحر بر روز میخوانده باشند و سوره لا یمین و یکبار
 یا یازده بار در دو اول و آخر پنج بار بعد نماز فجر برای دفع شر محرب است و ختم حضرت خواجها
 و ختم حضرت مجید رضی الله عنهم نیز اگر باران صبح آیند بعد از صلوة صبح بر آن و اطیب نمایند
 که از استمولات مشایخ است و فائده بسیار در برکت بسیار دارد و مدار کار طبقه این حضرات استقامت
 که فزون کرانست مست ضرر و بر اهل استقامت فایز نازل میشود مظهر به میثالی بخوبی گرد گواه
 طور مکیار و کشف را در این راه با نیست و کرانست را اعتبار نه و وجه و مصلح قدر و مقدار می

بنیاد و درین چراغان منزلی نثار و خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و در میان
 این بزرگان به بیت دوم نه در جنب جمعیت باطن ایشان اذواق و مواجید متعارف را
 اعتباری نه در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عینی را قدر و مقداری نه از بیجا است
 که حضرت مجد در سنی الله تعالی عنه میفرمودند که در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه
 عالی لغت نیست به اولی و انسب است چه این بزرگواران التزام متابعت سنت فرموده اند و اجتناب
 از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال درونی هیچ ندارند خرمند اند و اگر
 با وجود احوال در ضمیمت خود دارند احوال نمی پسندند از بیجا است که سماع و رقص را تجویز کرده اند و احوال
 بران مشرب شده اعتبار فرموده بلکه ذکر هر چه را بدست داشت منع فرموده اند و فرموده اند که مشرب شود و انشا اله تعالی فرموده بود
 بمجلس طعام حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی بالله قدس سره حاضر بوده و شیخ کمال که از مخلصان حضرت
 خواجه المودود و افسس طعام در حضور ایشان اسم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد
 بعد یکدیگر به پیش فرمودند که او را منع کنید که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت
 خواجه چو دشمنید ه ام که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا را جمع کرده و بناتحاد حضرت امیر کلال
 برده بودند تا ایشان را از ذکر هر منفع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر هر بدعت است مکنید
 ایشان در جواب فرمودند که نکند آگاه بر این طریقه در منع هر این همه مبالغه نمایند از سماع و رقص
 و تواجد چه گویند احوال و مواجید که بر اسباب نامشروع و مترتب میشوند و زود فقیر از قبیل استدراج
 است اهل استدراج را نیز احوال و اذواق دست میدهد و کشف توحید و مسکشفه و معانی
 که در درایان امور عالم بطور عواید حکمای یونان و براجمه هند در نمینی شرح کنید علامت صدق بود فقط
 علوم شرعی است با اجتناب از امور مجرّمه و مستحبه - حضرت شیخ سیف الدین قدس الله سره
 نیز بخت بر او تجدد و نو سیکردند ناگاه از ذوق و وجد و سماع که در اهل میشد حالت بخود آمد

کبار بر زمین افتادند و عزب شدید بر دست مبارکشان رسید چون بوقت سبلح بافاقت
 آمدند و مردم بلبادت هجوم آوردند فرمودند که ارباب سماع ما را بیدار میدهند حال آنکه از سماع
 کبارگی عالم بآن لذت رسیده بود که عفریب رشتند چنانچه تمام منقطع گردید و مرغ و مرغ از قلاب
 عفری بی پروا زانید آنرا که کثرت سیل سماع میدادند چه طور زندگی بسر می برد پس اعدایان
 باید کرد که ما از بیدردان مستقیم یا ایشان لیکن معذورانند که از درد و درونی ما خبر ندارند اگر چه
 در ظاهر همچو خاکستر سکون داریم لیکن آشکده باطن ما از سوز و دروغم شکسته است
 ما هم کس در میان و نه کس بر کران ما سوختن و ساختن و بن فحیرت و پس + اینها سیل
 بوجد و سماع نمی آیدیم و معذرات و دروغ را موکشان بخالص و جام نمی ناییم زیرا که طریقه ما
 حضرت صدیق است رضی الله تعالی عنه که بظاهر فرین کمال نکلت و دقا بود و مذهب مبتدا
 سکون و استقرار بوده همیشه اوقات شکر بر خدا در دهان میداشتند و از احوال باطن بفرمود
 را زد و خبر نداشت مگر بعد وفات چون حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بخانه ایشان تشریف
 فرمودند ناگاه سقف خانه را دیدند که حاجبها سوخته و سیاه شده است سبب آن پرسیدند
 محرمان گفتند که کما از دل پر درو آبی مسکینند انداختند و در حرارت و گرمی آن سقف
 این خانه سوخته و سیاه شده است از درون شمع آتشافزون برون بیکانه باش + اینچنین
 زیبا روشن کم میبود اندجهایی + بندگان نظرتان نقشندید و راه میرفت ناگاه زخم تبر
 سماع بر گوش و دوش رسید و از دل بیرون گذاشت از غایت بیانی نبشت و گفت سماع
 بیت المال مهلک است لهذا جام شد فقیر را در باطل و بیوقوفی به رسیده که ارباب آن
 خبر ندارند چنانچه صفای این مقدمه میبایست و آن اینست السماع یوتی الشرفه
 والرفقة تجلب الرحمة فالنتیجه السماع عجله الرحمة بالاین هم ارباب سماع

فقیه را از سکران اذواق احوال آن میداند و حال آنکه حق سبحانه و تعالی
در مزاج فقیر غایت ابدال و انصاف و نهایت چاشنی هر ذوق و مذاق عطا
فرموده چون پیرم قادری و جدم چشتی بود فقیر اگرچه در سلسله حضرات علییه
نقشبندیه ملزمم لیکن بسبب شور مذاق طیبت عشق و عاشقی نزاکتهای اذواق
و مواجید حضرات چشتیه خوب میدانم لهذا جرات بر انکار احوال ایشان نمیکنم
که این بزرگواران بحکم السکالای معذودون بمقام سبلع افزوده و جد و حال در سبب
سکر مسند و رند و آداب محو که از آداب و بار واقف و آگاه است حرکات و
سکانات ایشان بی قاعده نمیشود علی الخصوص حضرات طریقه عارفیه بنده به محبت
که از اتباع نصیب وافر دارند اصلا خلاف سنت حرکت تجویز نمیکنند پس
طریق اسلام در نیات آنست که نه کار آن دارند نه انتخاب و قول حضرت
خواجه بزرگ هم محمد اینمغنی است که نه انکار میکنم و نه این کار - مرید را غایت
بکس میباید هر چند دور کنند دور نشود قول شیخ الاسلام عبدالعزیز
هر که استناد ترا بجنب دارد و تو از ورغبه بپاشی سگ به از تو بود - اگر
کسی رجوع بطبعه بقیه نزد تو نماید او را کم از شیر دهنه در حق خود تصور نباید نمود
از مواخذة فوت حق خدمتش ترسان و لرزان باید بود خود را از قید هستی و خود پرستی
خلاص باید کرد قطعه رحمت و اگر در آن جهان رحمت از جهان برین است + و ربکیاری
خجل و ضحاکم کرده است + این قدر تا غافل از اندیشه روز حساب + رحمت بجد
و لطف حبیبکم کرده است + رسن از قید خودی منظر حق پیوستن است + قطره لدم بھر
یک کشت شرابکم کرده است + منور و منظر طلبی که بهمان مسند رحمت +

گنبد توحید در پس این مقام است *

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد و صلوة فقیر جا بنان محمدی محمدی در حالی که اقرار مقرر حکم شرع صبح و شنبه
وصیتی چند با حباب که اخذ طریقه از فقیر کرده میکنم که در بهترین جزایره و دامن فقیر و فقیه است
فرو نگذارند و بعد از آن دکانی بر مرمرین نهند که در حین حیات هم ازین عادت برکنار
بودم و نام خدا به بندگان خدا التعلیم می نمودم و گریس و مخلصان ملازمین وصیت
جامه کافی ست که نامم اخیر در اتباع سنت بگوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی
را و متبوع واجب الانبیا غیر از رسول الله صلی الله علیه و سلم را ندانند و از رسوم
و عادات در ولایت متعارف و از اختلاف با دنیا داران در اجتناب و احترام بپاهند
و از شغل علوم دینی خود را معذور ندارند اللهم وفقهم -

فصل سیوم

در مکاتیب قاضی شمار الله بانی پی حرمه علیه

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتوب اول بهر لوی حضرت شاه غلام علی صاحب در بیان نسبت
بین الخالق و المخلوق و توحید و جود و تشبه جود و مسئله جبر و قدر

۹
مکتوب اول بهر لوی حضرت شاه غلام علی صاحب در بیان نسبت
بین الخالق و المخلوق و توحید و جود و تشبه جود و مسئله جبر و قدر

و دیگر مسائل منه و ریہ شہ لیت و طہ لیت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي لا اله الا هو كل شئ حال لا وجه والصلوة والسلام
 على محمد عبده ورسوله بعد از حمد و صلوة فقیر حقیر محمد نثار الله بخیرت مولودها
 محمد و مہربان مولودی غلام علی جیو سکر ربہ التماس میکند کہ فقیر دین آباد بتقریب در بلده
 سونی وار و شدہ بود کتابی برای اشتغال همراه داشت و مشاغل طاعت مستوجب اوقات
 نتوانست شد و نفس را بتعبیل گذاشتن عیب بنود لہذا پیران عظام و در مسائل دینی بپیش
 نقض و مکاتیب نوشتہ اند کہ بقول حضرت مولانا رومی قدس سرہ مصرعہ
 اینجا انسان میکند بوزنیہ ہم بہ سخا طفا تر گذشت کہ بتعلیم سنت سنہ پیران عظام در بیان
 نسبت بین الخلق و المخلوق و توحید و جودی و شہودی و مسئلہ اقریت و مسئلہ جہود و قدر و کثرت
 بنویسد چون انجم مقالات بجناب حضرت پیر و مرشد و تکیہ دار و عالم برکات نوشتن و
 زیرہ بکرمان فرستادن سوی ادب و دانشنا سب دید از یاران طریقہ آن مہربان را مخاطب
 صحیح دانستہ ناچار بچند فقرہ نامرہوط سفید شد اما تا آنکہ از نظر کمی از جناب حضرت
 مد اللہ تعالی لطف و لکزد و شایان اعتماد و قبول نیست لہذا التماس است کہ این عرضہ
 را بجناب اقدس بگذرانند و ازین فقرات اینجا بصاحب السیج محل بخود نقل آن برداشتہ بتقریر
 عنایت فرمایند کہ از اسلام داند و آنچه بقلم اصلاح منسوب گردد و آنرا پیرانہ از اند تا سنجش
 استیاز یافته قابل اعتماد گردد و لا تنظر إلای من قالہ و لا تنظر إلای ما قالہ قال علیہ
 والسلام کلمۃ الحکمۃ ضالۃ الحکیمۃ حیث وجدہا فحق الحق بہا و السلام علیکم

ورحمة الله عليه التوكل وبعلاصقام محمدا واما مقرر عقلاست للممكن في نفسه ليس
 وله معلنة الیس پس ممکن یا مستقر باعلت او که فی نفسه اورا الیس و وجود ثابت باشد
 و واجب الوجود بود متحقق نباشد موجود نبود و اما موجود نباشد هیچ چیز را برودی حل نتوان کرد
 که برای حل احوالی وجود موصوع شرط است و در حالت عدم سلب شی از نفس او صحیح
 و زید را زید نوه می گفت پس ممکن را علت او از ذات او از دست قال الله تعالى
 نحن اقرب اليه من حبل الومر هید بستر کلام در آنست که ممکن خواجه در وجود و محتاج
 بواجب در بقا هم محتاج بواجب هست باین بعضی مستطمان در میان ممکن و واجب نسبت
 کوزه و کلال فیه که گفته اند که در بقا محتاج نیست و درین قول برخلاف جمهور عقلاست
 عالم از مصلح لازم می آید نفس قطعی دال بر عدم لزوم احتیاج است حیث قال غزوی
 یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله والله هو الغنی الکمد لهذا قال ان این قول
 برای بعضی ازین قباحت تجدد اشغال قائل شده تا دوام احتیاج ثابت شود و در واقع
 برای اثبات دوام احتیاج احتیاج اینهمه تکلفات نیست نسبت به که ممکن را بواجب است
 نسبت کوزه و کلال را بآن چه مشابیهت ماده کوزه که عناصر اربعه است مثل کلال بلکه بیشتر
 از کلال مخلوق الهی است جل سلطان و صورت کوزه که عرض است و صنع نیز مخلوق
 حق اند سبانه نگار که حرکات دست کلال بنا بر جری عادت الهی عزربانه از سادات آن
 صورت آمده باز انحرکات که بنا بر عادت الله تعالى از سادات واقع شده نیز مخلوق
 حق اند جل و عللا و بسبب توهم قدرت و ارادت که در کلال مخلوق گشته کلال را کاسبان
 حرکات میگویند و مالمق آن پس نسبت میان ممکن و واجب مانند نسبت کوزه و کلال
 خیال کردن محض غلط فهم و تصور عقل است و ما للتراب و ما للتراب باب الحکایا ممکن

و واجب است بر ما بمال الایقینه مجهول الکلیفیه که مثل ندارد و این تشبیه و تمثیل با وجه گفته شد
 و لیس که شکی نیست لانی الذات و لانی الصفات و لانی النسب و لانی الاعتبارات و لانی
 سنی من الاستیبار سمیت چگونیم با توار مرغی نشاند که با اعتقاد بودیم شایان
 ز غنای هست نامش بیش مردم بود و مرغ من بود آن نام هم گم بود و حق آنست که ممکن
 در لغایم محتاج است بعلت موجوده خود که بقا عبارتست از دو دو زمان ثانی و چون ممکن
 وجود در زمان اول مقتضی نیست در زمان ثانی چگونیم مقتضی باشد که اقتضای حقیقت
 با اختلاف از منته مختلف نشود و زمان بعد است موهوم اگر مقدار حرکت فلکی دید بود نیز حقیقت
 امکانی را مقتضی وجود نمیتوانست کرد و حال آنکه این سبب باطل است که فلک حادث زمان
 قال الله تعالى فقصین من سببه سملی فی یومین و کسانیکه فلک را متحرک
 نمیدانند بلکه کسانیکه فلک را هم نمیدانند آنها هم زمانه خیال کرده اند از صبح تا شام تفاوت
 بینانید و غرض آنکه ممکن در زمان ثانی هم وجود را قضا نمیکند چه اگر تقاضای وجود کند ممکن
 ممکن نباشد و واجب شود و قلب ماهیت لازم آید و آنچه میگویدند الشی مال العجب بعد
 بوجود و آنکه میگویدند الممکن محضون بوجودین سابق و لاحق مراد اینجا وجود بالشیء
 یعنی واجب است با اقتضای علت خود نه با اقتضای نفس خود که آن محال است پس ثابت
 شد که ممکن در وجود و لغایم محتاج است بصلای نقای شان تا وقتی که بر ممکن باز واجب افتاد
 وجود و لغایم ممکن موجود بود و مصدر آثار باشد و چون منقطع شود هیچ اثری از ممکن
 بر صفت روزگار نیافته شود پس حال ممکن مثل حال زمین است که مقابل آفتاب روشن شده
 تا وقتی که مقابل باقیست و تاره باقیست چون غباری یا ابری بر میان آید و مقابله نماید
 از نور و روشنی از هیچ ماهیست و چون جان است و جهان چون کالبد بود کالبد از وی

پذیرد و البته پس با ین معنی ممکن را غفل واجب میگویند چنانچه آفتاب را که بر روی زمین
 غفل آفتاب میگویند نه با ین معنی که ممکن را با وجوب مائت و مشابهت چنانچه غفل را
 باصل که اینجا است هیچ مائت و مشابهتی نیست بلکه با ین معنی که چنانچه غفل را هیچ تحقیقی و مائت
 نیست وجود او همان وجود اصل است همچنان ممکن را وجودی متماثل نیست وجود او همان اصل است
 نمی بینی که با ین ممکن فی نفسها تحقق ندارد وجود او بی مضد ری که بر او مبارک فیاض فاعل است
 چیزی که مقتضی شده و مایه الوجودیه در شراعتراعی این جوهر همان است که ممکن را با وجوب هر یک از آنها
 این منسب است پس در وجود ممکن مایه الوجودیه نیست مگر ذات واجب لقا و تقدس یا صغی از صفات او -
 سوال وجود ممکن بدین است که یکسان بصلان اعتقاد ندارد او هم از ممکن وجود و مصدری از شراعت
 کرده حکم موجودیت او میکند پس اگر ذات واجب لقا نشانه مشابهت را بین اشتراک باشد
 باید که یکسان بصلان اشتراک وجود کند و حکم موجودیت ممکن ننهد -

جواب این لازمه ممنوع است یعنی هر که از شراعتراعی خبر نداشته باشد او اشتراک
 میکند و حکم موجودیت ممکن ننهد یعنی مبینی اگر اگر شخص ما را در آب یا در آئینه می بیند گویند که ما
 آن همان نگه است و از آن خبر ندارد البته حکم میکند بوجود ما در آب یا در آئینه همچنانکه
 هر که ممکن را می بیند هر چند از فراط غیاوت و مهمل از وجوب و متماثل خبر ندارد حکم میکند بوجوب
 و ممکن غایت مائی الباب با ممکن را وجود و متماصل میداند چنانچه طولی در آئینه صورت خود
 را دیده آنرا وجود و در هم خود متماثل نمیده با وی در سخن می آید پس ممکن را جزو رخنه
 و هم تحقیقی و ثبوتی نیست و وجود این کثرت و همی مایه الوجودیه واحد حقیقی است که از این
 که شراعتراعی و حاکم حقیقی خلطه نیامده و گردی بدانان تشنه او رسیده چنانچه زید که
 در آئینه خانه رود و صد تنگ معتقد به پدر شود همان زید یک زید است چنانچه بود

و هو لا يلدن كما كان داعيان العالم ما شئت من ناحية الوجود

لا اذ لم في الكون والابليس لا الملك سليمان ولا بلقيس لا فكل عبارة وان المعنى
يا من هو للغلوب مقناطيس لا و چون نشانها این وهم وجود این کثرت ذات واجب بنا
نشانها یا صفتی از صفات اوست نه فرض فارمان نه اعتبار معتبران این وهم و هم مستغنی
که با نفعی معتبران نشانی نشود و بنا ما خلقت هذا باطلا سبحانه فقنا عذاب النار
یعنی ما خلقت باطلا لا یترتب علیه الاحکام والا تا به بل خلقت دلیلا علی صانع سبب الی معرفت
فانه من عرف نفسه فقد عرف ربه سبحانه عن کل مالا یلیق بشانک فقنا عذاب النار والترتب
علی همه العرفان والا یمان محذور و ما چون نسبت بن امکان والواجب چنین متعقبات
که وجود او همان ذات است ثالث و نقد است پس صوفیه وجودیه در غلبات سکران کثرت
و همی را همین واجب گفتند و عدم ذاتی او را در نظر نیاوردند و قابل همه اوست شد و گفتند
در باطنی همه سایه و بخشش و همه همه اوست و در واقع گدا و اطلس شده همه اوست و لکن
مرتبه تنزیه را عاقله نامت میکنند و میگویند و در تخمین فرق و نهانخانه جت با الله همه اوست
شتم با الله همه اوست و نهانخانه جمع عبارت از مرتبه تنزیه است و اگر کسی مرتبه تنزیه را
لفظی کرده وجود را مانند کلی طبعی منحصر درین کثرت دانند ملد باشد و صوفیه شهودیه که صمود افات
بهر رسانیده اند بشهود و وحدت حقیقی در کثرت و همی حکم کرده همه ازوست میگویند و چون تنق
نظر کرده میشود همه نیستند موجود اوست ظاهر شد و قوله تعالى کل شیء هالک الا وجهه
قوله علیه اسلام ان اصدق القول قول اللبید الا کل شیء ما خلا الله باطل و دلیل است
برین هر عاقل که با ملک و باطل یعنی آنکه کان با لکنا او کیون باطلا گفتن مجاز است و تخلف

و منی یعنی متبادر است که ملک و باطل فی الحال بل علی الدوام محذور و ما این نسبت
 که ممکن را با واجب گفته اند هرگز نزدیک صوفیه وجودیه و شهودیه است با صفات
 واجب یعنی با عیان تا شبه کمالات واجب در حضرت علم باجمال و تفصیل نظر یافته اند
 منتهی و گذشته آنها صفات را همین ذات میگویند لاجرم همه دوست گفتن بر آنها گران نبوده
 و بنظر محمد الف نانی یعنی الله تعالی عنه را چون مدتی کامله عطا شده ذات مقدس
 را بنی عن المالمین در یافته و صفات را در دو مرتبه دیدند همین ذات هم گفتند شو بولان
 و اعلمنا مات تعبیر نمودند و زاد بر ذات هم گفتند چنانچه علیار سنت در جماعت شاکر الله سیم
 بدان فاعل شده اند و متبادر از آیات و حدیث همین است و کمالات را با همین که ادر است
 ذات و صفات نسبت مذکوره با واسطه یافته عالمی و بیکر را ایشان ظاهر شد و می بطلال گفته
 و آن اعدام انصافیه اند یعنی فاعل صفات الهیه علیت عظمتها که متبادر و قابل در حضرت علم
 ثبوت و تقریر یافته کمالات را با این مرتبه بطلال نسبت مذکوره ظاهر شد و حقائق کمالات نزد
 حضرت مجرور و این دایره بطلال مشهور گشته اند لاجرم از سبحان تعالی و سوره النور
 نه در آوازه بر زبان تشریف ایشان گرفته و از کمال ادب و تمناشی از مناسبت
 در میان ممکن و واجب غیر از نسبت خالقیت و مخلوقیت بر زبان نشان گرفته و از قول اهل
 الله صلوات الله علیه و سلم ان الله سبحانه و تعالی جبار اکبر نور و ظلمه و لو کشف
 عن خلقه سبحان وجهه ما انتهى الیه بصر من خلقه استظهار این مذهب
 میتوان شد.

سوال از تقریر سابق ظاهر گشته که ممکن را با واجب نمیتوانست که آن نسبت سبب
 وجود ممکن را مبنی مصدری و بطلال در همان نسبت ذات واجب یا صفات از صفات او فاعل

وجود ممکن بمعنی مابعد الموجودیه قرار یافته و بعلاقه همان نسبت در زمان مشروع واجب را
خالق و ممکن را مخلوق میگویند و در اصطلاح صوفیه واجب را اصل و ممکن را فاعل میگویند
و چون بر مذہب حضرت مجید الف ثانی رضایطال ممکنات را آن نسبت به با ذات است
و نه با صفات بلکه با دایره ظلال است و چون ظلال منازرات و صفات باشند و اعدام
داخل معنومات آنها باشند لاجرم ظلال از ممکنات باشند و لازم آید که ممکن خالق ممکن باشد
و این محال است و مخالف فرض قطعی $\text{لا اله الا هو خالق کل شیء}$

جواب مراد از اعدام که داخل معنومات ظلال اند نقائص صفات کمال اند مانند
موت و جهل و محذور و محرم و حکم که در مرتبه علم و تقریر یافته باشد و خود یعنی حیات و علم
و قدرت و وسع و بصیر و کلام بسبب مقابله منقض شده اند یعنی مذبذب بیک ملاحظه ملحوظ
و بظلال مسکین گشته اند و شک نیست که صور علمیه اعدام موحی است از دریا و علم و امکان
و حدوث و در آن گنجایش نیست و منازرة او با صفت العلم منازرة اعتبار است نه تحقیق
پس آنچه شما گفتید که چون ظلال منازرات و صفات باشند و اعدام داخل معنومات آنها
باشد لاجرم از ممکنات باشند این مقدمه ممنوع است یعنی یکی که صفات منازرات اند از ممکنات
نیستند و قد و قد ما مستطاع محال است نه قد ذات و صفات و مراد از منازرة ذات و صفات
آنست که هر یک در تنقل جدا آیند و محل یکی بر دیگری با المواجهه صحیح نیست نه آنکه در خارج
هر یک متقل باشد و هر یک از دیگری جدا شوند این قسم متنازین را در اصطلاح اشعر
لازمین و لا غیر گیرند و چون حال صفات با ذات در یافتنی بهمین قسم حال ظلال است با صفات
از دنیا علم محذور و ما نسبت مذکوره که صحیح نسبت فالجیت و مخلوقیت است و هر چند
ممکن را نسبت با صفات حق تعالی با ظلال گفته می شود و در حقیقت آن نسبت با ذات است

و این معنی لازم است
و لا غیر

وحده لا شریک له صفات و ظلال حجابی بجعلی بیش نیستند حق تعالی سبزه یابد الله نور السموات
 والارض مثل نوره مشکوۃ فیها مصباح المصباح فی نهج الجاهلۃ کما نها
 کوکب درمی یوزد من شجرۃ مبارکۃ زینبونها لا شرقیة ولا غربیة یکا در نهجها
 یضیئ و لولم تسمسه نازد و علی نوحی یمیدی الله نور من لیساء یضرب الله
 اکامثال الناس و الله یکل شیء علیہ فی بیوت اذن الله الای شجرۃ مبارکۃ
 زینبونها که سبب روشنی مصباح است کنایه از مرتبه ذات است که شرقی بود و غربی
 بودن از ان منتفی است و یکا در نهجها بعضی و لولم تسمسه نازد کنایه از مرتبه استیون
 و اعتبارات است که در مرتبه ذات مندرج است و مصباح کنایه از مرتبه صفات است که زاید
 بر ذات اند و شبیه معد زهور آنا گشته و زجاجه کنایه از مرتبه ظلال است و مشکوۃ کنایه
 از عالم امکان است حاصل آنکه نور شجره مبارکۃ ذات بتوسط اضافات ذاتیه شیونات
 مصباح صفات را انوارات بخشیده و بتوسط مصباح صفات زجاجه ظلال و چنان
 کما نها کوکب درمی ساخته و بتوسط زجاجه ظلال انوارات عالم امکان و کلمات کفر از شکوۃ قلوب
 و صدور المؤمنین و کلمات غفلت و شرکت غنی از شکوۃ قلوب العافین بطرف ساخت
 یوز علی زینبونها ظهور آمده قوله یمیدی الله نور من لیساء عبارت است از هدایت
 گردان عارف بمراتب نور و معرفت سر بیان نور ذات و جمیع مراتب شیون و صفات و
 ظلال و ممکنات و ابراد اسم ذات در قوله تعالی الله نور السموات و الارض من یل
 واضح است بر آنکه ذات است که با الوجودیه همه مشایرت لا غیر محذوران تقریر
 مذکور شده است که ممکن را آن نسبت با علت بهم نزد حل اولی هم از دو ساقط است و زید
 زینبونان پس ممکن از ذات ممکن باین مکان اقرب و شمار محلی اقرب الیه من جبل الودیع

والله اعلم بالصواب واليه المرجع والمآب
 البعيد حساب وجه تصديقه باشد و نیز بعد از آن آیه فرموده والذين كفروا اعمالهم كمثل
 بغيعة يحسب الظن ان ماء عكس حتى يملأ جأوه لم يجده شيئا ووجد الله عنده
 فوفاه حسابه والله سريع الحساب او کلماتی در بحر محلی بقیه موج من فوقه
 موج من فوقه صحاب طلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج يده لم يكد يراها و
 يجعل الله نوراً فما له من نور - وجه تعلق این آیت با سبق چه باشد -
جواب والله تعالى اعلم آنچه بر بقیه ظاهر میشود آیت قوله تعالى في يومئذ
 اذن الله الى اخره قیام شکوای فیها مصیاح نسبت لک طرف متعلق است بقوله تعالى
 یمدی الله لعلکم تبتاعون یعنی با وجود وسایط نور الهی از عرش تا فرش و بدون واسطه
 تعالى وجود ما هیات و قیوم اشیا ما هیات یعنی با یافتن معرفت او تعالى علو نور نیست محسوس
 است هر که را دیده بهیضات کرامت فرمایند و هائیش ظاهرند و آن آیت محسوس است و ارتباط
 شریعت و التزام ساجد که بیت واجب التعلیم و ساکن اهل الله اند بسبب جمله فیها ما بالعدو
 و الاضلال الایه و پس است بر نیکی عمده تهین حصول معرفت مصاحبت مردان خدا است که بدوام
 تکرار الهی موصوف اند بجالال و تلهیم هم مجازة و لا یمیم عن ذکر الله عبارات از دوام
 محاسنی شان است و انجلا اشیات است با آنکه تخافی عن دار الفرد و اجتناب از فضول ساجد
 مثل تجارت و مانند آن از اوصاف حمیده است هر چند از بیجا نبی از بیج و تجارت و مانند آن
 مفهوم نمیشود بلکه بیان آنست که تجارت و بیع آنها را از یاد حق غافل نمیکند قوله تعالى فیهم
 الله احسن ما عملوا و عده نماز هر شب است قوله تعالى و یزیدهم من فضله اشاره است
 بمجالات حق با دوستان خود قوله تعالى و للذين كفروا اعمالهم كسراب بقیعة الایه

بیان این مدار که ریاضت کفار و اعمال شان شمر عرفان بشود و تقدیر کلام است و الذین یهتدوا الیه هم
اشد نوره و بیا نش آنت که اعمال شان بر دو گونه است قسمی است که در ظاهر و دران جن معلوم میشود مثل صدقات
و صلوات کف نفس از این در طلاق و عدت و ترجمه مانند آن چون طریقه قبول اعمال لهذا حال تسلیم اعمال شان
مانند سراب است که از دور تشنه را امیدوار کند که سیراب کند چون نزدیک بود رسد بجز
حسرت و اندوه نافرمانی و قسمی ظاهر البقیه است مثل پستی و ظلم مانند آن حال انقسم
اعمال شان مانند حال ظلمات است ظلمت بحر و ظلمت موجی که آن دریا را پوشیده است
و ظلمت موجی دیگر بالا و موج اول و ظلمت ابر بالا همه ظلمات بعضیها فوق بعضیها شارت
به چهار درجه ظلمت که در کفار جمع شده اول ظلمت غفلت که طبعی نفس اماره و عناصر عالم
تعلق است و مبصاحت شان در طاعت و عالم امر سرایت کرده این ظلمت بمنزله ظلمت
دریاست و دوم ظلمت کفر سوم ظلمت معاصی و قبیح اعمال این هر دو ظلمت از انهار
ظلمت اول ناشی میشوند و آنچه موج از دریا چهارم ظلمت موانع خارجی مبصاحت
که در آخرت دوری آرزو کنند و گویند یا الی تنی بعد اتخذ فلانا خلیلا یا الی تنی
و بدینک بعد المشرقین فیس المقربین این بنشاید ابرست که بالا آن سایه کرده
والله اعلم

مکتوب دوم فی حضرت شاه غلام علی صاحب و تحقیق مقامات
خجندیه بسم الله الرحمن الرحیم محمد بنده رب العالمین و صلوات الله علیه خیر خلقه محمد
و آل و اصحابه جمیعین مولوی صاحب شفق مهربان من سلامت رقعہ سامی چند و بیشتر
ازین در تحقیق مقامات مجددیه غفر رسیده بود چون فقیر بخارجی داشت و درین ایام کم فرصت
بود از نیجهت بجواب آن خبر و اختصار بودم معاف دارنا اکنون متواتر در رقعہ دیگر رسیدند

ناچار آنچه معلومات فقیر بود بحسب عقل و دانش خود ترتیم نمودم اگر خطای رفته باشد اصلاح فرمایند
 ما کان منه صوابا فمن الله ومن مشائخی و ما کان منه خطا فمنی و اسئول من الله العفو
 و العفوان محققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب است از ده لطیفه پنج از ان عالم
 خلق است عناصر اربع و نفس حیوانی که جمعی است لطیف ساری و جسم کثیف که در هر عضو
 عضو ساریت دارد و دانشی است از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود مراتب است پنج لطیفه
 عالم را چنانچه آفتاب بر فلک است و بسبب مقابله و صفاء آئینه زجاجی آفتاب و آئینه
 سنگس میشود و نور و حرارت و لون آفتاب و آئینه پدیدار میگردد و الا لانه آفتاب از اوج خود
 مهبط نکرده همچنین لطافت عالم امر قلب و روح و سر و ذهنی و اخفی که مقارنها فوق العرش
 که همه قل الروح من امر ربي و ما اولیتم من العلم الا قليلا در شان آنهاست و این
 آئینه نفس متغسک شده آثار آنها توسط نفس و بدن انسانی هویدا شده و آنچه در احوال
 وارد شده که ملکه الموت روح انسانی را از بدن نزع میکنند و حلاهای از بهشت می پوشانند
 یا موج از دوزخ می پوشانند اینها از احوال نفس است که مرکب روح علوی است پشایند
 لباس بدون جسم مقصور نیست بهتر باید دانست که تا لطافت عشره انسانی نرکی و مصفا
 لائق تجلیات رحمانی نمیتواند شد پس در طرق دیگر در ابتدا به ترکیب لطافت عالم خلق می پردازند
 بر ایضات و محامدات و جذبات کمال کل تصفیه لطافت بهم میرسد و لطافت عالم امر میوز
 مکند و ظلماتی است پس تصفیه آنها در خواب و معامله بیرون خود در آفاق هوایی می چند
 کوکب می بیند یا قمر ناقص یا تمام دشمن و مانند آن و آنرا سیر آفاقی میگویند بعد از آن سیر فخر
 میکنند و به ترکیب عالم امر می پردازند و در طریق نقشبندی که با قرب طرق است اول بتزکیه
 عالم امر می پردازند و آنرا نشان در قلب روح و سر خود خود و خود می چند و آنرا سیر انفسی

میگویند و سفر در وطن نیز گویند که میهن مندری هم آیتا فی الاقان و فی الفهم
 نزد موفیه کنایت ازین دو سیرت قدما بقشند به بعد ترکیه لطائف امر به یقینیه نفس
 و عناصری پروا ختم و مجد و به با هم خلط نمودند محققان گفته اند که در خارج ذات غیر
 موجود است و سوا او انکار میسازد هیچ چیز موجود نیست و بقول حضرت مجدد و صفات
 ثنائیه حقیقیه نیز موجود در خارج اند و دیگر صفات موجود اند یعنی آنکه نشان از انشراح شان
 در خارج موجود است و موفیه وجودیه صفات را زاید بر ذات میگویند و در خارج سوار ذات
 هیچ چیز را اثبات وجود نمیکند و گفته اند که حق تعالی چون ذات و صفات خود را اجمالاً
 دانسته مرتبه اجمال علمی را وحدت میگویند و چون تفصیل دانسته مرتبه تفصیل علمی را وحدت
 میگویند و عکس مرتبه تفصیل را که هم در مرتبه علم تحقق اندتین روحی و دتین مثال
 و دتین جسمی گویند و این را انشراحات حتمه و حضرات حتمه گویند و چون عکس و ظلال
 را عین ذی ظل گویند که آن صفات اند و صفات را علاوه بر ذات ندانند عین ذات دانند
 لهذا اقبال بر او است می شوند و چون در خارج سوا ذات وجود نمیدانند میگویند
 الاحیان ما شئت راحة الى سجون المحضرت مجدد و امثال ایشان که بصیرت
 و تیه دارند میگویند که صفات عین ذات نیستند بلکه ندانند بر ذات آری ذات محتاج صفات
 نیست اگر فریضا صفات نموبودند از ذات هم کار صفات سر انجام میشد پس ذات حتمه
 از کار علم بماند آن ایشان العلم میگویند و کلماتشان آمیخته و القدره و السمع و البصر
 و المذاقة و الکلام و الکونین صفات گویا فرع شیونات اند و عکس آنها غرضه اعتبارات
 سمع و بصر و غیره که در ذات اند از شیونات میگویند و صفات زائده را عکس و فرع شان
 و عکس و موفیه وجودیه همان شیونات و اعتبارات را که عین غلت اند صفات میگویند

فصل در احصای

فصل در اثبات

فصل در تفسیر

فصل در بیان

و صفات زائده ثابت نمیکنند و اعتبارات و شیونات با هم مرادند متغایر نیستند
و حضرت مجید و تبار صفات از ذات ممکنات را که مصدق شد و قلیح اند عکس صفات
نمیگویند و تخاصی میکند از آنکه کناس خنسی را حاکی صفات مقدسات گویند مگر جماعه
مقصودین اعنی انبیا و ملائکه را امر ایامی صفات علیات میدانند و لهذا عصمت خاصیت
آنهاست و دیگران باین دولت مشرف نمیشوند بلکه آنها عکس ظلال صفات اند که عباد
اند از امتداد صفات که در مرتبه علم موجود اند و بجهت تقابل صندیت با اوار صفات منور
شده اند آن ظلال مرئیات و مبادی تعینات ممکنات اند در خارج حقیقی نزد حضرت
مجید و سوا ذات و صفات ثنائیه هیچ چیز موجود نیست لیکن در خارجی که ظلال خارج حقیقی است
حق ثنائی عکس ظلال را بوجود دخی موجود ساخته و متضاد احکام و آثار بقدرت کامل خود
گردانیده در مینصورت همه اوست گفتن محض خطاست همه ازوست باید گفت و چون عالم
عکس ظلال اند و ظلال عکس صفات اند و صفات عکس شیونات و شیونات منبج در ذات
ذات حق ثنائی از ذات ممکن ممکن قریب ترست و هم از صفات که حضرت مجید و صفات فرموده اند
که هر چند احد المتضاین از متغایر ثنائی اقرب نمیتواند شد و عقل با قریب بین المتضاین
نصورت نمیتواند کرد لیکن بنظر کشفی ظاهر میشود که اصل نسبت نطل از ذات ظل قریب ترست
و اصل الاصل نسبت نطل از نفس ظل از اصل او قریب ترست و لهذا اصل اصل الاصل
اقرب است نسبت نطل از اصل او و اصل او اگر خواهی که مدعی را مقبول سازی میتوان
باین تقریر که برای عمل ایجابی وجود موضوع شرط است پس در وقت عدم موضوع عمل اولی
صحیح نیست و سلب بسیط صحیح است در وقت انعام زید زید زید صادق نیست و زید پس
زید صادق است پس اول باید که زید را از علت خود نسبت به هر سده که مفروضه او باشد بعد

ن
و سبب از دست

نزدیک گفتن صادق آید پس نسبت ممکن بعلم است بر عمل ذات و عو بود
 پس علت اقرب آمد از ذات او اینهمه تقریرات برای اطمینان قلب شگست و اگر نه
 گریه بخش اقرب الیه من حبیل الودید برای ایمان بالغیب کافیست آنچه برادر
 با وجود اقربیت واجب نسبت ممکن از ذات او ممکن از واجب بعید گشته و حجاب میان
 و ممکن غفلت است از واجب و تعلق علم ممکن بغیر واجب خواه علم حصولیست که بنوع علم
 تعلق دارد یا علم حضوری که بذات او تعلق دارد شاید که قول رسول الله صلی الله علیه و سلم
 حجابہ التوکلنا یا باشد از علم که علم را بنوع تعبیر میکنند و قوله صلی الله علیه و سلم ان الله
 تعالی سبعون الف حجابا من نورہ ظلمة کنا یا باشد از هر دو نوع حجاب که حجاب غفلت
 ظلمانی است و حجاب علم نورانی و شاید حجب عبارت از دایره ظلال باشد که ظلال
 اسم الهی و نورانی و ظلال اسم الحصل ظلمانی باشد حق تبارک انبیا را فرستاد و او را زانسان
 شان گذاشت تا حجب از میان بردارد و آتش محبت در دلها ساکنان افروزند نسبت
 عشق آن شعله است آن چون بر فروخت * هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت * قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم المؤمن مع من احب و چون رحمت چون دست هدیه را
 با خدا قرب بهم رسد و این قرب که است و هر مراتب غیر تنهایی دارد که از ایزال عیبی
 بقرب الی بالنوافل اذان خبر میدهند پس هر گاه بنده را قرب چون بهر رسد و در ظلال او را
 در عالم مثال بصورت دائره ظاهر شود و خود را در عالم مثال بیند که برون سیر میکند تا بجای
 دایره ظلال رسیده خود را واصل بدان دائره پس مستغرق بطن ظلال بسیر مضمحل و فنا
 دیان باقی بقیام آن بیند و همچنین بیند خود را که سیر میکنند در اصول آن تا انتها دایره
 ظلال بقدر حصول خود و ماکتبه و اگر نه آن دایره فی نفسها بلکه هیچ دایره نیست و ندارد

بیت: جنش غایتی دارد و سدی را سخن پایان + بمیرد تشنه مستقی و دریا
 همچنان باقی + فنا قلب روح و سر و خفی و اخفی در ظلال اسما و صفات الهی در همین
 عادت مبدی مگر اخفی را بالا تر همه رسائی است بطور دایره ظلال که مبادی تعینات ممکنات
 غیر انبیا و ملائکه سیر در اصول آن که اسما و صفات اند واقع میشود که آن مبادی تعینات انبیا
 علیهم السلام و وصول بدان بالا صائمه مختص بانبیاست علیهم السلام و دیگر از احوال حاصل شود
 مگر بوارث و طفیل تبعیت این اسما و صفات که مبادی تعینات انبیا اند بحسب ظهور و کسب
 بطون و معنی ظهور و بطون آنست که اسما و صفات را در اعتبار است یک قیام بذات و آن
 روحی است و آنرا بطون میگویند پس دریم اعتبار مصدریه آثار و حیثیت تربیت ممکنات آن
 روحی است و آنرا ظهور میگویند پس اسما و صفات باعتبار ظهور مبادی تعینات انبیا اند و
 وصول بدان مقام ولایت کبری و ولایت انبیا نام دارد و فنا نفس درین مطن میسر میشود
 چنانچه وصول بمرتبه ظلال ولایت صغری و ولایت اولیا نام دارد و اسما و صفات باعتبار بطون
 مبادی تعینات ملائکه اند و وصول بدان ولایت علما و ولایت ملا را علی نام دارد و بعد
 این هر دو مقام وصول بذات بحث است و وصول بدان مقام بالا صائمه تعلق دارد و بحسب
 نبوت انبیا که اسباب وصول آن مقام افضل اند از ملائکه و اگر نه ولایت ملائکه فوق
 ولایت انبیاست و اکمل ترین از امتکن هم بحسب کمال متابعت انبیا بدان درجه واصل
 میشوند ثلثه من الاولین و قلیل من الاخرین کنایه ازین مقام است ارباب کمالات
 ولایت اصحاب الیمین اند ثلثه من الاولین و ثلثه من الاخرین و ارباب کمالات
 نبوت مقربین اند ثلثه من الاولین یعنی من الانبیا و قلیل من الاخرین یعنی
 من ائمه محمد صلی الله علیه و سلم و هم الصحابه و کثیر من المتابعین و جماعه من اتباع التائبین

و
 ولایت کبری
 و
 ولایت کبری

و جماعه فی آخر الدهور بعد محمد بن عبد الله من الهجره و کمالات نبوت تجلی فی ذاتی
 و ایکی ست بے پردہ اسما و صفات و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم موحی ست
 از دریا کمالات نبوت این هر سه دوائر با هم مثل امبره و استرست و مثل مرکز و محیط و نحو اینها
 تفاوت در مرتبه دارند که بر اولی الا بصائر ظاهر میشود و بعد کمالات ثلثه انچه از کمالات قدسی
 آیات حضرت مبین در حق و حضرت ایشان عروه الوثقی و از رساله شواهد التجدید حضرت دلیل الله
 الصمد عبد الاحد صفا ظاهر میشود و هم در مقام سلوک از جناب حضرت ایشان شهید رضا استغفار
 نموده شد و راه پیش می آیند در تقدیم و تاخیر تسلیک آن هر دو راه پیران مناسب مصلحت
 اختیار میفرمایند کی که راه حقیقت کعبه ربانی که آنرا سراوقات عظمت و کبریا و نور صرف بیچون
 تعبیر نمینمایند و بالاتر از آن حقیقت قرآنی ست که آنرا مبدا و وسعت بیچونی تعبیر فرموده اند
 و بالاتر از آن حقیقت صلوة ست که آنرا کمال وسعت بیچونی تعبیر فرموده اند بالاتر از آن
 مقام عبودیت صرف گفته اند و گفته اند که آنجا سیر را گنجایش نیست آنجا نقطه سیر نظری ست
 اگر میسر شود **ح** بلا بودست اگر انهم نبودست و سیر قدم گاه تا حقیقت صلوة ست
 که منتها مقام عابدیت ست میفرمایند و **هـ** یا محمد فان الله یصلی اشاره بدان
 که فوق حقیقت صلوة چنانگاه نیست آن صلوة ست که از مراتب و جوب برای مرتبه
 تنزیه صرف صادر میشود و راه دوم بجا کمالات ثلثه دایره محبت ست که علت محیط آن اولی است
 و آن مبدا رقیقین ابراهیم است علیه السلام آنرا ولایت ابراهیمی گویند مرکز آن محبت
 چون بدان مرکز رسیده می شود آن مرکز دایره ظاهر می شود که محیط آن صرف محبت
 که بدین معنی موی کلیم الله ست علیه السلام آنرا ولایت موسوی گویند و مرکز آن محبت
 چون بدان مرکز رسیده می شود آن مرکز هم دایره ظاهر میشود که محیط آن مجربیت متمم جاست

فیه کلمات
 حقیقتی که در
 این کتاب است

فیه کلمات
 حقیقتی که در
 این کتاب است

که آنرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی گویند و آن مربی و مبداء تعین جمعی سرور انبیاست
صلی الله علیه و سلم باعتبار نام پاک او محمد و مرکز آن محبوبیت صریح است که آنرا حقیقت
دولایت احمدی گویند و مبداء تعین روحی آن سرور است باعتبار نام پاک او احمد صلی الله
علیه و سلم و همین دایره محبت را چون با جهل و بلاخطه غلت و محبت و محبوبیت صوفی متوجه
میشود سیر در تعین صبر کرده باشد و سیر در تعین وجودی هم در همین اثنا واقع میشود و بالاخر
از این مقامات مبادی حقانیت تعینات انبیاء مقام لائقین است که آنجا سیر قلمی را کجایش
نمیت اگر مسیر شود سیر نظری مسیر شود آن از حضا کس سرور پیغمبران است صلی الله علیه و سلم
لی مع الله وقت لا لیسعی فیہ ملک مقرب ولا بنی مرسل اشارت بهین مقام گفتند
و بعضی صاحب دولتان اولش هزاران سرور را بطغیل او علیه السلام ازین خان نعمت
اولش عطا گشته اگر بادشاه بر در پیرزن بیاید تو او را خواج سبک کن عظمیت
سرور انبیاء ازینجا ظاهر میشود که اولش خازان او باین دولت مشرف میشوند حقیقت صوم
در پهلوی حقیقت قرآن و دایره سیف قاطع در پهلوی ولایت کبری فرموده اند ظاهر اسف
قاطع موجبیت از اسماء و صفات از قبیل ولایت کبری چون نفس را فنا اتم انجام دادست
میدهد لهذا نام او سیف قاطع شد و الله اعلم در اینجا و در شبه بناطری خلک که حل آن ازینجا
حضرات بدست نیامده شب اول آنکه حضرت مجدد رضا را در ابتداء حقیقت محمدی صفت اعلم
ظاهر شده چنانچه در مکتوبات طریقه و حیدر آن بیان فرموده اند پسر شان العلم ظاهر
پسر حقیقت جامع ظاهر شده و بعد تطبیق درین مکشوفات چنان فرموده اند که گاه باشد
که ظل شعی بصورت اصل ظاهر میشود پسر چون باصل میرسد آنگاه واضح میشود که آنچه
پیش ازین ظاهر شده بود ظل بود اصل نیست و لهذا صفت العلم را در ابتداء حقیقت محمدی

گفته بودم چون نشان العلم که مرئی صفت العلم است رسیدم دریافت شد که حقیقت محمد
 انبست پسر چون نشان جامه رسیدم که نشان العلم خبر دلیست از ازاخر او دریافت شد
 که حقیقت الحقائق و تعین اول و حقیقت محمدی همین است و در آخر کمشوقات ظاهر شده
 که تعین اول تعین وجودی است و پسر از ان ظاهر شده که تعین اول تعین جبری است و نشان
 این مقال فرموده اند حدیث قدسی گفت که نزل انحنیا فاحسب ان اعرف فخلقت
 الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب سر بر زده که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و
 ولایت ابراهیمی و موسوی و محمدی و احمدی در دایره حب بتفصیل صدر بیان فرموده اند پس
 ازینجا لازم می آید که نشان العلم جامع نظر تعین جبری باشد که سابق بصورت اصل خود را و
 نموده بود این روا نباشد که صفت العلم از صفات حقیقیه است و نشان العلم عرفی است
 متغیر اعتباری و صفت المحب از صفات اضافیه محال است که اصل نشان العلم با صفت العلم
 باشد و شبهه دوم آنست که کمالات نبوت عبادت است از تجلی ذات بحت بر پرده
 اسما و صفات بعد قطع مراحل سیر و ولایت کبریه و علیا که سیر در صفات است و اصول
 آن و اصول اصول آن و در شیون و اعتبارات من حیث الظهور و البیون پس بعقل
 مراحل صفات و استعداد تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات ترقی از ان مقام چنانچه
 وارد پس در را و الباء و آن قرب حقیقت کعبه عبارت از سر اوقات غفلت و کبریا و این اضافت
 بیانیه است یعنی غفلت و کبریا که سر اوقات ذات اند.

سوال غفلت و کبریا از صفات اند که معبر اسم العظیم و اسم الکبیر اند اطلاق سر اوقات
 بدان از چه راه است -

جواب در حدیث قدسی آمده - الکبریا و الدوامی و العظيمة از ازی و حقن نازعنی

فیها الحظ فی ناری اذا روروا چنانچه سائر بدن انسان اند همچنین صفت عظمت و کبریا
 الهی مانع اند از ظهور و درک البصار حیث قال لا تدرك الا بصار لهذا اطلاق سرادقات
 صحیح گشته آدم بر اصل سخن که حقیقت کعبه صفت عظمت و کبریا است و حقیقت قرآن و
 صلوة وسعت بیچون است که مصداق اسم الواسع است آن نیز صفت است و حقیقت صوم
 عبارت از صفات سلبیه است که صمد لا یأکل ولا یشرب ولا یلد ولا یولد و لم
 یکن له کفو لا حد و محبت و محبوبیت هم از صفات اند بلکه از صفات اضافیه ثبوتی آن
 از مرتبه کمالات نبوت که تجلی ذات بحت است چه معنی دارد و مگر صوفی در بحال رجوع تفرق
 میکند این شبهه ثانی بجناب ایشان عرض کرده بودم ارشاد فرمودند که فی الواقع حقیقت
 و حقیقت احمدی از دایره صفات اند از ولایت کبریه که حاصل بعضی نقابل
 موقوف بود بر تفصیل کمالات نبوت لهذا حصول این ولایت بعد حصول کمالات باشد
 لیکن در حل این هر دو شبهه آنچه بجا طفره گیر گشته و آنرا بخدمت حضرت ایشان شنیدیم هم
 عرض کرده بودم و جناب حضرت صاحب ایشان آنرا شنیده تسلیم فرمودند و گفتند که نشانه
 هیچ باشد و آن آنست که ذات حق سبحانه تعالی در خارج موجود است و صفات ثانیه
 او تعالی نیز در خارج موجود اند و دیگر صفات ثبوتیه و سلبیه و اضافیه هم در خارج موجود
 بدین طور که نشاء انتزاع آنها و مغایر موجود است چنانچه گفته شود که در موطنی که زید موجود
 در آن موطن ابوت زید مرعور و اعم موجود است بدینین که منشأ انتزاع آن در آن موطن
 موجود است مدعی و عقلی محض نیست اگر فرض کرده شود که تعقل و عاقل در جهان نباشد
 زید را با عمر کسبستی است که اگر عاقل موجود شود حکم کنند با بروت زید مرعور و حاصل آنکه ذات
 و صفات حق سبحانه تعالی در خارج موجود اند و سوارشان هیچ چیز در آن موطن موجود نیست

بهم میرسد پسر با صفائی که در مرتبه علم موجود اند پسر با ذات بحت که هم در مرتبه علم موجود است
 و آن نصب انبیاست چون در اینجا صوفی بلفعل نیز علیه اسلام ترقی کند و از مسینه بهم میرسد با صفات
 اصناف و ملک که در خارج موجود اند از آن جمله است تعین وجودی و تعین جبری غلبت محبوبیت که صفات انبیا اند
 و از آن جمله است خرافات غلبت و کبر با دوستی چون که حقیقت که قرآن و صلوة و صفات سلطیه
 حقیقت صیام اند لیکن با معبودیت صرفه که آنهم از دایره صفات است کمال محبت به هم توان رسید
 للمنافاة بین العبادیه و الهیة و مینا که جهت مقابل عبادیت و معبودیت معینه بهم میرسد که آنرا سیر نظر
 توان گفت و بالاتر از مقام صفات اضافیه و سلطیه که در خارج موجود اند مرتبه صفات تحقیقیه است
 که آن تشبیه بذات او کما تشبیه لایعین و لا غیر است و بالاتر از آن مرتبه ذات است که در خارج
 موجود است و این مرتبه ذات و صفات که در خارج موجود است از مرتبه لایعین گویند تا اینجا یکپس را
 جو لا محاله نیست که معنیه فرع محبت است و محبت فرع معرفت و واجب برتر است از آنکه علم مخلوق
 بود و تعلق گیرد و مستحق آن من لا یعلیه و لا ینزلوه مگر سرور و غیره بر آن صلوات الله علیه و سلم و بعضی
 اویش و خلائق او را سیر زخری در آن مقام است استحقاق ای محمد بالاقوال ^{اعلی} اعظمی و شایسته
 الامکان و تخریجی اجماع از دایره فتنه بی فتنان قابل قیاس و اولی الحی انکار کم که هنگام نظر
 صفات تحقیقیه قاب قوسین و هنگام سیر نظر ذات مقام اودانی است چرا که در مقام نظر بذات منظور
 قوس جوی است لا غیر و در مقام نظر صفات بوی از امکان باقیست لا احتیاج الی الصفات الی
 الذات من غیر عکس با این تقریر هر دو شبهه منحل میشود که در جمیع صوفی قهری لازم نمی آید
 و فرعیات شان العلم و شان الجمال از تعین جبری نیز درست می آید که آن شان علم و شان جمیع
 در مرتبه علم متحقق است و متحقق آن در مرتبه علم نفس محبت است که در خارج موجود است که کذا مختصیا
 فالحبب شان اعرف بران شایسته و الله اعلم اصل قلب در دایره ظلال است و اصل آن

معین و سید

نصیبی

لا معین و سید

لا نصیبی

طلق که مرئی قلب است و مقام صفات است و مرئی آدم است چون فناء قلب در اصل او صوفی
 حاصل شود آن صوفی صاحب ولایت آدم علیه السلام باشد و چون محرم در اصل خود فانی شود و اصل
 روح شقیق ابراهیم بر نوح علیهما السلام است تا زمان صوفی را صاحب دو ولایت گویند ولایت آدمی
 نوحی و ابراهیمی و چون سر در اصل خود فانی شود که شقیق موسی است علیه السلام صاحب ولایت
 موسی هم باشد و چون ختمی هم در اصل خود فانی شود که شقیق عیسی است علیه السلام صاحب ولایت
 هرگاه که شود و ولایت عیسی هم او را باشد و چون ختمی هم در اصل خود فانی شود آن صوفی صاحب ولایت
 پنجگانه باشد اخفی زیر قدم حضرت است و اصل اخفی شقیق اوست علیه الصلوٰه و السلام صمیمیت از
 مقامات سلوک نیست بلکه صمیمیت عبارت است از آن که یک کلمه در ضمن دیگری باشد پس هر کما لیکه
 متضمن بر وزن فاعل را هم برسد بی اختیار ضمن بر وزن فاعل در آن شریک باشد چنانچه
 مایه کلان مایه خورد و او را شکم گیر و هر جا که مایه کلان سیر کند مایه خورد هم با اختیار و مان سیر
 شریک باشد پس صمیمیت کمالی را گویند بی دیگر را دست و دهن را صمیمیت صغری گویند و هر کما صمیمیت
 با رسول اکرم دست دهد او را صمیمیت کبریه گویند و ابو بکر رضی الله عنه را صمیمیت کبریه بود و لهذا
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود ما صلب الله فی صدری الا صلبته فی صدر الی بکر
 و رسول فرمود که من و ابو بکر دو سواریم و در ساقبت اسپ من سبقت کرده حضرت شیخ محمد عابد
 صمیمیت کبری داشتند و حضرت شیخ مرزا صاحب رضی الله عنه را را صمیمیت خود بشارت داده بودند
 را صمیمیت کبریه لیکن چون آن حضرت صمیمیت کبریه داشتند و ایشان شهید ضمن ایشان بودند
 صمیمیت کبریه توسط لازم می آید و ایشان شهید این عاصمی را صمیمیت خود بشارت داده بودند
 و الله اعلم بحقیقه الحال و استعمل منه حسن العاقبه -

مکتوب سیوم نیز شاه غلام علی صاحب در حل اشکال وارده

صمیمیت کبریه

بر بعض مقام سیر یق و بیان سلوک و جذبه به الله الرحمن الرحیم
 الحکم الملائکة رب العالمین والصلوة والسلام علی رسولہ محمد والہ واصحابہ اجمعین
 حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات طریقہ میفرماید نصف سافل این دائرہ یعنی ولایت کبر
 متضمن اسما و صفات زائده است و نصف عالی آن تکل بر شیون و اعتبارات ذاتیہ بعد از ان
 اگر بعض فضل الهی از مقام صفات و شیونات ترقی واقع شود سیر در دائرہ اصول آنها خواهد بود و اگر
 این دائرہ اصول آن اصول است و بعد از طی آن دائرہ قوی ظاهر خواهد شد و از ان دائرہ غیر از قوی
 ظاهر نشد این اصول سه گانه اسما و صفات که مذکور شد اعتبارات اند و حضرت ذات که مبادی صفات
 و شیونات گشته این تفسیر اسم الظاهر بود که یک بازوی طیران است و اسم الباطن هنوز در پیش است
 سیر در اسم الظاهر سیر در صفات است بے آنکه در ضمن آن ذات ملحوظ گردد و سیر در اسم الباطن نیز
 هر چند در اسما و صفات است اما در ضمن آنها ذات ملحوظ است در صفتہ العلم ذات اصل ملحوظ نیست
 و خدا اسم العلم ملحوظ ذات است در پس پرده صفت زیرا که علیم ذاتی است که مراد را علم است
 فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاهر السیر فی العلم سیر فی الاسم الباطن و حق
 علی هذا سائل صفات و این اسما و صفات که باسم الباطن معلوم و از دایره ولایت علیاست
 ولایت ملا را علی و فرقی که در میان علم و علیم و میان اسم الظاهر و اسم الباطن نموده اند اندک
 خیال کنی حکم قطره در نسبت بر باری محیط و گرفت نزدیک است و در حصول بود و دانشا را بران
 سیر و اقد نمود که گویا برای میروم و از بسبب باری رفتن نامه شده ام بعد از مسافت بسیار فماری
 شهری ظاهر شد و بعد و غل شهر ظاهر شد که این شهر از زمین اول است که جامع معین مراتب اسما و
 صفات شیون و اعتبارات است و نیز جامع است مراد اصول این مراتب اما اصول اینها را و صفات
 اعتبارات را نیست متان معلوم ملاحظه نموده که کمالی که این اولین تحقیق محمدری است یازده سلوک

که حقیقت محمدی بهمانست که بالا ذکر یافت و آن ظل این یقین اول است و میر که فوق آن شهر
 واقع شود و شروع از کمالات نبوت خواهد بود این عبارت از کتب بطریق بدیست و مقسم از جمله اهل
 انتخابت ازین کلام عزیز کلام متغایر و بنمود کمالات نبوت عبارت از تجلی ذات بحت است چرا که اگر
 صفاتی از صفات نامنه اند بر باعتبار وجود بالافسها و نصف سافل دایره اولی از ولایت کبری است
 و اگر از صفات غیر نامنه اند که امتیاز خارجی از ذات ندارند و آن صفات را شیطین و اعتبارات گویند
 و نصف عالی دایره اعلی از ولایت کبری است صفات اضافی و صفات فعلی و صفات حقیقیه نامنه
 که حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین اند اینهمه داخل صفات نامنه است
 و اصول اینهمه در دایره ثانی و اصول اصول آن در دایره ثالث و اصول اینهمه در قوس اند و اینهمه
 صفات باعتبار وجود بالذات المقدسه در دایره ولایت علیاست بلکه ذات که در پس پرده صفاتی
 از صفات است هم در ولایت علیاست چنانچه شرح آن در تفرقه العلم و العیلم بالا گذشت پس
 باقی نمانده ای تفوق ازین مقام مگر در مرتبه ذات بحت پس در کمالات نبوت تجلی ذات بحت
 انیم پس چون فوق کمالات نبوت در سالت و اولی الغرم حقیقت کعبه عبارت از سرافات
 عظم کبریاست و حقیقت قرآن و حقیقت صلوة که در سوت ذات بیچون است و مسمودیت
 هر فرد غلت و محبت و محبت و یقین جوئی گفته اند و اینهمه داخل صفت اند بلکه از صفات نامنه
 بلکه از صفات اضافی غیر حقیقیه که با بان ترا از صفات حقیقیه اند چرا که صفات حقیقیه زیاده از
 صفت مذکور که گفته بلکه صفت تکوین که صفت ششم است نزد اشعری از صفات نیست صفات
 حقیقیه نزد او هفت است پس البته رجوع تبهتری لازم می آید و حل اشکال منحصر در این است
 که صفات که بعد از کمالات نبوت و اصول بدان میسر میشود و غیر آن صفات اند که در ولایت کبری
 و علیا گذشته لیکن با استغراق و شمول صفات که در دایره اولی از ولایت کبری و علیا ذکر شد

و استغراق اصول آن در اصول اصول آن از این جهت که با سبب و آنچه
آن مهربان از طرف خود در حل آن نوشته اند که دست محبت و دو قسم است یکی اضافی و دومی
و همچنین محبت او تعلق به بذات او تعلق دارد و دیم بغیر او همچنین محبوبیت این تقریر هیچ فائده نمیکند
چرا که همه اقسام صفات داخل امره اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سه مرتبه دیگر در سطح
دیگر از ولایت کبری اند و لیس با مجموعه شئی و نیز آنچه تقریر حضرت رفیع الدین صاحب تقسیم صفات
نوشته اند آنهم حل اشغال نمیکند این تقسیم صحیح است که صفات و دو قسم است یکی ذاتی و اعتباری خارجی
از ذات داند و دیم گنجایش زیادی ندارد لیکن قسم اول را که سه مرتبه گفته اند یکی مرتبه وجود بالانفها
دویم مرتبه وجود بالذات المقدسه سیوم مرتبه اندراج آنها در ذات این تقسیم صحیح نیست چنانکه صفات
زائده را اندراج در ذات چه معنی دارد که منافاتی زیادی است پس صفات زائده را در مرتبه است
وجود بالانفها و وجود بالذات المقدسه و اندراج در ذات خاصه قسم ثانی است که زائده بر ذات
نیست اینهمه اقسام صفات خواه زائده اند بر ذات یا زائده نیستند بر ذات بلکه عین ذات اند و
بشیونان اند بهر در و در امره اولی است از ولایت کبری من حیث وجود بالانفها و در امره علیا است
من حیث وجود بالذات المقدسه پس از تقریر حضرت مجدد رضی الله عنه که بالا ذکر شد هیچ معنی
خارج از ولایت باقی نماند **مستفاد من** در ضمن نوشتن این خط در جواب خط آن مهربان
نقیصه چون تقریب کفر الهدایه مطالعه کرد و از آن معلوم شد که سابق همین اعتراض را اصحاب حضرت
ایشان عروه الوثقی در جناب ایشان معروض داشته اند و دو مکتوب آن جناب در جواب این صادر شده
یکم آنکه نوشته بود که چه محال که کمالات نبوت بذات محبت تعلق داشته باشد مگر حقیقت کعبه
و حقیقت قمرانی بآن چه صورت دارد محذروا از کجای معلوم میشود که کمالات نبوت بذات محبت
تعلق دارد از فیه کمال فعل که اند تقریر هرگز نگفته است و در کلام حضرت ایشان هم قدرش را سر و

معلوم نیست آن کمالات نبوت بعد از حصول ولایت سه گانه اول پس عبور از اسما و صفات و
 ششون در اعتبارات و تنزهات و تقدیسات است و بعد از ترقی از اسم الظاهر و اسم الباطن
 است که در مکتوبات بیان طریق تفصیل مذکور است لیکن در ذات محبت بودن آن سخن است چگونه این
 معامله بذات صرف متعلق باشد و حال آنکه حضرت ایشان در همان مکتوب حقیقت کعبه و کعبه عبارت
 از سرفات عظمت است فوق کمالات نبوت نوشته اند و الاضایه در همان مکتوب مرتبه ذاتیه را فوق این
 کمالات ثابت کرده اند اینجا که گذارش فرموده اند که ذات الله در این وجود و عدم و مگر مکتوب آنجا
 باین عبارت صادر شد سوال مرتبه کمالات نبوت فوق مرتبه اسما و صفات و ششون اعتبارات
 پس تفوق حقیقت کعبه و انشال آن که اعتبار سجود و خجالت و آن لحظه است بر کمالات نبوت
 بجزئی است جواب این نوشتن تفصیل میخواهد انقدر بداند که مرتبه کمالات نبوت فوق آن اسما و صفات
 و ششون و اعتبارات است که در ولایت کبری و علیا ثابت اند **مشفق من** ازین دو مکتوب خطاب
 عوده الوثقی رضی الله عنه درین اسلامه و اخلاصه نیز محل مشکل نمیشود چرا که بعد از اقرار من بحسب اسما و صفات
 و بعد تمام ششون و اعتبارات ذاتیه که همان ذات است ملاحظه سبایات صفات و بعد از ترقی از
 تنزهات و تقدیسات نیست مگر مرتبه ذات محبت و آن کمالات نبوت است پس نفی کردن ذات
 محبت از آن مرتبه علیه همین محل اشکال است و معذرت اعتبار سجودیت و مهوریت و محبت
 و محبوبیت و دوستی چون و مانند آن از اعتبارات و شئونات که سابق در ولایت کبری و علیا
 پیش از کمالات نبوت گذشته بگونه صورت میدهند و هر حال جوابی که از اینها سخالات نفی نمیشد
 فقیر بدان ملهم شده خواه انا الهام غیبی باشد یا نتیجه قوت فکری آن همانست که بحدت سامی
 معروف من داشته بودم اگر آن حق و صواب است فمن الله سبحانه و تعالی و احسنه و اگر خطاست
 فمن نفسی المظلمة المدینه انما طیار اعتقاد کردن صاحبان همان صاحب نیست و تضرع غیبت

... محب و له و کما به نظر نیست حاشا و کلا و آنچه شاهد این از کلام حضرت مجید
 طلبیده بودند اگر شایان این در کلام آنحضرت علیه منزل میبود و من این جواب را نسبت بخود میکردم
 حکایت از کلام آنحضرت رضی الله عنه می نمودم **مهر بان من** در صورت اتحاد مولن قیامت
 در میان شیون و اعتبارات را مقدمه از کمالات نبوت متاخره صورت نمی بندد و باین تقریر که صفات
 و شئون ذات و اعتبارات که در مرتبه علم تقریر دارند در ولایت متجلی میشوند و ذات بحت که هم در مرتبه حضرت
 علم تقریر دارد در کمالات نبوت تجلی میشود اگر گفته شود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد اینهم صحیح
 و اگر فنی کرده شود گفته شود که بذات بحت تعلق ندارد و در ذات بحت بودن آن سخن است چنانچه حضرت
 عروه الوثقی و حضرت مجید و رضی الله عنهما فرمودند که ازین ماجرا در نهم نهمی که عقدا در شکار آمدیم
 بهام افتاد و بهرجهان بعد در ارا الوار ثم در ارا الوار ثم در ارا الوار ذات الله و ارا وجود و عدم است
 اینهم درست می نشیند که در کمالات نبوت فی الحقیقت ذات بحت نیست بلکه حصه صفات اعلم است که بذات
 بحت تعلق گرفته و از ان حاکم است و بعد حصول کمالات نبوت سیر که واقع میشود در مراتب صفات
 خارجیہ واقع میشود بلکه در صفات اضافیه خارجیہ مثل محبت و محبت و محبوبیت و تین و وجودی تین
 حی و مانندان و صفات ثنائیه تحقیقیه خارجیہ داخل دائره لائیس اند آنچه سیر قوی را گنجایش است
 اگر سیر شود سیر نظری میسر شود و ذات بحت هنوز در ارا الوار است که در ارا وجود و عدم و وجود و عدم
 هر چند از صفات کمال اند لیکن ذات او همانند و ارا اینهم است العجز عن درک ادراکها احکال لایمیر
 آنچه حضرت مجید و رضی الله عنه سفیر اند که این ذات بحت را باعتبار محبت است که محب بهمها
 مرتفع گشته بلکه باعتبار ثبوت غفلت و کبر یا است معنی این عبارت در عقل ناقص چنان میگردد
 که فن قلای از بنده انهم با من جل الوهیت و حجابها که در میان است از و جنس است که حصول
 سفیر یا صلوات الله علیه و سلم ان الله تعالی مسجون الف حجابا من نور و ظلمه حجابها ظلمه

حجاب غفلت است که ناشی است از کم ورت لطائف عشره انسانی و حجب از ذاتی عظمت و کبریا که
 نقاله و تقدیر چون لطائف عشره را سبع لطائف راجع میکنند بچنانچه عالم و قائل بنفس پس خبر
 حجاب حصه هر لطیفه از لطائف سبعه است فناء نفس در ولایت کبری و فناء لطائف عالم در ولایت
 صغری و کمال آن در دائره اولی از ولایت کبری و فناء نفس در ولایت کبری و علما و کمال آن
 در مقام کمالات نبوت و بهارت عناصر ثلثه در ولایت علما و معامله خاک کمالات نبوت تعلق
 وارد و چون سالک تا آبخار رسد تا حجب ظلمانی مرتفع گشته پس باقی ماندن سر او فانی غفلت
 و جلال در و کبریا حضرت مجدد در صنی الله عنه سیر نمایند بعضی از کمال مردان باشند که درون
 سر او فانی غفلت و کبریا لطیف الایها علیهم السلام ایشانرا با دهنند فاعول معهم با عذر لهم انهم انما هم
 این معامله مخصوص به بیت وحدانی انسانی است که از مجموع عالم خلق و عالم الهی ناشی گشته است
 درین مطن نیز رئیس عفر خاک است مشفق من از سیر افاقی و سیر انفسی و جذب و سلوک
 و خصوصیت جذب بقشند به و مجذوب سالک و سالک مجذوب استغفا فرموده بودند -

مشفقاً چون انسان حرکت از لطائف عالم امر و عالم خلق است و هر یک از ان سبب
 که درت از مولای خود با وجود اقربیت بعید و همچو گشته چون رحمت الهی تعاضدا کرده که آنها را ازین
 در طریق و این عوارض که درت را از آنها دور سازد و لهذا انبیا را فرستاد که مریات شان صفا
 الهی اند که در غفلت و کم ورت بدان شان تواند رسید چنانچه کسی که آفتاب محاذی و مربی او
 باشد غفلت را در معامله آفتاب چه یارالهند انبیا بدو وجه اندا که درات انسانی کردند کی آنکه
 اعمال صالحه آموختند چون اعمال بیشتر بخواج و عناصر تعلق دارند لهذا از امتیازان اعمال
 صالحه تصفی نفس و عناصر مست میدهد این را سلوک میگویند که سی بنده همان دخل دارد و دوم
 آنکه انبیا را که صفات اند لهذا در ذات ایشان حق تعالی تاثیر و ادهم که از محبت و مصاحبت

ایشان بے اختیار از لطافت محبان و مصاحبان شان که درات و حجب بر طرف میشوند
چنانچه در مقابل آفتاب بے اختیار حرارت و نور دست میدهند چون که درات حجب بر طرف
میشوند وصل بچون دست و در این راه جذب میگویند باز صحابه کرام چون کلمات ظاهری و
باطنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم بهره ور شدند در رنگ پنجه برآمدند و در هدایت خلق نیابت آن
صلی الله علیه و سلم نمودند و از صحابه این علوم و انوار تو را بعد قرن و امانت بوساطت میرسد
پس سلوک عبادت است از ایاتان ریاضات باوقی ارشاد پیر کامل کمال که او را بوساطت از رسول
کریم بابی واسطه رسیده و این منتج تزکیه لطائف عالم است و طرق صوفیه چشتیه و قادریه
و غیر هم سلوک را بر جذب مقدم میکنند و مرید را اول بر ریاضات اربعینات و امثال آن اکت
سفر نمایند تا به صحبت پیر کامل هم در ریاضات شان میباشند اگر نه فقط ریاضت چه کار میکند
ببرکت شان ریاضات نفس و عناصر مرید را مصفا میکند و مرید طهارت نفس و عناصر خود را برود
از خود در عالم مثال مشاهد میکند مثل ستاره یا بلال یا ماه ناقص یا بر کامل یا شمس و دیدن
انوار پیر مرید را بشارت فنا و تصفیه نفس و عناصر مرید در این سلوک است و این سیر را سیر آفاقی
میگویند که خارج از خود و آفاق میبیند بعد پیر کامل کمال توجه بکمال میبرد که دران مرید را هیچ
عمل نمی باید بپرکت توجه و لطافت عالم امر و لوازم حقیقت ربی کرده در اصول و فروع فانی میشوند
و تزکیه لطائف عالم امر و قلوب هم یک از ان در اصول شان دست میدهند و این سیر انفسی
میگویند و این جذب است و مرید که این چنین تربیت کرده شود و در اسالک مذهب میگویند
و درین سیر جذبی آنچه مرید میبیند از استازة ربی و وصول باصل و فنا همه و لطافت
خود و خود می بیند لهذا این را سیر انفسی میگویند و حضرت خواجہ نقشبند رضی الله عنہ از جناب الهی طلب
کردند که راهی عارفان باید که تربی طریق باشد و البته موصل باشد لهذا حق تعالی حضرت خواجہ

ف
منج
سیر

ف
سیر
منج
سیر

رضی الله عنه را بتقدیم جذب بر سلوک الهام نموده چنانچه حضرت محمد و رضی الله عنه در مکتوبات
 طریقه فرموده که در طریقه نقشبندی اعتبار از سیر قلب بوده که از عالم امرست بخلاف سایر طرق
 مشائخ کرام که شروع در تزکیه نفس می نمایند و تعلیم قلوب سفیر نمایند و بعد از آن بعالَم خود آیند
 و الی ما یشاء الله تا بخارج عروج می نمایند از اینجاست که نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران
 اندران یافته است و این طریقه اقرب طرق گشته چه حصول تزکیه و تعلیم در ضمن این سیر ایشان را
 بوجه احسن میسر شده است و مسافت کوتاه گشته لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را مقصد اصیل
 دانسته اند و بیکار و مستزده اند بلکه مضروب و مصلوب بقیس نموده اند زیرا که ساکنان طرق
 دیگر بتقدیم تزکیه بر ایمانات شاقه و مجاهدات شدید و قطع با دویه صورت عالم خلق نموده چون
 شروع در سیر عالم فرمایند و در انجذاب قلبی و اتمه از روحی اقتضایست که باین انجذاب
 قناعت کنند و بچون آن عالم از بچون حقیقی باز دارد و در نیام ساکنان گفته که سیال روح را انجذابی
 پرستیدم بخلاف بزرگان این طریقه علیه که شروع از مقام جذب می نمایند و بعد از آن از ترقیات می نمایند
 الله از در حق ایشان در رنگ ریاضات و مجاهدات ست الی آخر کلامه رضی الله عنین جماعه را
 که جذب بر سلوک مقدم میکنند مجذب ساکن میگویند و بعضی در ضمن جذب سلوک میکنند
 یعنی مجذبیه که اینها جذب و سلوک با هم خلط کرده اند اینجا محل آن عبودت شده که در بیان مقامات
 طریقه واقع شده که مجذبیه با هم خلط کرده اند و الله اعلم چنانچه ذکر نفی و اثبات بحسب نفس و فکر
 ساقی نفی و اثبات در مقام دلایات و تکلاوت قرآن و نماز نافله در مقام کمالات و در حق انجماست
 سلوکست حاصل آنکه مصوفیان طریقه نقشبندی مجذب ساکن اند که جذب را که عبارت است
 از بهکاشتن هر چه هست خود را بر ترقی مرید مقدم کرده اند بر سلوک که عبارتست از ریاضات و
 فائده سلوک غیر از تصفیه عناصر و تزکیه نفس و یگرنیت و در عالم سلوک را تاثیر نیست مصوفیان

دیگر طرق سالک مجذوب اند که سلوک معتمد کرده اند بر جذب و فائده جذب ترقی مرتبت از حقیقت
 امکان تا بطاقت عالم در اصول خود فانی شوند و از آن ترقی کرده باصول آن و اصول اصل
 آن رسند سیر عالم خلق که سلوک مربوط است سیر انانی است و سیر عالم که بجز متعلق است سیر نفسی
 و سیر صوفی را از حقیقت امکان تا دایره ولایت صغری سیر الی الله میگویند و سیر که در دایره ولایت
 است آنرا سیر فی الله میگویند و اما میکده در عرف هست و چون نزول میکند آنرا سیرین الله الله
 میگویند و عروج عبارت است از استغراق صوفی در مشاهده ذات و صفات عالیات و تقطع
 از خلق و نزول عبارت است از توجه بسوی خلق برای تکمیل دارشاد حضرت مجدد میفرمایند که اگر
 گمان برده اند که در ولایت روحی است و در نبوت روحی و از اینجا توهم کرده اند که ولایت افضل
 از نبوت و حق آنست که هر کلام را از ولایت نبوت عروجی است و هر طبعی در عروج هر دور دارد
 بجای است و در مهبوط هر دور از مهبوط غایت مافی الباب در مرتبه مهبوط نبوت بکلیه روح و خلق است
 و در مهبوط ولایت بکلیه روح نیست باطنش بجای است و ظاهرش بخلق حسرتش نیست که مصداق
 ولایت مقامات عروج را تا تمام کرده نزول کرده است لاجرم نگهانی فوق و استغناء دست و مصداق
 نبوت مقامات عروج را تا تمام کرده مهبوط فرموده است لهذا بکلیه خود متوجه بدعوت خلق نیست
 بحدی طبع علافا فایده فان هذه المعونة الشریفة عالم بیگانه احد - فنا نفس و طرق دیگر نشان
 سلوک و ریاضات پیش از فنا ر قلب حاصل میکنند و در طریقه فنا نقشند بعد فنا طلب
 چرا که اینجا سلوک بعد از جذب است و از کلام حضرت مجدد در معنی الله عنده معلوم میشود که آنچه از سلوک
 ریاضات دست میدهد مصوبت فنا نفس است حقیقت فنا نفس در ولایت کبری و کمال آن
 و فنا غصه در کمالات نبوت است -

مکتوب چهارم پیش شیخ محمد قاضی کرانه در بیان علم حضور محسوس

سیر الی الله
 سیر فی الله

و فو اند و مگر بسم الله الرحمن الرحيم نحمدہ والصلوة والسلام علی رسولہ محمد
واصحابہ اجمعین - شریعت و فضیلت پناہ مہربان و در شان سلمہ ربہ بعد از سلام منشا السلام
واضح باد کہ خط ساسی در استفسار چند مسئلہ رسید جواب آن انچه در عقل ناقص گذشتہ بود کہ
اصفا فرماید کہ علم دو قسم است علم حضوری و علم حصولی - علم حصولی عبارتست از حصول
صورۃ اشیائی فی العقل یا صورت حاصلہ و بنا بر این علم و منشاء آن بر مشاعر و حواس است
نفس ناطقہ محسوسات را بتوسط حواس ادراک میکند و از جزئیات کلیات را انتزاع مینماید
بہر رسانیدہ از صفوی و کبری نیلچ برمی آرد پس منشا مابین علم بر مشاعر و حواس است و انچه علم
بمفہمات بتوسط سمع حاصل میشود بیشتر از ان معنی بر قیاس شاہد بر غائبہ است مثلاً عبارات
و اشخاص کہ و بعد از ادراک از اسمع اوضاع و کیفیات آن مشاہد اوضاع و کیفیاتی کہ مشاہد
کرده است دانستہ در مییابد حکم بحکم من قبض آن میکند و لہذا اعتقالات در دنیا لذات و آلام
آفریدہ و نمود لذات و آلام آخری گردانید تا از مشاہدہ ظہر قیاس کردہ جنبہ دنا را دریابد
و خوف و طمع بہر رسانیدہ امتثال او امر و انہما از سنای ہیجا آند حاصل این کلام آنکہ علم
حصولی منحصرست بر انچه محسوس باشد یا محسوس مثل باشد یا منتزع و متغفا و از محسوسات
و لہذا روح را کہ از ممکنات و مخلوقات است بعلم حصول نتوان دریافت قال اللہ تعالیٰ
و یسئلونک عن السروح قل الروح من امر ربی و ہذا اوتی تصور العلم لا لقلیلا
آرے علم حضوری بر روح متعلق مے شود پس باید دانست کہ چون علم حصولی روح را با کمال
در نمی یابد ذات و صفات بار متعلی را چگونہ در مابہ کی چون و چگونہ است و بے شبہ و بے
ہر چند اسما و صفات الہی از قرآن و حدیث دریافتہ مے شود و لیکن کمثال ہرگز نتوان دانست
چرا کہ سمع مخلوقات عبارتست از قولی کہ حق تعالیٰ در صلیح میرساند نفس ناطقہ بان قدر

استماع میکند چنانچه بصر از خروج خطوط شعاعی از جسم و وصول آن بمبصر محسوس جمیع صفات
 او صفات الهی را با صفات ممکنات غیر از اشتراک اسمی مشارکتی نیست و مشاهیدی در کتب معتبره
 پس چنانچه مستقلا بجهان ذاتی چون و مثیل است چنانچه صفات او در مثل اندک نیست بلکه
 صفاتی ذاتی ذاتی و ذاتی الصفات و لهذا در اسم الهی توقیف شرط است بهر اسم و صفت که حق تعالی
 خود را وصف کرده و تشبیه فرموده و بهر اسم اگر چه در لغت معنی همان اسم باشد اطلاق روا نیست
 ازین بیان واضح گشت که معرفت حق تعالی و ذات او و صفات او و علم حصولی ممکن نیست حصول
 صوره اشقی و قدح ممکن باشد که آن شی را صورت باشد پس فلیس معرفت حق سبحانه تعالی بکلیه علم حصولی
 یا علمی دیگر که فوق علم حصولی باشد جائز نگاید واقع است حق تعالی بعلوم حصولی درک نمیشود اما
 درک آن ادراک بهم علم حصولی نیست و لهذا صریح اکبر معنی الله تعالی عنه فرموده العجز
 عن درک الادرک و چون درک آن ادراک نباشد لغیر و بحسب ازان محال است
 و ممنوع و لهذا علی مرتضی رحمه فرموده البحث عن سرائد الاشتراک ای برادریدانید
 که علم ظاهر عبارت است از علم حصولی که مستفاد است از قرآن و حدیث و آن حکمت بشری است
 و احکام از عبادات و معاملات و علم است بمبدل و معاد و علم توحید باری تعالی با انصاف او
 بصفات کمال و شمه او و انقض و زوال بوجهی که علم حصولی بدان متعلق توان شد و واجب است
 در نیامان غمان داری و توقف قال الله تعالی منه آیات محکمات هن اهل الکتاب
 و آخر متشابهات فاما اللدین فی قلوبهم نلیغ فیتبعو ما تشابه منه ای
 الفتنه و ابتغاه تا و یله و ما یعلم تا و یله لا اله الا الله و الا سحر فی العلم
 آینه کل من همد بناسه را سخنان فی العلم در نیامان همین قدر است که بگویند که آنچه
 مراد خداست حق است و در آن گفتگو نکنند محتلا بهر داده الرحمن علی العرش است

وید الله فوقنا اید الله واینها تو آفند ووجه باید دانست که مراد ظاهر کونست است واید و وجه بر اینست
 نیست بلکه کیفیت سمع و بصیرت علی و علم و کلام و غیره باینرا وضع نیست ایمان باید آورد و تکلم
 در کند آن نباید کرد و همچنین آنچه قرآن و حدیث بر این طریقت است از عذاب قبر و وزن اعمال و طریقت
 و غیره که در عقل و گنجایش نکند ایمان باید آورد و در دریافت کیفیت آن نباید کوشید
 نه هر جا که مرکب توان تا سخن بچکه جا سپهر باید انداختن ۲ فرقه نام باطله مجسبه و قدیر
 و غیره چون پیروی عقل و پیروی متشابهات کردند در ورطه ضلالت رفتند از قرآن نبات
 نکته غلطکم دانستیم ازین معلوم میشود که خالق افعال عباد خداست و با وجود آن آسمان
 عمل به نبندگان فرموده ایمان بآن باید آورد و باید گفت از حجب و لا تقویض دل امر بین
 امر بین جبر و تقدیر پیروی عقل کرده در ورطه ظلمات افتادند این بحث از علم ظاهر رفت
 اکنون علم باطن چیست بیان کرده میشود ای برادر حق تعالی میفرماید که میبخش
 اقرب الیه فی حیل از هر چه بخواهی اقرب الیه منکم آیات دلالت دارند که حق تعالی
 در مخلوقات قریب ترست از آنها با آنها پس ایمان باید آورد که حق تعالی اقرب است با خلق و اقرب
 او با خلق از قریب مکانی است که مستلزم جسم است بلکه اقربیت به کیف که عقل را بدانند
 این اقربیت عامست موسی و کافران شرک اند و یک قرب و اقربیت دیگرست که مخصوص
 بخواص نبندگان خدا قال الله تعالی ان رحمته الله قریب من المحسنین و در حدیث
 صحیح قدسی آمده لایزال عیدی یتقرب الی بالتواضع حتی لحبه فانما حبه
 کنند سمع الذی یسمع به و بصیر الذی یبصر الحدیث این اقربیت را
 در مراتب غیر تنهاییست چنانچه لایزال بران دلالت دارد قال الله تعالی وان الله
 لمع المحسنین و قال موسی ان معی لی سیدین و قال محمد صلو الله علیه و سلم

ف
علم لدنی و عرفانی

کلا تخزن ان الله معنا این سمیت و اقربیت را در مطلق و ولایت خوانند و این ولایت
که عبارت از اقربیت بر کیفیت است متلزم علم حضوری است که بذات و صفات الهی متعلق
باشد و آنرا علم باطن و علم لدنی و عرفان گفته میشود و جداست از علم آنچه چون شخص را بذات خود
علم حضوریست که محتاج حصول صورت نیست و هیچگاه در آن غفلت را راه نیست بخلاف علم
حصولی که دائمی نباشد و غفلت از لوازم اوست پس سخن تمایز و صفات او که اقرب اند از
دیو بوی البته علم حضوری متعلق باشد -

سوال اگر اقربیت متلزم علم حضوری باشد پس کفار هم در اقربیت عامه شریک اند گویا
اقربیت خاصه روح و اندیشه باید که آنها را هم علم حضوری باشد - **جواب** زنگ شرک و معاصی
مانع علم حضوری اوست که او با وجود اقربیت حق در حجاب غفلت از حق بعبودیت حقیقتی میفرماید
فبعد المقوم الظالمین مولوی روم میفرماید روتورنخارا زرخ پاک کن و بعد از آن
آن نور را اورا کن - **سوال** اسباب حصول ولایت و علم لدنی چیست -

ف
فضایل و عیوب

جواب ولایت که عبارت از قرب و معیت است خرم محبت است قال رسول الله صلوات الله علیه و سلم
المراء مع من احب متفق علیه و محبت از دو چیز بدست می آید یکی اجتناب که آنرا در مطلق صوفیه
جذب گویند یعنی محبت و کشش از جانب حق خواه بلا واسطه چنانچه انبیا را باشد یا بواسطه تاثیر نفس
شیخ کامل که اعمی پیغمبر و نائب پیغمبر باشد و دوم انابت که آنرا سلوک گویند یعنی زهد و ریت و قولی
الله یحبنی الیه منشی و میدی الیه من یحب و دلیل است بر هر دو طریق جذب و سلوک فضل
صحابه بر سایر امت و دلیل است بر آنکه محبت شیخ کامل که اعمی پیغمبر و نائب پیغمبر است و قولی
و سلم اتبعونی یحبکم الله و قولی تمایز که لایزال عبدی یتقرب الی بالنوافل
حتی احبته دلیل است بر آنکه اتباع رسول و نوافل موجب محبت است و دلیل بر قرب و غایت از آنست

ف
از تائب و گناه

صحبت و صرف بهمت شیخ کامل مکمل و اعمال صالحه و افاق سنجیدن شیخ حصول ولایت میشود

سوال فائده که ترتیب بر حصول ولایت و علم لدنی باشد چیست - **جواب**

قرب الهی و تعلق علم حضوری و دائمی بمراتب ذات و صفات اعلیٰ فوائد است و دیگر فائده آنست
که اعمال صالحه و تعلق سنت بواجب و اختیار مرغوب طبیعت او شود و مکررات شرعی باطنی بکمال طبعیت
گردد و کلفت تکلیفات شرعی او ساقط گردد و حق تعالی در حق صحابه میفرماید و لکن الله
حبیب الیکم ایمان و زینة فی قلوبکم و کرم الیکم الکفر و الفسوق و العصیان
اولئک هم الراشدون فضلا من الله و نعمته رسول الله فرمود صلوات الله علیه
لا یومن احدکم حتی یدکون هوا یتبع لما جئت به و دیگر فائده آنست که ثواب اعمال در
زیاده باشد و در کم است نماز او بهتر از هزار بار کعبه و دیگران باشند رسول صلوات الله علیه و علم مرده حق
صحابه بوان احدکم الفقه مثل احد فیه یا ابا بکر مداخله هر دو که نصف یعنی اگر در یک
مثل جبل باشد زودتر راه نهد از هر یک نماید زودتر در ثواب یک سیر یا نیم سیر غلظت که از انصاف راه
خدا داده باشد از این بیان واضح شد که در ظاهر بشریعت و باطن تقاضا و ملازمت هر قدر که
شخص در استقامت بر شریعت کوشش نماید و مراتب قرب و علم باطن افزاید و هر قدر که در مراتب
قرب افزاید زیادت استقامت بر شریعت حاصل آید پس معلوم شد که آنچه جهال میگویند
که علم باطن با علم ظاهر مخالفت دارد باطل و غلط است ان اولیاء الله الا المنقون و لکن
آنکه خود را لا یحکمون **سوال** از تقریر سابق ظاهر شد که علم باطن علم حضوری است
در بیان و تقریر نمی آید که آن فرع علم حصولی است و حال است در قیل و قال نمی آید نیست
این مدعیان و طلبش بجنبانند و آنرا که خبر شد خبرش باز نیاید پس جماعت اولیاء الله
که از حال و مقام خود خبر داده اند و از مراتب عروج و قرب و دوز و تدلی گفتگو کرده اند و دیگران

مثل فصوص و فتوحات تصنیفات کرده اند اینهاست جواب اینهمه گفتگو از علم حصولیت
نه حضوری و بنیادین علوم بر کشف است و کشف عبارتست از مطالعه عالم مثال -

بدان ای برادر که مثل دیگرست و مثال دیگر مثل عبارتست از آنکه دو چیز از یک جنس باشند
و این در بار متعلق و صفات او محالست و مثال عبارتست از آنچه بیان مراد کند بآنچه متعلق
چنانکه گفته شود که پادشاه مثل آفتاب است که عالم از او روشن میشود حال آنکه هر دو از یک جنس نیستند
پس باید دانست که در عالم مثال از ما واجب تا ممکن مادی مجرد هر یک مثل می شود علی السلام ساکنی
و ساکنی بارش شخصی را که صورت گاو و گاو را غر و گاو را غریزه بخواب دیده نشان داده بود و در سل

که هر جمعی مدینه را بصورت زنی سیاه رو دیده که از مدینه بجهت رفته در مصفا را بصورت مرد خوشرو و در
پس رفتیکه حقیقته بخوابد که مرتبه قرب و ترقی در آن بر یک از دوستان خود سکنف سازد و او را در
مثال صورت مثالی مرتبه از مراتب ظلال یا صفات یا ذات بنماید و صوفی سینه بیند که صورت مثالی
از جامی خود میسکند تا وقتیکه از دایره امکان خالی شده بدایره ظلال صفات میرسد و خود را
بطرفه از ظلال رسیده می بیند که در آن ظل داخل شده بعد از آن می بیند که هرگز آن ظل میشود و خود را
در آن فانی و بوجود آن ظل باقی می بیند بعد از آن در ظل ترقی میکند و باصل آن میرسد و در آن

فانی و باقی میشود همچنین در ظلال مادی بسیار صفات و اسامی بسیار فناء و بقا حاصل میکنند ازین حال
مولوی روم خبر میدهد سمیت هفت صد مقادیر و قالب دیده ام بهر چه جزیره باران و تپه ام
در چنین حال صوفی را تمییز میشود که وجود من و وجود سائر ممکنات خیال محض بوده است موجود حقیقی
سوا از ذات حقیقته نیست پس یکبار ازین جماعت در غلبه محبت در سکر دوستی میگوید با ناخن
و سبحانی ما اعظم شانی و هر که ازین جماعه با وجود غلبه محبت از سته حوصله مثل منیر بران در محو است
میداند که بنده بنده است و خدا خداست و آنچه نمی بینم صورت مثالی است که در عالم خیال می بینم

مستور
مثالی

۱۷
 جواب اندر کرمش ششتر شد. فرق اول اصحاب وحدت وجودند و فرقی ثانی
 اصحاب وحدت شهود کسی از هندگی پرسید که مفسر و طالع الهی گفتند و بازید بطعامی سبحانی
 اعظم شانی گفته و سید المرسلین ماعبدالخالص حق عبدالحق فرموده این تفاوت از کجاست
 آن بزرگ جواب داد که حوصله مضمور و بازید مثل کوزه بود که در اندک آب از خود رفته و حوصله سرشته
 مثل دریا محیط بود با وجود و فوراً در مقام عبودیت ممکن ماند و دل من مزید گویان طالب
 شد رب زدنی علما سوال از کس باولیا الله اکثر کلمات سر زده که ظاهر شرع مخالف است
 در حق آن کلمات و در حق آن بزرگان چه اعتقاد باید کرد - جواب اگر ممکن باشد آن کلمات
 را تا دلیل کرده بطل صحیح فردو باید آورد و اگر ممکن نباشد و صاحب آن مقال از اهل سلاست
 او را معذور باید داشت کلام السکامری بطوی و کایدی سوکو میفرماید مثنوی
 چون پری غالب شود بر آدمی و مورد ادم و وصف مردمی به در پری این حال از این قافله
 بود پس پری را کرد کاری چون بود و اگر صاحب مقال از اهل محبت بر قصور فهم
 خود حمل باید کرد چنانچه در کلام الله و کلام رسولی تشابهات اند همچنین در کلام اولیا الله
 هم تشابهات اند که عقل از ادراک آن قاصرست و چون دائره عبارت تنگست و الفاظ
 در مقابل معانی که در اذهان عوام میتوان گنجید موضوع گشته و آن معنی که بر اولیا مکشوف
 میشود برای آنها الفاظ موضوع نیستند ناچار با استعارات و مجازات تکلم میفرمایند و قرائن
 عوام نیستند ناچار سبحانی آن پی نمی برند مگر کس که از ان معنی آشنائی دارد و بعد از آن پی می برد همان آنکه
 انکار اولیا الله نباید کرد و از غیرت الهی که در حق دوستان اوست باید ترسید که در حدیث قدسی
 آمده من عادی لی ولیا فقد بادرنی بالحقاریه و شمنی باولیا دشمنی کردن است با خدا
 لیکن بر کلمات شان که مخالف شرع باشد اعتقاد نباید کرد و حضرت شیخ الاسلام علیه السلام

هراتی قدس ه سغیر باید الهی اولیاء خود را چه آفریدی که ظاهرشان ستم قاتل مست و باطنشان
 تریان نافع هر که بر ظاهرشان سجد بخت ابدی گرفتار شد و هر که باطنشان پی برد چنان
 ابدی یافت الهی اولیاء خود را چه آفریدی که هر که آنها را شناخت ثایافت و هر که آنها را شناخت
 ترایافت سوگو دوم سغیر باید منشوی کارها کار قابس از خود بگیر که چه باید در نوشتن
 غیر و شیر و در نیاید حال بخت هیچ خام به پس سخن کوتاه باید و السلام و حضرت
 میوم ربانی قطب صداتی محمد و الف ثانی رضی الله تعالی عنه در حق شیخ اکبر محی الدین عربی
 قدس سره فرموده که من شیخ در خطرست و معتقد کلمات شطیبه شیخ نیز در خطر شیخ را از انکار بولیا
 الله باید دانست و کلمات شطیبه شیخ را بر ظاهر آن فرود نیاید آورد طریق اسلام نیست -

نوشته بودند که در تفسیر قوله تعالی نه دنا فتدلی فکان قاب قوسین ادا
 اهل سنت و جماعت را اختلاف است صوفیه بر قرب جفتا تعالی عمل میکنند و بیشتر از ان قرب جبرئیل
 محمد خیزد جبرائیل حکیم تحقیق این امر بنویسند صاحب من باعتبار روایات حدیث و هم با
 عربیت قرب جفتا تعالی این آیه فهمیدن نزد فقیر راجع ترست اما باعتبار حدیث پس لغوی فهمیده
 مفسران اصحاب حدیث روایت میکنند از انس بن مالک ابن عباس که رئیس مفسران است
 و از غیرشان من السلف قالوا انا اسبحار رب العزة فتدلی حتی کان منه صلوات الله علیه و سلم
 قاب قوسین ادا و فی اگر چه عائشہ رضی الله عنها و بعضی مفسران این آیه را حل میکنند بر قرب
 جبرئیل و مثلاً قول این جامع نیست مگر استبعاد و فرود تدلی و استبعاد و در ذات حق سبحانه تعالی کان
 چیز را از خاص جسم است و این استبعاد و بیجا است لغزله تعالی منه آیات حکیمات همین است
 و آخر متشابهات در قرآن انجمن متشابهات بسیار اند الوحق علی المرأش استحق
 و بقی وجه ربك و ید الله فوق ایدیهم و یا تبهم الله فی ظلم من الغمام

ف
 فی حدیث جبرئیل
 فی حدیث جبرئیل

پس چه این آیه را هم افغان قبیل نمیدارند که تا و بگفتند که قائل میشوند و اما من جهة المرتبه پس
 بجهت آنکه سوق کلام آنست که احتمال میسر یابد و ما بنطق عرف الهوی ان هوی لا حی یوحی
 علمه شد بد القوی دومه فاستوی و هو بلا فحی الا بعد ثقه دناختد لے
 فکیان قاب قوسین اودانی فاوحی الی عبده ما وحی جمله علمه شد بد القوی صفت ست
 بعد صفت وحی را چه همه وحی توسط جبرئیل نیست بلکه بعضی توسط جبرئیل بود و بعضی در توسط
 جبرئیل پس اگر نشد یقوی جبرئیل مراد باشد بهر فرد وحی شد یا القوی صادق نباید و نیز قول لغا
 فاوحی الی عبده ما وحی صریح است که مراد از شد بد القوی حق سبحانه است نه جبرئیل والا
 انتشار صاهر لازم آید و آن در کلام فصحی مستلزم نیز و نو و تدلی جبرئیل موجب کمال رسول کیم
 نمیشود که پیغمبر از جبرئیل افضل بود و نیز هر کس که از نو و تدلی جبرئیل مراد داشته پس گو یا این
 آیه نزاد و حکایت ازان واقع است که رسول کریم جبرئیل را بر صورت اصلی او بخش صد پر
 جبرئیل عرفات دیده بود و آن واقع حالی است بجهان هو الا وحی یوحی ربط ندارد و حال آنکه جبرئیل تدلی
 فتدلی که مسطور است بر جمله علمه شد بد القوی بسبب عطف صفت وحی نمیشود و شد
 پس ظاهر شد که مراد از نو و تدلی قرب حق است چون مولوی دروم میفرماید **بیت**
 انصالی بکلیف ذی قیاس است رب الناس با با جان ناس به نوشته بودند
 که صوفیه اذا لزلت الارض من الالهات را بر نفس انسان فرود می آورند و کردید صمد بکشی
 فصحی ای جعون و البوم نختهم علی افوا هم و نکلما ابدا بهم و تشهد ارجلهم
 با کا و با یکسبون و حق منتیان میگویند حال آنکه در حق کفارت صاحب بن
 این گفتگو از من اعتبار است نه تفسیر قرآن تفسیر قرآن همان است که مفسران گفته اند بر من
 اعتبار اعتراض نیست فرود شده بنا از عرب گفت اخبار عشره بدر هم صوفی شنیده و از پیش

چون نبوت آمد و مردم از او پرسیدند گفت اذاکان انبار عشره بدرهم کیف الشراء و شک
 نیست که چنانچه بر کفار صادق است که صد بیکه عسی بن الحق فهمه که ای جعون عن ابائکم
 منشیان از غریق صمم بکم عی اند فهم لایرجعون عند تعالی الی غیره چنانچه اعضا کلمه بآنها شهادت
 خواهند داد که موجب تعذیب آنها خواهد بود و اعضا مومنان برای آنها شهادت خواهند داد که موجب
 حکم بکم آنها باشد رسول کریم فرمود که تسبیح و تهلیل بعد انا مل بخوانید فان من سئل استغفان یوم
 القیامه نوشتنه بود و در کتابان میگویند ایمان کلا یزید و لا ینقص و در حدیث آمده
 ایمان تسم و سبعون مشعب افضلها قول لا اله الا الله و لا ندانها الا طاعة الهی
 عن الطریق تطبیق در آن چگونه باشد صاحب مس چون رسول کریم ایمان را تفسیر
 کرده بقوله علیه السلام ان تؤمن بالله و ملکک و کتبه و رسله و الیوم و الاخره و فی من
 بالهدی و خیر و مشرک و نیز از احادیث بآثار باجماع ثابت شده که اعمال داخل ایمان نیست
 بمعنی آنکه اگر شخصی ایمان دارد و اعمال صالحه ندارد و مرتکب کبایرت انجام اوم بهشت است لهذا
 ابو حنیفه رحمه الله گفته ایمان کلا یزید و لا ینقص یعنی نفس ایمان که عبارت است از اقرار بالائمان
 و اعتقاد بجزم قلب در آن زیادت و نقصان مشروط است چرا که در اعتقاد اگر نوعی و شک است
 ایمان نیست و اگر یرب و شک نیست جرم است ایمان است بن حصر و درست بن لافضی و الاثبات
 پس در آن زیادت و نقصان مانع از نبوت نیست لیکن چون از احادیث کثیره و از آیات قرآن زیادت
 ایمان و نقصان مفهوم میشود قال الله تعالی الذین آمنوا زادتهم ایمانا و از داد ایمان را
 ایمانهم و ان الله لا یضیع ایمانکم و نحو ذلک لهذا فی حصره الله اکثر معنی میگویند که ایمان
 یزید و ینقص چنانچه امام بخاری رحمه الله و صحیح خود با ایمان یزید و ینقص نوشته است لیکن نزد
 فقیر این نزاع را با تراسی است لافضی چرا که فقط اقرار باللسان و تصدیق بالقلب نزد فقیرین است

ف
 فی
 فی

از غلو فی النار و سبب دخول جنت و بعد التعذیب و زیادت نورانیت هدیایان و کثرت ثمرات شربت
مرتب شدن بران با اتفاق از ایمان او امر و اجتناب مناهایست پس تزلزل عقلی بشد و صوفیه علیه
میگویند که ایمان را صورت است و حقیقت صورت ایمان همین اقرار است و تصدیق با قلب و حلیا و
احمال و صامحه است و اجتناب از مکروهات شرعی و از فضول مباهات و حقیقت ایمان تصدیق با ایمان
و اطمینان نفس است و دلیل بر تصدیق و اطمینان نفس آنست که مقتضای شریعت مقتضای طبیعت
حقن بصری را که سر سلسله صوفیه گرامست گفته که اگر شخصی را یقین باشد که درین سوراخ آرد
پس محالست که آن شخص در آن سوراخ انگشت گذارد و اگر شخص انگشت در سوراخی نهاده پس معلوم
که او را بر جود آن سوراخ یقین نیست پس معلوم شد که هر گناه کبیره میکند او را بر وعیدات
شرع یقین کلی نیست و هرگز بر وعیدات شرع یقین نیست کافر است ایمان ندارد و چون از وعیدان
در یافته میشود که با وجودی که بفضل الهی بر شریعت و صدق رسول یقین قلبی است و معجزه اصدور معصیت میشود
پس از اینجا دیکه گفته میشود که کفر باقی است آن نفس است که کافره است با سوهر خدای سمانه
بفضل عظیم خود اقرار زبان و تصدیق قلب بر او و دخول بهشت و عذاب و دوزخ مقرر فرموده و استیقام
قبول نموده لیکن ایمان نفس هم مطلوب است و ایمان مراتب قرب منوط قال الله تعالی یا ایها الذین
آمَنوا اتقوا الله و رسول الله ازین آیه مستفاد میشود که بعد ایمان ایمان دیگر مطلوبست پس ایمان افضل
ایمان قلب است و ایمان ثانی ایمان نفس و قال سبحانه یا ایها النفس اللطیفه اتقوا الله
یعنی من غیره سراضیه یعنی کل الامار و مرضیه فاعض فی عبادی یعنی فی الذین قال الله تعالی
نهیهم لا یلبس ان عباد الله لیس لاو علیهم سلطان و ادخل جنتی شاید که کفر او ازین
جنت باشد که در حدیث آمده ان فی الجنة حنة لیس فیها حور و کافح و یجلی فیها ربنا
صالحا چون نفس ایمان آورد اسلام از شیطان مادی آید زائل نفس از کبر و حد و حقد بر طرف از حقا

پاک گردد و اگر محاسب بر زائل نفس باقیست قال الله تعالی ان متبدا واما فی انفسکم و
یخاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء و در حدیث وارد شده و اجماع است
بر آن است که ماصی که سجرات قلوب دارد و از اراده کردن حساب و عذاب نشود و تا که صد و آن عمل
نشد و از اراده کردن طاعت ثواب یابد و از عمل کردن آن ده چند ثواب یابد پس مراد از ناخنخوهِ فی
انفسکم درین آیه زائل نفس است و الله اعلم اسی بر او رایان آورد نفس بدون توجیه شیخ کامل
کمال صورت نمید و مولوی عدم میفرماید بصیبت نفس انگشته بنیر از نعل پیریه و اسن آن نفس کش را
سخت گیرند نوشته بود و مذکر صوفیه میگویند که اگر لا اله الا الله بطور صوفیه گفته شود در عاقبت
سودمند خواهد بود صاحب من کسی که گریبان منی گفته باشد که سلفاً سودمند نخواهد شد پس غلط گفته
بلکه این قول کفر لاند چرا که اگر باین معنی گفته باشد که آنچه صوفیه آنرا سود میدهد و خود میدانند ازین محدود و غلبه
پس گنجایش دارد ایمان مجازی بر آن دخل حجت است و ایمان حقیقی بر او وصول بجای حجت فاینها
من ذلک لیکن ایمان مجازی هم باطلیه اعمال صالحه اگر در گور برده شود ضمیمت است به هنیئاً لک
النیریم فیها و و لعلنا شئ السکین یا متجمع و بصیبت آسمان نسبت برش آمد فرد و و و و
بسن عالیت پیش خاک بود و

مکتوب پنجم شیخ محمد قاضی مذکور بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و الصلوة
علی رسول - نوشته بود و مذکر بعضی کلان صوفی اهل شرع کفیه صوفیه میکنند چنانچه مولوی
عدم میفرماید مشنوی چونکه میرنگی اسیر سنگ شد و موسی با موسی در جنگ شد و چون به برنگی
پس کان داشتی و موسی و فرعون دارند آشتی و و همچنین مولوی عبدالرحمن جامی میفرماید
سهایه و هشتین هر چهار است و در دلق گدا و اطلس شه به است و و همچنین چایه اعتقاد باید کرد
مهربان من مردم که کفیه میکنند و بر مراد قائل اطلاع یافت لب بطعن میکنند چنانچه اولاد

قائل را باید فهمید بعد از آن حکم باید کرد و نخستین مقالات مبنی بر وحدت وجود است که همه دست میگیرند هم
 از دست و در آنجن فرق تنها شایع جمع باشد همه است شرم باشد همه است با نفعی نمیگویند
 که باید همه خداست و عموماً هم خداست نفوذ باشد نهاده با نفعی که حق تعالی بزرگوار علی است و شایع
 ممکنات افراد و اندان هر دو قول کفر صریح است و انکار وجود حق تعالی نفوذ باشد نهاده بعضی هم
 کلام بزرگوار از اینست که باطله خود عمل کرده با سواد میروند و بعضی زبان علم بر بزرگان میگویند و خود حقیت
 صوفیه وجودیه حق تعالی را با وجود حقیقی موجود میدانند سوار خدا کی لا موجود میدانند و عالم را در مرتبه دوم
 میدانند لا اله الا الله لا معبود الا الله میگویند و اینجا چندا اعتراض وارد میشوند بیکه آنکس این مذهب
 و فطانت است که حق تعالی موجود محسوس را موجودی گفته شود و فرق در مذهب صوفیانه و درین مذهب
 بعیت دوم آنکه استدلال هر دو در واجب از وجود ممکنات کرده و بنحویه آنها در واجب عقلا و اول
 حقایق آئینیه و ثابتیه محو نمیشوند پس اگر عالم ممکنات موجود نباشد استدلال هر صانع فوت میشود
 بیوم آنکه کریم بنما مخلقت هذا باطله منافی این قول است چرا که موجود مطلق و ناجز است
 چهارم آنکه بالقرن اگر عالم موجود باشد حق تعالی موجود پس همه دست گشتن چگونه است آید که اتحاد
 وجود و با موجود محال است و معنی این ابیات و امثال آن چه باشد - جواب ازین اعتراضات آنست
 که فرق در میان مذهب صوفیانه و درین مذهب آنست که صوفیانه عالم را موجودی میگویند
 که نمیشود تحقق آن اصلا نیست و لهذا استدلال بر وجود صانع فوت میشود و صوفیه وحدت حقیقی یعنی
 وجود واجب را نشانه توهم کثرت که عبارتست از عالم امکان میدانند چنانچه شعله چراغ آتش را توهم
 دایره میگویند و چنانچه دیوار آینه نماید و دود و عکس او در آینه نماید و رنگ با شکل و ادوات
 مختلفه ظاهر شود پس شک نیست که شعله و زرد در خارج موجود اند و دایره و عکس آئینه اصلا تحقق
 و ثبوتی ندارند و معنی آن دایره و عکس لیل باشد بر وجود زرد رنگ با مخلقت هذا باطله صانع است

چرا که عالم را در مرتبه دهم برای استدلال بر وجود خود پیدا ساخته و معبد اصفونی بابت لال کار ندارند
 حاصل استدلال حصول علم حصولیت نه حصولی کسی بر وجود خود که آنرا علم حصولی متعلق است محتاج
 است لال نیست مولوی روم میفرماید **شنوی** آفتاب آمد دلیل آفتاب چه گردیلو بایست
 ز رومتاب **+** پای استدلالیان چوین بود **+** پای چوین بخت بے تکلیف بود **+** این جواب
 همه اعتراضها ضعیف گشته **+** مگر اعتراض چهارم وجویش آنکه به دست گفتن خالی از تجزیه نیست
 زیرا که چون تحقق داره شعله و عکس زید که در آئینه خانه ظاهر گشته اصلا نیست مگر همان شعله و زید
 پس اگر آنرا بالجای عین زید گفته شود و عین شعله گفته شود هم گنجایش دارد و اگر غیر گفته شود هم گنجایش
 دارد که آن موجود است و این موجود ممکن در غیر گفتن اثبات وجود مستقل متبادر میشود لهذا ازان محتاج
 میباشد بصیغه قائل شده اند و اگر نه مراد آنها آن عین نیست که مستلزم کفر باشد نفوذ باشد مینما
 پس معنی بیت مولوی جامی رحمه الله علیه معلوم شد چگونگی مراد مولوی جامی رحمه الله علیه آنست
 که مستتر فہمیده است حال آنکه خود مولوی میگوید **+** فی عرض ذات او در جوهر **+** هر چه بدست
 خیال ازان برتر **+** و معنی بیت مولوی رومی قدس سره آنست که وجود حقیقی که عین ذات حق
 یا صفت او چون او برینگی خرد اسیر رنگ شد یعنی در مرتبه دهم کثرت تعلق گرفت موسی باموس
 در جنگ شد یعنی از بکثرت افراد متعده و مستکانه برآمد موسی و عیسی و محمد صلو الله علیهم اجمعین
 و هر یک نشان هدایت اند و باین احکام و احوال مختلفه فائد مراد در جنگ شدن همین نکته و غماز
+ چون به برینگی رسی کان دوستی **+** موسی و فرعون دارند آشتی **+** یعنی چون صوفی
 در وقت مراقبه مستغرق مشا به و وجود حقیقی می شود و در آن وقت موسی و فرعون هر دو از نظر خدا
 میشوند و متعده و تکثر مطر فطر او نباشد ازان وقت خبر میدهد که موسی و فرعون دارند آشتی و از این
 حالت موسی و روم قدس سره خبر میدهد **+** علم حق با علم صوفی گم شود **+** این سخن که با روم شود

یعنی و فیکه صوفی متوجه ذات بخت میشود و در آن وقت صفات الهی هم در نظر نمی باشد پس صاف می آید
 که علم حق که صفاتی از صفات حقیقیه حق است و انعکاس او از ذات محال است و آن وقت در علم صوفی
 آنهم صلیح نبی باشد پس در علم صوفی نگردد نه نفس الامر سوال ازین نظر بر امکان محبت صوفی
 صوفیه ظاهرند لیکن پس برین دعوی چیست - جواب این جماعه برین دعوی هر چند نه
 مذکور کرده اند و در آن کتب و رسائل نوشته اند لیکن در واقع دلیل آنها کشف است لا غیر صوفیه
 شهود به میگویند که این جماعه که هر است میگویند در غلط افتاده اند و منشا غلط ایشان دو چیز است
 یکی سکر عشق و معشوقا و عشق آنست که غیر محبوب از نظر محب مستور گردد و هر سو که عینیه صورت
 معشوق که در خیال او مستقرست شهرد میگرد و در عشق مجازی هم این صورت ظاهر میشود و دوم
 آنکه وجه ممکن در مقابل وجود واجب بمنزله اشئی است و لهذا اعتلا موجب در اکل شکست میگوید ^{مقتضای}
 للممكن في نفسه ليس وله من علته الخليس و رسول کریم صغیر باید احکام العقل قول الله
 لا اله الا الله ما خلا الله باطل یعنی عدم ذاتی اوست و وجود او مستعارست از حق جل
 پس و فیکه مکرر فرموده است ان فی دلائل امانات الی اهلها انسان تصور کند و یقین داند که وجود
 ممکنات ذاتی شان نیست مستعارست در وقت غلبه این تصور ممکن را البته از وجود حالی خواهد یافت
 و خواهد گفت لا وجود الا الله چنانچه زید که برهنه بود و بارچه عاریت پوشیده است اگر آن بارچه را
 غیر نسبت کند و درین ملاحظه استقامت نماید البته عوز را برهنه خواهد دانست و چنانچه غرض و نظر خود
 در آفتاب دوخته باشد البته روشنی چهره اش در نظر او تاریک خواهد بود و این دیدار قرب بصیرتی او فقر
 بجناب و سنت و جامع است سوال فریق ثانی صوفیه که قایل وحدت شهرد و اندک ^{میگویند}
 که در خارج حقیقی غیر از واحد یقین هیچ موجود نیست و ممکنات در خارج ظل لوجودی موجود اند این
 چه معنی دارد جواب این جماعه که عالم را بطریق عکس تعبیر میکنند بالجواز میکنند و نیز آنچه

ایشان را در اشای سیر و سلوک مشهور میشود و محالست سکران حکایت میکنند و چون اینها را میگویند
از ان تحاشی می نمایند و میگویند که محو صلا الله علیه و سلم را ظل نبی بود و خالق محمد را چگونه ظل باشد
و نسبتی که در میان وجود واجب و وجود ممکن تحقیق است فعلی حقیقی برای آن موضوع نیست ناچار
بالحجای برای اظهار قوت و ضعف و اولویت و اولیة و صد آن باصل و ظل تمیز میکنند و میگویند که گاه
در دیدن او مشهود تو بگذرد و آن غیر خیر است آنرا تحت لای نفی باید کرد و مقصود و رای آن باید جست
عکس هر آینه تا نماید بروست و در میان بارگاه است غیر ازین بجز نبوده اند که است
باللذات و رب الارباب چون از عالم باطن اینقدر کلام کرده شد دیگر فایده گفته نشود باید است
که کشف کوبیده و کرامت نه و مثل ماهیت و ولایت است و از انهم آن ماهیت و ولایت همان حضور
بویکیت است و لازم آن اتباع شریعت و خیر عادت که بر باضت سترت است از جو که هم ظهور
خواهد آید که کشف الهی که عبارت است از دیدن صورت شایسته در تپه چنان و غیره مراتب فایده و صفات
در آینه خیال خاصه اولیا را ندست مولوی روم میفرماید که آن خیالاتی که دوام و اوست
عکس مهر و دیان است بدان خدا بد لیکن خاصه شایسته است اکثر ادبیا را کشف الهی باشد و بعضی را
کشف تفصیلی باشد بعضی را اجمال بسا ادبیا باشند که از ولایت خود خبر نداشته باشند تا دیگر
چهره صمد کلام که با جماع اشرف و افضل اولیا را الله یود و ذکر ولایت شان بجز من قطعی
تا بگفته کسی از آنها کشف الهی بگویم که ده الا نادراً و الله اعلم -

مکتوب ششم نیز شیخ محمد قاضی مذکور در بیان شریعت و طریقت
و حقیقت بسم الله الرحمن الرحیم و بحمد و الصلوة والسلام علی رسول و آله و صحبه
شریعت و فضیلت پناه مهربان و دوستان سلامت - بعد از سلام سنت الاسلام مطابق
نمایند چند سوال نوشته بودند جواب بعضی از آنها از مکتوب سابق حیثیوان دریافت لیکن باز نوشته

آنچه جهال میگویند که در میان شریعت و طریقت و یا شریعت و حقیقت تضاد است این
 آنهاست معنی شریعت و طریقت و حقیقت نفهمیده اند شریعت در لغت بمعنی راه است لهذا
 راه طم را شایع میگویند و در اصطلاح اهل اسلام شرع عبارتست از جمیع مآمار الهی
 صلوات الله علیه و سلم که راه است موصل بنده و موصل بحجت و همین است صراط مستقیم که حق تعالی
 سوال کردن آن تعلیم فرموده بقوله تعالی اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت
 علیهم و این راه است که حق تعالی همه انبیاء را به یک آیه امر فرموده قال الله تعالی
 شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و الذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم
 و موسی علیهم السلام ان اقموا الدین و لا تنفروا فیه کبر علی المشکین ما ندعوه هادیه
 الله یحبب الیه من یشاء و یمید الیه من یشاء یعنی این شریعت که برای شما و مسلمانان
 مقرر کرده ایم و بر بنمایند علیه السلام بدان و می کرده ایم آن شریعت آنست که دین را دوست کنید
 و تفرق را نداشتید یعنی همت خود را یکسو دارید یعنی قبله توجه فر و احد لا شریک له نگردانید آنچه
 امر کرده بدان اقبال نمایند و آنچه منع کرده از ان اجتناب کنید در امور مبارکه هر کاری که کنید
 برای خدا کنید و با هر که دوستی گردانید برای خدا و با هر که دشمنی گردانید برای خدا و خرد و طمع بخردی
 از کسو نکنید عن ابی امامه رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم مراحم
 لله و انبض لله و اعطى الله و من لله استكمل ایمان رواه ابو داود و عن
 الشیخ رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا یؤمن احدکم حتى یتوکل
 الیه من ولده و والدته و الناس اجمعین متفق علیه و عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من کان فیہ وجد بمن خلقة ایمان من کل الله
 و رسول الله صلی الله علیه و سلم ما سواها و من احب عبد الا یحبه الله و من کره ان یحبه

فی الکفر بعد ان القذۀ اللہ منه کما یکون ان یلقی فی النار متفق علیہ وقال القدر کا
 قل ان کان اباؤکم واناؤکم واولواؤکم واولواؤکم واولواؤکم واولواؤکم واولواؤکم واولواؤکم
 واولواؤکم واولواؤکم واولواؤکم واولواؤکم واولواؤکم واولواؤکم واولواؤکم واولواؤکم
 فتر بصوابی بآئی اللہ بامرہ ازین آیہ واحادیث معلوم میشود کہ مسلمان کامل وقتی شود
 کہ غیر خدا و دیگرے محبوب مقصود و منظور خاطر او نباشد بہین منی اقبیو الدین ولا تنفروا
 کبر علی المشرکین مانند عوہا الیہ بہت یعنی گرانست بر مشرکان انچه بسوی آن
 میخواستی تو اسی محمد انہا یعنی قبلہ توجہ یکساختن بر مشرکان قبلت پس یکہ غیر خدا می پرستد
 از بت پرستان و آتش پرستان آنہا شرک علی دارند یکہ با وجود ایمان و توحید قبلہ توجہ واحد نیست
 او نیز خالی از شرک خفی نیست و او را مومن کامل نخوان گفت اللہ تعالیٰ الیہ من نشاء و
 میدہی الیہ من یدین یعنی ہر کہ انداختہ اختیار میکند خواہ بلا مثل انبیا با برہ انبیا و تابان شان
 و ہدایت میکند خدا کسی را کہ رجوع حق آرد بسوی او یعنی بچند و سلوک این دولت ایمان حقیقی مشہود
 ازین تصریح واضح میشود کہ شریعت محمدی کہ ہان شریعت سائر انبیاست ہمان کہ از اضرار طلب
 میکنند و حاصل میبازند و آنرا در اصطلاح تحقیق میگویند یعنی حقیقت شریعت نہ چیز دیگر
 کہ آنرا اہمال ضد شریعت میدانند ازین واضح تر میگویم کہ شریعت عبارتست از احبار الہی
 صلوات اللہ علیہ وسلم و آن چہاں چہریت یلوا فکر کردن بزبان و دیم اعتقاد و قلب بحقیقت انچه از ان
 و حدیث ہان ناظمیست سبب ہم تخمین اخلاق یعنی انزال اخلاق رزیدہ از کبر و وحد و جبر
 و حرص و بیا و ستم و بخل و مانند آن و انصاف با اطلاق حمیدہ چون توبہ و زہد و توکل و قناعت
 و صبر و تشکر و رضا و مانند آن - چہارم اعمال جوارح موافق بکتاب و سنت کردن از امثال الامم
 واجتناب منافی اقرار بزبان فقط بدون این - نہ چیز دیگر لاشع محضست و این سہ دیگر کہ است

هر یک را صورت است و حقیقت تحقیقت اعتقاد آنست که از علم استدلال و ادب و بعلم حضور
 لایزال برسد امیرالمومنین علی مرتضی رضی الله عنه میفرماید که کشف العطاء لما ازودت
 یقینا و بوزن غماری رضوان الله عنه گفته است هر تلبی و اطاعت نهادی فکائی ناظر علی
 عمریق الرحمن بآدمان که در بند استدلال است همیشه با بونانان و امثال نشان در بحث و
 جبال است که هر منسوب و گاهی غالب و حقیقت اخلاق بعد فناء نفس نیست و هر اگر ندعو
 محض است علم را نما هر اخلاق سینه را بدمید اند که آیات و احادیث بدان ناطق است اما خود را
 ازان پاک نمیکند که مقتضای الله آن تفعلوا ما لا تفعلون شخصی از ادبیا رخصه ابو علی
 ابن سینا در مجلس حدیث گفت که ابن سینا ادب ندارد و این سخن باین سبب رسید ابن سینا کتابی
 از تصانیف خود در بیان اخلاق و ادب خواند شیخ فرزند او گفت من در باب ادب تصانیف
 چنین میدارم شیخ گفت که من نگفته ام که ابن سینا ادب نداند بلکه گفته که ادب ندارد و این
 چیزی دیگرست و انصاف بدان چیزی دیگر و تحقیقت اعمال جوارح آنست که رسول اکرم صلی الله
 علیه و سلم فرموده ان تعبدوا الله کان ذلک من الله یعنی با دوام حضور و این بدون فناء قلب
 مسیر نشود پس حقیقت همان حقیقت شریعت است لا غیر فقط اقرار زبان کردن و تصدیق با
 نمودن و فرائض ظاهر بر جای آوردن و احوال متعبد و برپا کردن صورت شریعت است و حقیقت
 شریعت همانست که مذکور شد شریعت از هاید و صحیح بخاری و اشغال شان خارج نیست لیکن
 از خداوند آن خبر صورت بدست نمی آید و حقیقت آن نمیرسد عقیده اهل سنت و جماعت که
 افعال الهیاد مخلوقه لله تعالی اگر باین سلسله حق الیقین حاصل شود طبع و خوف از غیر خدا
 نگردد و عقیده اهل سنت چنین است و معتقد میگویند که افعال عباد مخلوق عباد اند لیکن عباد و مخلوق
 خدا اند پس مخلوق مخلوق اند و لو بالواسطه عنه عوام الناس و در مقام تعظیم سلاطین امرای

ازین نسبت اعتزالی هم در غفلت اند **الحق** حقیقت حقیقت شریعت است لا غیر پس معنی
 قول صوفیه که میگویند **کل حقیقه** رذقه الشریعه **هقی** زندگیست -
جواب در عالم مثال مراتب قرب الهی بصورت قرب مکانی متمثل میشوند چنانچه در کمون
 سابق داشته ام و در بیت عالم مثال که آنرا صوفیه بکثرت تعبیر میکنند از قبیل ربو باد و سامست
 از آنجا رسول فرموده **صلی الله علیه وسلم** الذی بالصلوة یصلح لجزء من سنته و امر بعین جبراً
 من النبوة و احیاناً در آیه **ثیال** بسبب بعضی عراض آنکه ادریشود و لهذا در کشف غلط خوانند
 و گاهی در فهم تعبیر آن غلط خوانند و لهذا **ولیا الله** گفته اند که آنچو بگویند معلوم شود آنرا مبیای شرع
 باید بخشد اگر موافق شرع است قبول باید کرد و آنچو مخالف شرع باشد آنرا رد باید کرد و رذقه
 باید دانست و آنچو شرع از آن ساکت باشد آنرا قبول باید کرد با احتمال غلط که آنرا اولیای راه
 مرید میگیرند تا وقتیکه علم غامضی نیاموزد تا در زندگی و خلاف شرع اعتقاد کن و نیز صورت
 شریعت بدون علم ظاهر بدست نیاید و حقیقت در صورت دست نه در شریعت و حقیقت چون
 روح و بدن بدن پرورج جمادات و روح ببدن بکار چون حقیقت شریعت رسد گفته شود
اولئک هم المومنون حفاظهم درجات عذراهم و مغفرة و رزق کویسر یعنی
 برای اینهاست درجات قرب نزد خدا و مغفرت گناهان و رزق کریم در حبس رزق کریم آخر
 همه مذکور شد چون معنی شریعت و حقیقت و مافی معنی طریقت و ریاض طریقت و لغت نیز
 راه را گویند و اینجا مراد راه تفصیل حقیقت است بدان احوال و در رسول کریم **صلی الله علیه وسلم**
 که برای هدایت خلق مسوئ شده بود و عالم را بسیف و شان و زبان و جنان و تاثیر نفس
 شریف از باطل بپوشان و رهنوی فرموده و بگویم اندک نهندی الی صراط مستقیم بیشتر
 شده هرگاه شخصی مسلمان باشد در اول صحبت بقدا سفاد باطن آن کس بنور هدایت و

کمالات و لایب نمود و مملو میشد چنانچه آئینه در مقابل آفتاب میشود بعد از آن بقدر مسافت و استقامت
 از کلام شریف استفاده علوم ظاهری میشود و بعد از آن در صحبت شریف آنحضرت بسبب
 رباضتها از مهاجرت از اوطان و این و عیال و جمیع الکفار و بذل النفس و اموال و قیام یک
 و صیام ایام ترقیات مجید میفرمودند کافرانها با بالبل و قیومها با الهار و رشان آنهاست
 لهذا جمیع صحابه از سائر ائام افضل آمدند بهترین اولیا بدیدادنی از صحابه نزد کسی از عباد الله
 بن مبارک که از کبار تابعین و از مجتهدان دین و کبار اولیا پرسید که عمر بن عبد العزیز و ابی ترکی
 بهتر باشند یا معاویه عبد الله گفت العباد الذی دخل الف فرس معاویه خیر من
 اولس القرنی و عمر المرفقی و تفاضل در بیان صحابه با هم زیاده از آنست که تحریر توان کرد
 لا یستوی منکم من النفس من قبل الفیة و قاتل اولیک اعظم ذبیحة من الذین
 انفقوا من بعد و قاتلوا لا یستوی القاعدون من المومنین غیر اذلی الضر و الحیا
 فی سبیل الله عز منکله صحابه کرام تمام هم جابع کمالات ظاهر و باطن بودند و بمرتبه بودند که
 بدان مرتبه نژاد رسید حضرت محمد و رضی الله تعالی عنه میفرمود و منافکه که اوست و افتر
 نرسم و این پس که رسد ز دور بانگ جرسم و بعد صحابه قرن ثانی از اصحاب کسب ظاهر
 و باطن کردند و بر همان پنج استفاده صاحب و مکالمات از اسنند و قلوب و نفوس شریفه
 صحابه بودند و همین در قرن ثالث لیکن تاثیر صحبت صحابه بتاثير صحبت بنییر صلوات الله علیه و سلم
 نرسد و همچنین تاثیر صحبت تابعین بتاثير صحبت صحابه نرسد بعد از آن تاثیر صحبت پیروان
 پس بعد قرون ثلثه برخه از اکابر و دین مکنحل علوم ظاهری شدند و برای استنباط احکام شرعی
 از قرآن و حدیث قواعد غریبه از صرف و نحو و معانی و بیان و امثال آن برای دریافت معانی
 لغوی وضع نموده و قواعد اصول مرتب ساخته تدوین علوم و عقاید و فقه کردند و بر خواص انکار

حین از علوم ظاهر بقیه مضرو که فرض عین بود انکشاف کرده و فرصت تعالی بهمه دیگران گذارنده و آن
 تعلیم قبول کرده برای فائده و استفاده حقایق شریعت و کمالات باطن بکبریت بستند و بوسی آن
 قاعده مقبره نمودند و از طریقیت نام نهادند و آنهم مستنبط است از شرع و آن قلیل طعام و قلیل نام
 و قلیل فی الطقت با عوام و مصاحبت با رباب قلوب بزرگ و نفوس بر صغیر و کثرت ذکر و دوری از غلو
 و تباع سست و ترک بدعت و اعتناء با فضول مصاحبات و مشتهیات و ترک بالایی قال الله تعالی
 و اذکرا سمع ربکم و تنبتن الیه تبدیلا رب المشرق و المغرب لا اله الا هو فاعلموا انکم کلیل
 باین امور که مذکور شده اند همه از احادیث نبوی ثابت اند قال رسول الله علیه اسلام حسین
 اسلام المرء ترکة ملا یعنب و قال علیه السلام احب کلامه من عله قل کلامه الا بقایا^{بعینه}
 العزلة خیر من جلس السوء و المجلس الصالح خیر من العزلة و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 خیر مال المسلم الغنم تبعها تنشف الجبال یقرب منه من الفتن و در فضائل ذکر و آثار
 آن احادیث بسیار اند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا ذکر الله حتی یقولوا اعبون
 و چون از خصوص قطعیه ثابت است افضل الذکر لا اله الا الله همین ذکر نفسی و انبات خروج طرق
 است خواه بجهر خواه بسراپاب وحدت وجود و معنی لا اله الا الله لا موجد الا الله لمحمد مبدانند تا وجود
 ماسوی اندک که در او همه مستقر شده است از نظر ساطع شود و وحدت حقیقی ظهور گر کرد و در ارباب^{حق}
 شهب و لا مقصود الا الله لمحمد مبدانند تا نفسی مقاصد نمایند و غیر از واحد حقیقی قبله نوم و مقصودی
 دیگر در شبه باقی نماند و میگویند که هر چه مقصود است مبدود است چرا که عبادت عبارت است از کمال
 تذلل و هر کس باین حصول مقصود و تذلل تا مرنشود پس تا کمالی مقاصد نکند و حمید و عبادت صورت
 ندید و نوشته بود و ذکر نفس میرد مولای مردم مفر ما بدست نفس از دست این^{میرد}
 از غم ذالتی امشده است + صاحب من این بیت در حق صوفیان نیست

در حق مدعیان کمال است نوشته بود و مذکور شد که صاحبان کمال انکه بودند
 در تاریخین بسیار شدند صاحب من این سخن محض غلط است صحابه کلمه صاحب کمال بودند
 و در قرن ثانی ثالث بسیار در بعد از ان انکه و مقلط بودند قال الله تعالى والساقيون بالسابقين
 اوليك المقربون جنات النعيم ثلثة من الاولين وقليل من الاخرين وانيهم عظماء دين زمانه نسبت
 تر زمانه سابقين بیشتر اند لكن اصحاب کمال همیشه بودند و همیشه باشند قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 لا يزال من احدى امة قايمة بامر الله لا يضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتى ياتي الله الله
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل احدى مكلل الغيث لا يدري اولها خير ام اخرها نوشته بود و
 که مومنی و مردم سیکوید به آتش است این باگانی نیست با و هر آوازه این آتش نیست که آفرید
 که کلمت صاحب من مراد از موصوفی کامل است که از مرآت نفس خود مخالفت و باگانی
 تا نیرت انفس شریفه است و آتش عشق و محبت الهی است و آفریدند و خداست جل و علا -
 نوشته بود و مذکور میگوند که جهاد اکبر جهاد با نفس اماره است و کشتن اولاد زم است و در کرمیه
 لا تقهوا انفسكم من قتل نفس است صاحب من اینچنین سوال واهی نوشتن از نشان
 شهادت و کشتن عبارت است از از ازاله زایل نفس و تصف سافتن او بصفات حمیده گوید
 آن نفس که صفات سیی و بهیمی داشت رفت و نفس دیگر تصف بصفات ملکی و روحانی بود و آید پس بجای
 لا تقهوا انفسكم و هم مناسبت و مخالفت با نفس البتة جهاد اکبر است رسول الله صلى الله عليه وسلم
 از خود متبرک یا غرور بگر باز آمد فرمود جهاد من جهاد هم غرالی جهاد الاکبر قال الله تعالى
 وجاهدوا في الله حق جهاده و ما و همین جهاد اکبر است و قال الله تعالى وحق المنزع عن الحق
 فان الجنة هي الما و طاعدي عدوك نفسك التي بين جنبيك و در حدیث قدسی است
 عاد نفسك فانها قامت لمعاداتي نوشته بود و مذکور شد که گرفتن نفس تکلیف است

و در شرع تکلیف نیست انهم غلط در شرع تکلیف مالا یطاق نیست لا تکلف الله نفساً الا وسعها
 قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کن فی الدنیا کانک غریباً و کما بر صبیلاً و عد نفسك من ماله
 القیور و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الدنیا یور دلتنا فیها صوو عاریثه رف سقر ما ید منعم
 ال محمد من خیر الشعیر یومین متنا لعین حتی فقص متفق علیه لیکن ربانیت ربیه عه باید کرد
 ربانیه مسؤونه باید کرد رسول صلی الله علیه وسلم از گزینگی سنگ بر شکم می بست و با بیای مبارک
 از قیام اللیل متورم شده بود و در دم گفتند یا رسول الله قد غفر الله لك ما تعد و من ذنبك
 یما تلخر فرمود افلا اکون عبد انکولاً **نوشته** بود و ند که چون در میان علم ظاهر و باطن
 و طایق و تناسل صلب تصور و سلخ عین القضاة چرا بوزع آمده **صاحب من** از بنامه
 نقل در مطابقت علم ظاهر و باطن نمیشود چرا که انا الحق گفتن با اتفاق علماء ظاهر و باطن کثرت موجب
 اتل بشرطیکه در حالت صحو و بیهوشی گوید و حکایت از نفس خود کرده بگوید و اگر شخص در حالت تنگی و بیهوشی
 اگر چه از خود زون خمر باشد که حرام قطعیت این کلمه بگوید کافر میشود و قتل او روا نیست کذا فی کتب الفقه
 حکایت افلا کان الکمر با مرشرع بل بامر عزراعی حب الله سبحانه پس علماء ظاهر می که در آنوقت
 بودند اگر میدانستند که این کس این سخن در بیهوشی میگویی و خبر از خود ندارد یا حکایت میگویی چنانچه می گفت
 قرآن خواند انشی انا الله لا اله الا انا و با وجود تنگی فتویٰ بقتل او دادند پس با توبه صبی فتویٰ اوند
 پس مخالفت آن علماء صمدی با علماء باطن دلیل بر مخالفت علم ظاهر و باطن نیست و اگر انجمنی بر علماء ظاهر
 آن زمان معلوم نمیداد و دانستند که این سخن بافتی را این کس صادر شده است در آنصورت علماء ظاهر حکم
 معذورند و ما بزرگ حمایت اسلام کردند و بناً لا قیلاً ذنات ان نسینا اول خطانا و بعضی اگاهیش چند که
 بران فتویٰ مهر کرده برای آن کرده که داشت اگر من برین فتویٰ مهر بکنیم عوام خاندانها هستند
 که فتویٰ علماء ظاهر باطل است و در شرع این سخن گفتن جایز است و در اسلام کما نام ظل آید

و گفته عظیم بخیر و قتل نفس برای من گفته عظیم مضائقه ندارد الغنّه استند من القتل نوشته بودند
 که کدام چیز است که آنرا حصول میکند یعنی درویشان و فائده آن چیست بعد از آن کلام در کتاب سابق
 و درین مکتوب حاجت نوشتن جواب این فقره نیست مقصود ایشان خداست و حصول ایشان ^{حقیقت}
 اسلام و حقیقت عبادت و مراتب قرب عند الله و کثرت ثواب در دارالجماعه و الله اعلم - چه خوش تر است
 عربی است لبتک مخلوقه المحموده مبروره و لبتک رضی و الا نام غضاب و لبت الذی یبکی منک
 عامر و یبکی و بین العالمین عزاب رباعی فارسی آنکس که ترا شناخت جانرا بکشد و
 فرزند و عیال و خانها را بکشد و دیوانه کنی هر دو بهایش نشستی و دیوانه تو هر دو بهایش بکشد و
 خرق عادت را نزد او یار الله هیچ قدر و مقدار نیست نعل چو زوز لب طفلان میدانند و آنرا با عیش
 منتقص خود و عیب میثارند و میگویند الکرامه حقیق لوجال باعث منتقص آن بود که درین
 حفظ نفس و موجب شهرت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یحب من یحیی الناس و یبغض من یقتلهم
 بالاصحاب فی دینه و دنیا و تحصیل حفظ نفس در دنیا موجب نقصان اجرت در آخرت قال الله تعالی
 اذهبتم طایفه منکم فیا نکه الدنیا رسول صلی الله علیه و سلم برپور یافت بود و نفس پوریا و پوران ^{سارک}
 ظاهر شد عمره بگسست و گفت یا رسول الله قهر و کسری و دان نعمتها و آفتها و نشان خدا الله و تو
 رسول الله یا نبیالت رسول فرمود فیم یقت یا عمر اولیک قوم یحیی الله طایفه تمح فی حیاتهم الله
 من یجوهم که بهادران و کرم که انبیا و رسل بودند آنها بهمین حالت گذران کرده اند -
صاحب من انظار و محجرات را بنیاد منور است که بر آنها دعوت کفار واجب و کفریه و محجرات
 ایمان می آید و او را دعوت میکنند مومنان را برای استقامت بر شریع و تحصیل حقیقت آن اینها
 کرامت نمی باید کرامت از او یا در بعضی احیان مقتضای حال صادر میشود مبی اختیار ایشان آنرا
 مثل حیض دانان پوشیده میدانند و اگر او را که ظهور کرامت از آنها بیشتر شده و وقت مرگ حسرت

چنانچه پور این کرامت از ماسته و الله اعلم بالصواب

مکتوب هیفتم به لوی فیض الله بکرمی در تحقیق معنی قبولیت شرح
معنی عشق و محبت با فوائد دیگر و توضیح صاحب مشفق مهربان من سلامت بعد
از سلام سنت الاسلام و اشتیاق ملاقات بجهت آیات واضح رای با و الحمد لله که فقیر تا تحریر تمبر
بمخیر و عاقبت ست و احوال مستوجب شکر الهی حق سبحان تعالی آن مشفق را سلامت و بر بندانشان
فیض گسترده و فیوضات شریف را غنیمت میداند و دعا فرماید که کثر الله انکام و بارک الله فی
برکاتکم مبلغ رسول بخدمت بی بی صاحب حضرت و الله مرشد و بخدمت صاحبزادی عالی
صوبه شریفه حضرت شیخ گذرانیده شد در حق ایشان بسیار دعا کرد و خصوصاً حضرت صاحبزادی
که هرگز ترقی این فروع نداشتند کسی از راه باب طریقه توفیق خدمت ایشان نداد و بلکه کم کسی ایشان
و احوال ایشان واقف است از نیمه یار غرض شد و شکر الهی بجا آورد و بدین مشفق من هر چند
ایشان محبت گرامی و الله بزرگوار و بنافته ده ساله عمر ایشان بود که آنحضرت رحلت فرموده بودند
همیشه کلان ایشان صاحب کمالات سینه بودند و مقامات و بشارات عالی داشتند لیکن آنزلفه
پاک است که ایشان هم غیر از نماز و تلاوت قرآن از دنیا اهل دنیا هیچ کار ندارند و بسیار اخلاق حمیده
دارند فقیر را آنچه میسر بشود خدمت ایشان میکند و دیگر هیچ وجهی از معاش ندارند حق تعالی و شانزا
قدرت توفیق دهد که خدمت ایشان سعادت دهند انشاء الله تعالی این نیاز شایسته قبول افتاده
که اگر متوجه جناب حضرت شیخ معاشیه بنشینند گمان میدارم که از فوازش آنجناب حظ بردارند
مشفق من شوم صاحبزادی برادرزاده حضرت شیخ خدمت روزی باین صاحبزادی بود و بنی
من بجهت ایشان شوم ایشانرا بخونوت پیش آدم همان شب حضرت ایشانرا در خواب دیدم که مرا
در بختل کرد و در پیشانی من بوسه داد و لب یار مهربانی فرمودند - آن مشفق در مقام حقیقت کج

علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام متوجہ باشد خد خوبست در هر مقام که فوت بهر سزا رفت معتبر است
 حضرت نوح علیہ السلام از حضرت ابراهیم علیہ السلام در مقام خلعت رفعت دارند لیکن چون
 فوت در آن مقام حضرت ابراهیم راست ایشانرا فضل میگویند و خلیل الله لقب یافته حضرت اے
 سفیر باید و تلاء حجتنا ابناها ابراهیم علی قومہ زعفرہ در حاجت من نشاء ان سرباک حکیم
 علی و عہدنا له اسحق و یعقوب کلا هدینا و نوحا هدیتا من قبل ہایت نوح علیہ السلام ^{حقنا}
 مست برابر ابراهیم شمرده از بنی امیر ان میگویند کہ چنانچہ فضل اولاد موجب است و احسان بر پدر ^{شد}
 فضل آباء ہمین حکم دارد **مشفق من** اگر در حقیقت احمدی متوجہ بوده باشد رضا الله ندارد و مبارک
 بکنم الله اقصی مدراج قرہ و ما ذلک علی الله بجز از مقام نبوت استعار فرموده بودند -
مشفق من عالم تمام اطلال دائرہ صفات او تکاست و ظل را وجود و قیامت گمراہل
 خود قیام عالم اطلالت و قیام ظلال بصفات است کہ حصول نشان است و قیام صفات نشیونات
 و قیام نشیانات پس عالم ذات نیست آنچه است ظهور صفات است در مظاہر مختلفہ و مراد از آنچه صفتیہ
 میگویند العالمو اعرص مجتمعه فی عین واحد ہمین است چون ظلال را وجود مستقل نیست لہذا
 با اعرص تشبیر کرده اند بالجاء و از ہمین موی روی روم سفیر باید صحبت او چو جان است و جهان ^{کمال}
 کا لبہ از وی بگیرد و آئید این ہمہ گفتگو از تنگی عبادت است و در حدیث صفات الہی قدیم السمت
 کا لاجرم من فیمن آمد و کنایہ از نجاست قرآن تلاء فی القرآن المجید انکلمہ کہ مرز و فریق
 حق تلاء باشد یعنی قیام حبیب اشیا حضرت ذات است لقالت قسم بقران مجید و کفار از نیمی اطلاع
 ندارند کہ بل عجیب ان جاء هو منذ ومنہم بلکذا اعتقاد آن در گذشتہ تعجب میکند اهل حق
 از جنس ایشان ای برادر حق تلاء بعضی ہنگام خود را کہ بعض فضل خود بخیل سر رسانا
 بہر تمہ کالات نبوت میرساند و از ذات محبت مناسبت موی خند و تلبیات ذلتی بر و فضیلتان

مینماید آن زمان اورا ذاتی محبوب عطا میفرماید که قیام وجود و نواب وجود این کس بآن ذات محبوب
 میباشد و قیام ذات محبوبش بذات واجب الوجود مرکب کمالات نبوت کمالات رسالت و مرکب کمالات
 رسالت کمالات امر که کمال اولی الغرم قیام مییست بآن مقام خصل الخواص را هم رسانائی نیست الا بشا
 پس آن شخص را حق تعالی بآن دولت سرفراز نماید در آنوقت قیام تمام عالم که حکم اعراض دارند
 بذات محبوب او میباشد و قیام ذات او بذات حق جل و علا هر کس را که حق تعالی این دولت میسر
 فرماید حسنات اهل السموات والارض گویا همه اجزا و اعراض حسنات او میشوند ذلک فضل الله
 یؤتی من يشاء والله ذو الفضل العظيم آنکس که حقیقتش باورشند و او بهتر از سپهر
 پنهانترند و ملا گوید که رفت احمد بنکاک به سرمد گوید فلک با احمد در شد و تسلی الله علیه وسلم
قلمی فرموده بود که چند کلمه غنا نصیحت بایده نوشت **میشفق من** هر چند از نوشتن غنا
 خجالت می آید و باز یانه قوله تعالی اما همرون الناس بلبلون و تنسون انفسکم و انتم تعلمون الکتاب
 اخلا تعقلون و قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لم تقولون مالا تفعلون کبر مقتا عند الله
 ان تقولوا مالا تفعلون انان با وسیدار لیکن نظری کنید متعودان آیت امتناع از امر معروف
 و نهیها منکرست بنا بر امثال امر شما نوشته شده شود گرامی سیدیم خوشنایدهی

بسم الله الرحمن الرحیم ای برادر باو شاه و بنیر و عثمان و کناس همه بی اوم
 از یک جنس هستند با وجود این اگر باو شاه عظیم الشان کثیر العطا یا الاحسان منیع القهر یا انفعیر
 را بسوی خود بخواند و برامتنع انعام و احسان و قریب منزلت و رفشان فرماید آن فقیران باو شاه
 روگردانیده صحبت کنایه کنایه اختیار کند آن فقیر را چه باید گفت علاوه برین در صورتیکه در حضور
 چنین باو شاه اگر بسوی او نشینت داده بکناس اختلاط نماید تکبر و قهر یا سلطانیت مقتضی
 قتل آن نادان فقیر باشد پس برین قیاس باید کرد که رب العالمین بآن صفات حلال و حرام غلط

و کبریا و مبدء را بسوی خود میخواند و میفرمود ما به من یقرب الی تشدد القرب الیه ذلک و محبوب خود را
 بر مسالت فرستاده او را بسوی خود میخواند و پندتهای بهشت و سر پندتهای جهنم را در حق متوقع میپرسید و در خط
 عذاب و دوزخ و در قهر و عید میکند و این تا کس از قرب منزلت او و گردانید و بدینار و بی تو غیور است
 آن منزه و پیشو و مبدء اند که او تعلق حاصل و نامرست هیچگاه هیچ چیز بدو نمیخیزد کمال حیوانی
 و مجردی است یقین است که زنی بوده نشین پیش قاضی آمد و فریاد کرد که شوهر من زنی دیگر میپسندد و او را
 از آن باز دارند قاضی گفت که او را از آن منع میسر شد من تعلق میفرماید فانکھی مطالب لکھو اللہ نام
 صحنی و فلاح و دما هر آن زن گفت که او قاضی اگر بدو عصمت و حجاب حیال نمودی من حیال
 خود را بر تو ظاهر میکردم و انصاف نخواهم که شش تا کاشل من صاحب دربار میباشند از من بگریز
 و به گیری چه داند او چه گوید و اداست اتفاقاً در آن مجلس صاحب دل نشسته بود و نفرود و میپوش شد
 و اتفاقاً چون بعد بر بافت آمد مالمش برسد گفت و گفتند این زن سخن گفته افتاد و او را که بر
 باین حسنی که در او چنین میگوید اما اگر حجاب عصمت و کبریا مانع نمودی حمال خود ظاهر کرده انصاف
 میخوانستیم که کسی که صاحب مثل من ممکن باشد از آن در گذشته بجان نالایق و راسور لا محال
 مشغول شود و او را چه با که گفت و من نخل و این یکن شش و و لیس بکن فالطینی
 ستمی به انسان اگر حق تعالی را سقیمت بصفت از عظمت و جلال و جمال داند و خیال کند
 که حق تعالی سبب و صبر و حلیم است و این و به یهودی غالب و مستول و نشین است که خوف و خشیت
 بیهوشی غالب شود و یقین است که از نامرغیات او اعراض نماید و مطاعت او بکوشد و چون داند که
 خداوندی بر طبعان را دوست میدارد و ادا نماید محبت پیدا آید و مطاعت و عبادت او متولد
 شود و بحکم المصمم صاحب عصمت و پا به و از سمیت و افریقیت بدان بخت رسد لهذا حضرت
 شیخ محمد بر بیان مہنت مراقبہ بیشتر تپ ارشاد میفرمودند اول مراقبہ ذات منجیم صلی

کمال از جلال و جمال و رحمت و نعمت و غیر آن با جمال بعد از آن که این ملاحظه بر دو مستوی
 میشد و حق تعالی با عظمت و کبر با جمال و جلال در دل او ممکن میکرد و بار و ویم مراقبه
 ان الله على كل شئ عليم میفرمودند و چون صوفی مشتق این ملاحظه میکرد و این دید بر وی مسنون
 میشد **بار سوم** مراقبه الله سمیع بصیر ارشاد میکردند که حق تعالی حائز و ناظر است چون
 این دید بر وی غالب باشد **چهارم** مراقبه معیت میفرمودند و هو معکم لیسنا لکم که ملاحظه
 معیت چون نماید چون این دید بر وی غالب باشد **پنجم** مراقبه اوقیت و لالت میفرمودند
 نحن اوقب الیه محبب الورد چون ملاحظه افریث کمال میرسید **ششم** مراقبه محبت
 ارشاد میفرمودند حق تعالی میفرماید **ششم** و عجیب نه شخصی که بر و این دید شگفتانده که انما
 دوست میدارد و بنیک او را محبت با خدا حاصل خواهد شد پس بعد از این همه مراتب و مشق آن همه
 مراقبات **مراقبه ذات بخت** میفرمودند سه مراقبه اول در دوازده امکان است و در اول
 ولایت صغری و بعد فزای قلب در ولایت صغری مراقبه معیت است و در دوازده اولی از ولایت کبری
 پیش از فزای نفس مراقبه افریث است و بعد فزای نفس در دوازده ولایت کبری و بعد از مراقبه محبت است
 که نفس مطهره را معنی و مرضی و محب محبوب گشته و در کالات نبوت ملاحظه صفات از نظر ساقط میشوند
 و ذات بخت لحوطه میباید آنچه که گنگو برای ارباب علم و بصیرت است این کلام طویل که بشمار آمده است
 از حضرت متناهی است در رسول کریم صلی الله علیه و سلم و حدیث جبرئیل علیه السلام بدان اشاره
 فرموده و جواب ما الاحسان قال ان تعبد ربك كاللک تراها فان لوتک تراها فانه براك کافی است
 یعنی بیان ارباب علم و بصیرت است که هر کس را که نسبت جہلی باشد ملاحظه فهو براك کافیست یعنی
 بر هر کس که این دید مسنون باشد که حق تعالی بر من حاضر و ناظر است او از محسنین است از عبادات
 مقلد و از معصیت مخیر خواهد بود و الله اعلم کی از دوستان بقیه نوشته که اکثر اولیا را الله عشق را

اعلی مراتب حب ارشته اند و بسیار مدح و ثناء عشق نوشته اند و احکام محمد غزالی را که گویا چو عشق کرده
 و حب را بر عشق ترجیح داده و بعضی نخبه گفته اند الفت و محبت و عشق و شفقت تفریق
 حب و عشق و تحقیق و درین باب آنچه نزه صاحب باشد بفرمایند فقیر در جواب آن خطره که نوشته بود نقل آن
 سجدت سامی هم فرستاده شد اگر پسندانند منظر فرمایند **بسم الله الرحمن الرحیم**
 از حب و عشق نوشته بودند صاحب من منی حب و تفسیر فراتر نمی آید لکنند خجسته الله
 فاتبعونی بحبکم الله الامم می السند نفوی نوشته که حب للمومنین لله انبا عهدهم امره و انبا نه
 طامع و ابتغاهم و مرثاته و حب الله للمومنین ثاؤه عليهم و ثوابهم و در حقیقت این تفریق
 محبت نیست بلکه مقتضای محبت است و در تفسیر معنای گفته آن المحبة میل النفس الی الشی
 بحکمال ادا را که در حقیقت محبت است و در تفسیر معنای گفته آن المحبة میل النفس الی الشی
 تفریق محبت ذاتی نیست و از فقر و محبت عبارت است از اشتغال قلب محب بمحبوب بقسمی که باز دارد
 او را از ترجیح بسوی غیر او و چاره نباشد و از ترجیح دوام بسوی او و هر امنی من قولهم العشق ناشی
 ماسوی المحبوب یعنی یقطع عن قلبه الشیء الی غیر المحبوب فیهله نسیاً منسیاً کان لم یکن فی
 الوجود غیر محب حق یسقط عن نظر بصیرته نفسه کما لا یسقط غیره این تفریق محبت بنده است
 و حق تعالی از قلب و اشتغال قلب منزله است پس محبت حق تعالی عبارت است از انشای سافح
 که مقتضی باشد جذب بنده را بسجناب خود و گذاردن متوجه بسوی غیر او شود پس محبت بنده فرمود محبت
 خداست و لهذا حق تعالی مسافر باید بجهت و محبت بنده محبت خود را بر محبت بنده مقدم کرده و فقط
 عشق و کلام خدا نیامده است و در کلام رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته آمده در کلام الله
 والذین آمنوا استجاب الله لآمنه و استجاب الله لآمنه عبارت است از افراده محبت و عشق هم از
 افراده محبت می گویند که لانی القاموس باین اعتبار میفرمان گفت که ذکر عشق در قرآن آمده است لیکن

تف

عشق
نفس

در زعم فقیر اگر در فطر محبت محبت بر عقل غالب آید و عقل و احساس را بیکار سازد آن فطر محبت را
 عشق گویند به مطلق فطر محبت را پس سکروستی در عشق ملائمت و این از تنگی حوصله است و اگر
 حوصله وسیع و استقامت و شخص عالی باشد هر قدر که محبت زیاده تر از فطر کند عقل بجای خود باشد و احساس
 بیکار نشود و لهذا برخی سجایه عقلی به هم صادق می آید و دود از آسمان الهی است که بمعنی محبت است
 و عاشق گفتن بروی عقل صادق یعنی آید چرا که محال است که محبت و دیگر صفات الهی را بیکار سازد
 و لایق بنده نشان عن نشان و نیز انبیاء و اصحاب کرام و ائمه اهل سنت و بعضی از اولیاء امت که حوصله
 آنها وسیع و استقامت نشان پس عالی است محبت آنها اگر چه باشد قوی است لیکن عقل و احساس
 آنها را بر هم نمی سازد و سکروست و انگیزه شان بنیکرد و منصف و بیچاره از تنگی حوصله بخود گوشت و دانا می گفت
 و سرور عالم صلی الله علیه و سلم غیر از سبها ذک ما عرفناک حق معرفتک و ما عبادناک حق
 عبادتک لب کشود و لهذا انبیا علیهم السلام خلیل الله و نبی الله و حبیب الله موسوم گشتند و
 بایشان الله موسوم نشدند مگر اولیاء الله مدح و تالیف عشق میفرماید و عشق را مرتبه اعلی از حب
 میگویند به جهت که عشق عبارت از فطر محبت است و فطر محبت الهی از نفس محبت اولی و اعلی است
 و لهذا حضرت مولوی روم میفرماید **مشنوی** هر چه گویم عشق از آن برتر بود و عشق از این برتر
 حیدر بود و آنچه امام حجت الاسلام محمد غزالی رحمه الله علیه چندان تعریف و مدح آن نکرده و گویند
 بهیچ وجه از معقول و مغفوم میگرد و در آن مقام نظاره بر سکرت که از نو از عشق است از تنگی حوصله خبر میدهد
 و فطر محبت خدا سراسر مدح و محمود است لیکن با هم باشد از عشق بهتر باشد **مشتقاً**
 در راه خدا حله ارب باید بود تا جان با حقیت در طلب باید بود و دریا دریا اگر کماست نیزند
 کم باید کرد و خشک لب باید بود و مقتضای فطر محبت آنست که انشال امر خدا بر مقتضای
 طبیعت خود مقدم دارند تقوی در عالم النسرل از سعید بن جبیر روایت کرده که حق عقلی در دنیا

تان را در دوزخ اندازد و کفار را از مایه که اینها محبوب و معبود شما بودند شامه را نشان در دوزخ
 برود اینها از تان بیزاری ظاهر کنند و رفتن در دوزخ قبل نکنند آن زمان جن قتلے موسنان کل
 را بغیر مایه که بان شاد در دوزخ حوز را بنید از مایه آنها بجز و حکم خود را در دوزخ اندازند و دوزخ بر آنها برود
 و سلام باشد و منادی آواز کند و الذین اصغلا استحب الله و کافران با کراه در دوزخ انداخته شود
 لیکن اگر با فطر محبت سکروستی باشد خوف عذاب و طمع ثواب در میان نیماند و لهذا منقول است که
 را بعد بعمره در دست آب و در تنی آتش گرفته میرفت بر سینه پیش که کجا میردی گفت بخوابم که دوزخ را
 ازین آب سرد کنم و بهشت را ازین آتش بسوزانم ما مردم عبادت خدا بخون دوزخ و طمع بهشت میکنند
 بلکه غاصا شده عبادت کنند و جناب انبیا علیهم السلام آنچه فطر محبت داشتند را بعد بچیده ازان کج
 نشید و بود و ازان همه هر گاه که رسول صلی الله علیه و سلم در قرأت قرآن بر آیت عذاب گذشت
 متوسل می شد و هر گاه بر آیت رحمت و وعده میرسد بی سوال میکرد و حق قتلے روح مسلمان میفرمایند
 کریم فتحانی جنوبی بعد من المصالح بعد عن ربهم خوف و طمعا و ما رزقناهم و ینفقون پس تفاوت
 در تفریق بین در روایت سعید بن جبیر است شخصی که سکران دست باشد و برای انشال امر خدا خود را در
 دوزخ اندازد و دوزخ و عذاب در خاطر او محو و فراموش باشد و خالف بنو و جنان و شوار نیست
 و شخصی هو شیار است در عذاب دوزخ را میداند و خائف و ترسان است و با وجود آن بنا بر انشال امر
 محبوب خود خود را در دوزخ اندازد و عجب کار است بقول ربی بخت گوی که کسی تنی نل که تو رستم که هر
 و هر کسی به پیانوی بهین سے جو هر کاری در هر کج و در شتاف نام چیز دست که غلاف دل است
 و تو ز نالے قد شغفها احبا صمیم فرغ شغف راجع است بهوی یوسف و حیا نیز است از تشبه
 یعنی قد شغف حب یوسف زینما یعنی محبت یوسف شتاف قلب را بخارا در دیده اندر دل قلب
 را و ممکن شده مثل طاب زید علی یعنی طاب علم زید لیکن درین ایها نیست و تیز مرماند است

پس شش مرتبه از مراتب محبت نیست و آنچه کسی تعلق خاطر را پنج نام نهاده باشد اصطلاح است
و این نامه در اصطلاح در حقیقت محبت را مراتب بسیارست مختصر پنج نیست -

مکتوب هشتم بغیر می از اسادات در باب تجویز لعن بر یزید

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين وصلی الله تعالى علی خیر خلقه
محمد وآله و صحابه اجمعین در باب طعن یزید علما را اهل سنت و جماعت را سه قول است امام عظیم
ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه و گفته اکر از ان منع کرده و امام احمد بن حنبل رحم و اکثر محققین مثل ابن جوزی
آنرا جایز داشته و ملا محمد علی بن قناری از ائم و کثمت عفا فی نفسی بهمین قول گفته و جماعتی درین
ماده نظر بر اول فریقین سکوت نموده اند و درین البته مناعت و وقت و اشتغال است بے قاعده
درین قول حضرت امام اعظم آنست که امام احمد بن حنبل و نجاشی از ابن عمر روایت کرده که رسول الله
علیه و سلم فرمودند که میگفت اللهم العن فلانا و فی ردایه عنه اللهم العن اباسعیان اللهم
العن الحارث بن هشام اللهم العن مهمل بن عسک اللهم العن صفوان بن امیه نزلت
لعن لك من الامم بنی اونیوب علیهم وایعذبهم فانه ظالمون قال البخاری فلیتیب

علیهم کلهم و روی البخاری عن ابی هریرة عن وجه استدلال آنکه عن قتال رسول خود از ان
کفار منع کرده فرموده که درین کار سخن گفتن و بد و عا کردن غیر سبب اختیار مر خداست اگر خدا نخواهد آنها
اسلام آرند و تو به شان قبول کند و اگر خواهد بکفر مصر و او آنها را عذاب کند بجهت آنکه آنها ظالمان
اند و در بعضی روایات مسلم آمده که علی و ذکوان اهل بیرون چون از ان سر در غم کردند و منذ بن عمر
رضادری و غیره متبادر کس را از قیام صحابه بر منی الله عنهم اجمعین قبل کردند آنحضرت صلی الله علیه
و سلم را سخت غم و اندوه و بهانه ها پس میگردد از ان این آیه نازل گشته و از ان منصرف شد و فرمود
که جبرئیل علیه السلام نازل فرمود و گفت یا محمد صلی الله علیه و سلم ان الله ما یبشک لعلایه و لا ساءا انما

سند حسن

بعثك الله ليس لك من الامر شيء الاية یعنی تراخی نداشته برای من و سبب فرستاده است با حجت
 فرستاده است و در پنج البلاغت که در کتب روانیست مراد است که چون امیرالمومنین از اصحاب خود
 شنید که اهل شام را لعنت میکنند فرمود ای اگره ان تکون انا سببا بین من مکرره میدارم که سبب
 کنندگان باشند و در قول جواز لعن آنست که ابن جوزی روایت کرده که قاضی ابو یعلی در کتاب خود
 منتهی الاصول بسند خود از صلح بن احمد بن حنبل روایت کرده که گفتیم پدر خود را که ای پدر مردم گمان میکنند
 که ما مردم یزید را دوست میداریم احمد گفت که ای پسر یکدیگر ایمان بخدا و رسول داشته باشند و را
 دوستی یزید چگونه روا باشد و چرا لعنت نکرده شود و بر کسی که خدا بروی در کتاب خود لعنت کرده گفتیم و قرآن
 کجای یزید لعنت کرده است احمد گفت فقل عسیت ان تولیتهم ان نفسدا فی اهل بیت و قطع
 اهل کسکها ولیک الذین لعنهم الله فاصمهم و اعی البصار هم یعنی قریب است که روگردانی کنی
 شما ای مردم و فدا کنید و در زمین و قطع ارحام کنید آنها که چنین کنند لعن کند آنها را خدا و اگر کن گوشتها
 شان را از تشنیدن حق و چشمها را از نشانها اگر کند از دیدن حق آما مردم نبوی گفته که سبب بن شریک
 و فراتوی معنی این آیه چنین گفت اند که قریب است که روگردانی کرده شود شما مردم منی سلطنت یابید
 و فدا کنید و در زمین فظلم و قطع ارحام کنید و گفته که این آیه در بنی هاشم و بنی امیه نازل شده نبوی
 و عباسان که در سلطنت خود ظلم کردند و فدا نمودند و قرأت امیرالمومنین علی علیه السلام این تاویل است
 که میخواهند ان تولیتهم یعنی تا و او دیکه لام منی المفعول یعنی ان تولیتهم یا اباها الناس و لا
 عابرة خیرتم معهم فی القننة و عادیهم اولیک الذین لعنهم الله فاصمهم و اعی البصار هم
 یعنی ای مردم و فدا کنید شما را دشمنان ظالم باشند قریب است که شما همراه شان در فتنه و فساد برآید
 آنها کنید آنها باشند که لعنت خدا بر آنها باشد و کرده که خدا آنها را از حق و یل و دیگر آنکه حق تعالی
 در قرآن سفیر ابان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة ظاهر آنست که در

از یاد خدا ایثار و ایام خداست بخندن مضاف یعنی یوزون اولیاء الله و رسول و درین صورت عطف
 رسول از قبیل عطف خاصست بر عام برای زیادت ایتهام مانع عطف جبرئیل بر ملائکه و مومنان است
 حدیث قدسی که بخاری روایت کرده قال الله تبارک و تعالی فی حدیث قدسی باری تعالی علیه السلام که هر چه را
 باولی خاصه که بر او رسیده باشد بای جنگ بآید ایثار امام حسین علیه السلام که هر چه را بایثار اعدا
 ایثار خداست و نیز ایثار رسول صلی الله علیه و سلم ظاهرست رسول غر و صلی الله علیه و سلم فاطمه
 بضعة منی بر بی بی مالا باها و یو ذی بی ما اذها شفق علیه یعنی فاطمه پاره ایست از من آنچه خوش
 او را خوش میکند مرا و ناخوش میکند مرا آنچه ناخوش میکند او را و اخذ جرم احمد ابن ماجه و الحاکم ان
 النبی صلی الله علیه و سلم قال من احب الحسن و الحسین فقد احبنی و من لم یحبهم فقد ابغضنی
 و روی احمد و البخاری فی الادب و الحاکم و غیره عن علی بن مرتضی حسین منی و ان من حسین
 احب الله من احب حسینا و بغوی و غیره از انس بن حارث روایت کردند ان ابی هذالینی
 یقتل باری من ارض العراق قال لها کوبلانی شهید ذلك متکلم فلیتبعه این هر چه را
 ولالت و اندر بر آنکه ایثار حسین علیه السلام ایثار آن سرورست صلی الله علیه و سلم و از ابن عباس
 مروی است که این آیه در حق عایشه نازل شده و قتی که منافقان بروی اوست کرده و نفسیه
 ازین هم معلوم میشود که هر که ازواج و اول بیت پیغمبر را ایثار کرده ایثار پیغمبر کرده و ایثار خدا کرده و
 مستحق من شده و همچنین است حکم کسی که اصحاب پیغمبر را سب میکند که رسول فرموده صلی الله علیه
 و سلم الله الله فی اصحابی لا تحذوهم عرضاً من بعدی فمن احبهم فحبی اجمعهم و من ابغضهم
 فبغضی اجمعهم و من اذاهم فقد اذانی و من اذانی فقد اذی الله و من اذی الله فیشک
 ان ینفذ روحاً التزمی عن عبد الله بن معقل و ترمذی و حاکم و ابن جریر از حسن بن علی
 علیها السلام روایت کردند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم را نموده شدند سلاطین بنی امیه بر پیغمبر

او انحضرت ازین امر ناخوش و رنجیده شدند برای تسلی آنحضرت صلی الله علیه و سلم انا اعطیناک
 الکوش و انا انزلناه فی لیلۃ القدر لریلۃ القدر یخیر من الف شهید بکلیها بنی امیه نازل شده
 قاسم صامی گفته چون شمار کردیم سلطنت بنی امیه هزار ماه بود که من و نه زیاد یعنی از روز سلطنت
 یزید تا انقضای سلطنت مروانیان هزار ماه بود که مشتاق و چند سال شده ازین حدیث هم معلوم شود
 که از یزید و دیگر مروانیان آنحضرت صلی الله علیه و سلم را اندازید دلیل دیگر آنکه قوله تعالى الله
 تعالى الذین بدلوا نعمۃ الله کفراً واحلوا حقهم دار البعاد حبیبو یصلونها و یبسل القرار
 ابن مردویه از ابن عباس ع روایت کرده که از عمر بن الخطاب ع ازین آیت پرسیدم که آنها کیستند
 فرمودند هم الا فجار من قریش بنو المغیره و بنو امیه اما بنو مغیره فکفینهم یوم بدر و اما بنو
 امیه فقتلوا حنین یعنی مراد ازین آیت دو گروه اند فاجرترین بنو امیه و بنو مغیره بنو مغیره روز
 بدر متاصل شدند حق تعالی شمار از شتر آنها کفایت کرد و بنو امیه چندمی در دنیا فرصت داده نشدند
 و همچنین امام بنوی قول عمر ع روایت کرده و ابن جریر و ابن منذر و طبرانی در اوسط و ابن مردویه
 چند طرق از امیر المؤمنین علی ع روایت کرده دلیل دیگر قوله تعالى وعد الله الذین امنوا منکم
 و عملوا الصالحات ان یتخلفنهم فی بلادهم من کما استخلفوا الذین من قبلهم و لیکن لهم دینهم
 الذی ارفعنا لهم و لیبذلنهم من بعد خوفهم امننا لیمهد و نخی لا یشیر کون بی مشیت و من
 کفر بعد ذلک فاولیک هم الفاسقون یعنی وعده کرده است الله تعالی کسانی را که
 ایمان آورده اند یعنی از صحابه و اعمال صالحه کرده اند آنکه خلیفه گردانیم آنها را و زمین چنانچه خلیفه
 ساخته بودیم آنها را که پیش از شما بودند یعنی چنانچه بعد از من پیش من فلان و کالاب و خزیل و کلیه
 را خلیفه ساختیم تا دین موسی را تمام کرد و ندو عالم را با صلح آوردند و همچنین بعد محمد صلی الله علیه و سلم
 ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم را خلیفه سازیم و قدرت و بهمین خلفا را به ترویج دین شان که خدا

اذن را منی شد و اختیار نموده و بدل کنیم امن بعد خوفشان از کفار تا عبادت کنند و شریک
 با من چیزی دیگر را و هر که بعد این کافر نشود پس آنها فاسق و خارج باشند از حکم خدا و اهل عالمیه که کفر
 صلی الله علیه و سلم بعد بیست ده سال در که با صاحب خود از کفار دور ایستاد و داور بود و بصیرت را بشود
 بهجت سوی دین و قتال با کفار پس آنها در کمال خوف بودند که یکدم از سلاح عالی خود بزد چنانچه بعضی
 مردان میگفتند که هیچ روز بر ما نمی آید که ما ملون باشیم و سلاح نهیم آن زمان این آیه نازل شد و این الی
 حاتم از بر این عذاب نه روایت کرده که این آیه نازل شد و گفت که ما در خوف خدیو بودیم پس حق تعالی
 وعده خود را انجام کرد و بعد خوف امن داد و در ملک اسلام فراموشی شد چنانچه حق تعالی موسی را بتاییدین
 او وعده کرده بود و در حیات او انجام داده شد حیث قال انها همزة عليهم اربعین سنة یتوبوا
 فی الاصل موسی علیه السلام و رتبه یافت بعده یوشع بن نون خلیفه شد و فتح شام کرد و
 بلا و شام هر بنی اسرائیل قسمت کرد و همچنین وعده شد بتاییدین محمد صلی الله علیه و سلم در وقت
 خلفا را شدن بنی مخزگشت ابوبکر صدیق رضی الله عنه خیف و مرتد ان قتل کرد تا ایمان آوردند یا کشته شدند
 و سیل کذاب را کشت و فتح شام و عراق و غیره در خلافت عمر و عثمان رضی الله عنهما شده چنانچه این
 امر بطریق منتهی از علی رضی الله عنه مرویست و در شرح السیاسة قول علی رضی الله عنه ان هذا الامر
 لیکن یضرب و لا یجوز لایکذبه و لا یقلعه هو ینه الذی اظہر و حنده الذی استخیر و ابده
 حقه بلفظ ما یبلغ و ظلم مر حیث ما ظلم و یخبر علی و هو فی الله حیث قال الله و وعد الله الذین
 آمنوا منکم الایة فانه معجزه و ما یضرب و لا یقلعه هو ینه الذی اظہر و حنده الذی استخیر و ابده
 دلیل است بر صحت نبوت که اخبار است بنیب بقیمیکه از فرع آمده پس معجزه است و دلیل است بر صحت
 خلافت خلفا را بر این اگر چنین بآیت مراد نباشد خلف در وعده الهی لازم آید آن محال است چرا که موعود
 و موعود بهم نبی صحابه پس از زمانه خلفا را بر این جمع نشود اند و دلیل است بر صحت نبوت بنیب اهل سنت و جماعت

این حدیث صحیح است
 و دلیل بر صحت است
 و دلیل بر صحت است

و بودن دین نشان مرضی خدا و بر اهلان مذہب ردافض که آنها میگویند که آب هر همیشه خالص مانده
 و تقیه میکردند و نام در مہدی موعود از خوف اعدا ظاهر نشده و آنچه میگویند که بعد ظهور مہدی این
 وعدہ منجز خواهد شد کلمہ منکم و این قول میکند سفینہ مولی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امان سرور
 روایت کرد و فرمود کہ خلافت بعد من ہی آل باشد پس سلطنت باشد سفینہ گفت پنہا خلافت ابو بکر
 و دو سال و خلافت عمر و دو سال و خلافت عثمان دوازده سال و خلافت علی شش سال یعنی بابا ام
 خلافت حسن بن علی سفینہ اعتبار کرد و دو سال و خلافت ابی بکر دو سال و دس سال و خلافت عمر شش سال و شش سال
 و عثمان دوازده سال و علی پنج سال و زماہ و حسن شش ماہ مجموعہ سی سال شد و نیز این آیت
 دلیل است بر کفر پیرو ایشاں او اتباع او حیث قال ومن کفر بعد ذلک فلا ینالک
 الفاسقون امام متبوعی گفته کہ اہل تفسیر میگویند کہ اول کسی کہ کفران این نعمت کردہ قاتلان عثمان بودند
 و تفسیر میگویند کہ این آیت ایشاں است از پیرو اتباع او کہ قتل کرد حسین علیہ السلام و ہمراہیان او را
 از اہل بیت نمود و امانت کرد و بی حرمت کرد ناموس آن سرور را و لشکر بدین فرستاد و فدا کرد
 و مسجد رسول صلی اللہ علیہ وسلم را کہ رو خدا نیست از میان حنبت خواب کردہ و واقعہ ترہ چیز با کرد کہ
 زبان از بیان آن کوتاہی میکند و متعجبی بہ نسبت اللہ و در جمیع مذہب از سبب آن کہ او را سبب از سبب آن
 عمر انصرفت بود و کشتن ترندی از حسان روایت کردہ کہ حجاج یکے از ظالمان نزد بود و کسانے را کہ در حبس
 کشته یعنی از صحابہ و اعیان یک یکہ دست ہزار کس در شمار آمدہ و مسلم روایت کردہ کہ وقتیکہ حجاج
 عبد اللہ بن زہیر را کشت اسرار منت ابی بکر گفت کہ رسول فرمود صلی اللہ علیہ وسلم ان فی تعقیف
 کذاباً و مہرباً فلما الکذاب خوانیا و اما المہرب فلا لخالک الا لہ قال عبد اللہ بن عمرہ الکذاب
 ہر الخیار بن ابی حبیہ السہمی ہر الخیار بن یوسف یعنی ہلاک کتہہ مسلمانان مرویست کہ نزد یک
 حسین علیہ السلام را کشت مینہا خواندہ و فرمود کہ مہربان آن بیت با آنست کہ امر دانا آل محمد صلی

انعام کرده ام از وزید تا قرآن ابیات این بیت است **و** دست من حذب ان لم انقم **+**
 من نبی احمد باکان قد فضل **+** و حمرا حلال گفت و گفت فان حرمت بول علی دین احمد فخذ علی
 دین سح ابن مریم و آل محمد صلی الله علیه و سلم را بر منبر با سب سبک زد و انیان هزار راه دیر گمراهی
 فرصت یافتند بعد از آن حق تعالی انا بنانعام کرد و چنانچه از قاتلان یحیی بن زکریا انعام کرده بود
 انا انکد که انا بنانباقی مانند مردیست که سر مبارک حضرت امام حسین را پیش یزید می بردند انعام از یزید
 را پس فرود آهند بر آن مسموم مرقوم بود از جرئت قتل حسین **+** شفاعت عبده بولم حساب **+** ان
 را پس پسیدند که این بیت که نوشته است گفت از قدیم مرقوم است نیا تم که که اکرم گفته است -
 عر منکد که کفر یزید از روایات مشهور ثابت میشود پس از مستحق لعن است اگر چه در لعن گفتن فائده نیست
 لیکن بحسب فی الله و الفضل فی الله مقتضی است و الله اعلم

کلمات قدسیه

بسم الله الرحمن الرحیم - بعد حمد و صلوة **پدانت** هر قدر که اوقات در ترویج اینست
 حضرات سیر آید از غنیمت باید غزو - و طال بان خدا را از جهان عزیز تر باید دانست چون زمانه کمال
 من و مسموم است درین زمانه اگر کسی اندک توبه بسوی خدا میکند فیض و برکات فزون از حد می بیند
 پس طال بان را بسیار تنگ نباید گرفت مشغول بکار باید کرد و همین مشغولی انشاء الله تعالی برکات
 موارده و خود بجهت تمام با تاج سنت و اعتبار از بهجت نامرئیه و مسموری اوقات از غیرت ترک
 محالست با اعتقاد و سوزن در فیض خود و حسن خلق در حق سائر اناس استقامت باید فرمود و الا شفاعت
 فوق الکلام است و دنیا نقش بر حباب است **ف** و توبه و دل طریقی و ان که هر دوازده **+**
 بجای جان تو باشی بجهان که هر دوازده **+** الله سکرم به کلتم و کثرت اکرم و السلام علیکم و عذرا الله بکرات
 و الحمد لله و الصلوة علی محمد و آله اللهم اغفر لی و لاخوانی فی الدین و الدنیا بما یجسم کمال متابعت

سید المرسلین و موافقتی علی الله علیه وسلم فی اعلی العالین آمین یا رب العالمین -

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الّهی خلقنی من اصاب السّلین و ارحم المسلمات و عن علی
بعثته سید الانبیاء و افضل الرسل و الاوصیاء بن هوالا تیه الکبری لمقبره من النعمه العظمی لمقتنم
وصلی الله تعالی علیه و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین و اشکر علی ما هانی للاسلام و احیانی علیه
و دفننی لاقتباس النوار علمائ الصالحین ما ولیا الکاملین خلفا لا شیخ احمد الفاروقی الغشبنده
الحی و لائف الثانی و السید السید محمد الدین عبدالقادر الجیلانی عزت القلیین فی السید الفاضل الکامل
مصعب الدین حسن السجری رضی الله عنه و هو سبطا محمد و خلا نسیم اجمعین و ارجو من فضله تعالی ان ینبئنی علی
اتباعهم و معتقدهم و یخبرنی بهم فی دار القرار ما ذلک علو الله یزید لعلی از محمد و صلواته فیتعظیم محبت
شمار الله عثمانی خلقی محبدهی بانی بقی مینوی که عمر این عامی هشتاد و سال رسیده و یقین کنی عبارت
از برگ است بر سر آمده فرصتی نگذاشته کلمه چند بطریق وصیت برای اولاد و احباب و اولادیه که رعایت
بعضی از آن بجا و ذات فقیر مغیره و ضرورت و برخی از آن برای دوستان و فزندان ضرور و مفید است
اگر نفع اول را رعایت خواهند کرد روح فقیر از آنها خوش شود و خواهد شد محتالی جزای خیر خواهد داد و اگر نفع
در رعایت و انگیزه خواهد بود و اگر نفع ثانی را رعایت خواهند کرد و نفع آن در دنیا و عقبی نیک خواهد بود
و اگر نفع ثانی را رعایت خواهند کرد و نفع آن در دنیا و عقبی نیک خواهد بود
و دو دو در زمانی که حضرت ایشان شهید رضی الله عنه عنایت فرموده بود و در آن تکلیف نمایند
و عماره خلاف سنت است ضرورت و ملازجه بجماعت کثیر و امام صالح مثل حافظ محمد علی و جاسکیم
سکندر ایا ما حفظه بر محمد سجاء آرد و بعد تکبیر اولی سوره فاتحه هم خوانند و بعد مردن من و بعد مردن من
مثل هم و بیستم و چهل و ششای و برسی یوح کلمه که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده از دست

این وصیت نامه
برای سید المرسلین
و اهل بیت است
و باید که رعایت
شود

نوع دیگر که برای پس ماندگان معنیست آنست که دنیا را چندان معتبر ندارند اکثر کسان در طفلی
 و اکثر در جوانی میسرند بعضی بیری میسرند تمام عمرشان بهم در اندک فرصت مثل باوصا میر و بنیدا
 که کج رفت و معاطله آخرت که انقطاع پذیر نیست بر سر میاخذند حق تعالی میفرماید اذ انشأ الفطرت
 الی قوله علقت نفس ما فذمت و اخذت الیهی باشد باین لذت قلیل که آنهم بزرگ کنشی و میسر نشود
 لذات قوی و ایجاب را بدو دهد و آلام ابدی گرفتار شود و نوزد باشد منها پس جایکه مصلحت دینی و مصلحت
 دنیوی باهم متعارض شود مصلحت دینی را مقدم نماید و انست کیسکه مصلحت دینی را مقدم میدارد دنیا
 موافق تقدیر بوی میسرند رسول فرمود صلی الله علیه و آله وسلم جعل بل المصومها و احداها آخرته
 کفی الله هو دنیا یعنی هر که مقاصد خود در یک مقصود بختصر سازد مقصود آخرت منظور دارد و گفتا
 کند الله فی مقصود دنیا آی آورد و کیسکه مصلحت دنیوی را مقدم دارد و گاه باشد که دنیا هم اول است
 چنانچه بیشتر دین زمانه بچنین است پس خسر دنیا و الاخره شود و اگر دنیا دست دهد در اندک فرصت زوال
 پذیرد و خسران ابدی لاحق شود - غیر چنانچه خود هزارا مردم را دیده که بدولت رسیدند باز از آنها اثر
 نماند و فقیر و باده فقیر و فقیر فقیر بخت قضا متبلا شد و در چند آنچه می باید حق این مقدم
 از مال و انشد مخصوصا ازین فقیر و فقیر که بیشتر عمر در زمانه فاسد ترمانه از بخت نادوم و مستغفر
 اما بجز الله و قوم طبع ازین خدمت نکرده ام و اکثر انبای رودگار نوعی بخوبی کردم الحمد لله علو ذلک
 از بخت از فضل الهی اسید مغفرت دارم مقصود اصلی و ریت فقیر همین است اما بخت همین علم است
 بلکه بنود هم هر کس که ملاقات کرده مغرور داشته و غنیمت شمرده و گرنه علما بهتر از من موجود اند کسی
 نمی پرسد و از باطن کی دیگران را چه غیرت این دلیل است بر آنکه اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم دارم
 دنیا هم از وی روگردان نمیشود و مع میسرند و ان مراد منی چه پس از فرزندان من کیسکه خدمت قضا
 اختیار کند طبع و خاطر و ادبی ناسخ را داخل ندهد و بر روایت معتبر معنی به عمل نماید و از جهالت هم مصلحت

دینی بر مصلحت و نبوی آنست که در مناسکحت و نیازی را منقطع دارد چون درین زمانه دین منسخر
 مذمب و رافضی بسیار شیوع یافته است و شرفا بیشتر بر علونب یا فیه معنیست نظیر سبانه اول
 رعایت دین یا پدر و دختر کبر و رافضی یا ستم بر فضل اگر چه صاحب دولت و عالی نسب باشند نباید
 و اورد و قیامت سوادین و تقوی نیچ بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند بر سپید کرد برین راه فلان
 ابن فلان چیزی نیست و دولت اعتبار ندارد که مستحق ارتداد است اما فلان شاید و راجع
 و دیگر باید دانست که اکمل الاکملین از نزاع نبش لکما بملک که هم بدر سلیسین محبت صلی الله
 علیه و آله و سلم هر کس بر قدر آن سر و شاهت بهم رساند در باطن و ظاهر در مقام بیلی و کسبی
 و علم و اعتقاد و عمل و عبادات آن کس را همان قدر کمال باشد و دانست و کس در شاهت
 در چیزی از ان قاصرست همان قدر در آن اقص باید دانست و لهذا بجهت کمال اتباع است
 که او بیای قشندید اختیار کرده اندگوی مسالقت برده اند و همین کمال مشابیهت بجهت کمال
 متابعت دلیل است بر افضلیت شان و اگر محبت قاصر بر همان انکمال متابعت آنجناب کوتاهی
 و بر ادای واجبات و ترک محرمات و مکروهات و مشبهات و عبادات و معاملات خصوصاً و عبادات
 قضاحت کنند انهم بسیار غنیمتست که اکثریت نازل و ایتان مستحبات و کمال اشتغال به سنن و
 عبادات و عبادات از او مسیر نشود رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم من اتقى الشبهات استبالت
 و عوفه و وقع فی الشبهات وقع فی الکراه الحدیث فی الصمیمین حق تعالی میفرماید ای اولیای
 الا المتقون نیستند و دستان خدا را که مستغنیان تقوی عبارت از ادای واجبات و ترک محرمات و مشبهات
 نه اکثریت نازل و ایتان مستحبات آنجناب محرمات زایل نفس است اتفاق و عجب و کبر و خد و حسد
 و ریا و سم و طول امل و حرص بر دنیا و مانند آن و بعد از ان محرمات که باضایل عوارض تعلق دارد و در کتب
 فقه سبین اند اگر محبت ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از شوم نفس و شرشتیان مرتکب محرمات شود

پس در آنچه اتلاف حقوق العباد باشد از ان اجتناب باید کرد حق تعالی که بر همه است و رسول و پیران عظام
تفصیل انداخته امیر غفر است و حقوق العباد در شش بنی آید آیات و احادیث در بنیاب بسیار اند این
رشته محل آن خوانده شد حدیث المسلم من سلو المسلمون من لسانه دیده و حدیث ان عجب

للناس، ما تحب لنفسك ومكره لهم ما تكره لنفسك در بنی کافیت **شعر**

مباش در بی آزار و هر چه خواهی کن چه که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست یعنی غیر ازین شل گناهی
نیست و دیگر از مضایح که برای دین و دنیا مفید است آنست که اوقات را در دین و دوزخ و فرزند و دگر
و غلام و کنیز در عیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها را مانی نباشد دوست دارند و اکثریت
اخلاق و خویهای و عدم تکلیف الالهی و رعایتها بجان گرفته باشند مگر آنکه بعضی از آنها از حسد

یکدیگر اگر نا محاش باشند آن مستهزیت و متهمان خود را از ادب و فرمانبرداری و خدمتگذاری
مانی دارند مگر در آنچه بمصیبت امر کنند رسول فرمود صلوات الله علیه و آله وسلم لا طاعة للمخلوق

فی محبة الخلق و با افران خود از افرای دیگران و دوستان و هم صحبتان و همسایگان با عدل
و محبت و خویهای و دواضع باشند دنیا را نمی طلب برای مملکت و ندی با هم تعلق نمکنند هیچ خانه
بر باد نهد مگر وقتی که با هم ساز مت و محاسنت کردند و اگر کسی نیک اندیشه و شمنی باشد آنها را

و سخن شرنده و سرگون با هر که در بیست آسایش دوزخی تفسیر این دو حرف است
با دوستان تطف با دشمنان عدا و قال الله تعالى اذقم بالقهی احسن فاذا الدش
بینک و بینہ عدا و کانہ ولی حمید و ما یلقها الا الذین صبروا و ما یلقها الا الذین

عظیم و اما این سخن از من الشیطان نزع فاستند بالله انه هو السمیم العلیم یعنی وضع بدی

کردن خصمانی که میخیزد بر من بدی دشمنان بر من میگردان با آنها از خود دفع کن پس با نگاه تفرقه و ریا
از او دشمنی است دوست و محبت خواهد شد و نمی کنند این چنین مگر کسی که مبرکت و مگر کسی که مصلحت

الحاف درود فرمود و فقیر زاده شفق سامی بنیشت این فقیر و اولاد او فقیر شود و الحمد لله که اهل دل
 بیاوین در ماندگان میکنند این مرقومها مستحکم میگردد و احسن الله الیکم و ذکر که الله تعالی فرموده
 بابت آمدن درانی و نیامدن او شارتی رفتن بود **محمّد** و ما فقیر را و تنگید و اعیان الهی برای چیز
 دارد نشو و نجفت آن حال نمی شناسد تا حال بیچ و اعیان شده است بطن یقین نتران گفتگی
 شد بود

که بعضی وفاق را بصورت اسرار خاتم نوشت خاطر مشاق آن وفاق ست خدا کند که زو آن
 و عده بجز گردد - مولوی شاد الله مصباح و معین استماع نمودند مستعد کتب سه بلکه شکر شداله
 اندمین توجه محبت سامی تر قست که اُمید بظهور رسد و بعد از آن احرام محبت شریف بنده بر قدیر که
 وقت شریف گنجایش کند یک دو کلمه بیهت افزای این فقیر سگسته بال بیاید و اول سلام -

مکتوب و و هم نیز بنام مرزا صاحب - فدای عز و جل آن قیم طریقه احمدیه خصوصاً طریقه فقیریه
 عمر ما و آن متعلی باذرع فضائل و فوائد را در بگاه سلامت داشته ابواب کات بر کاف نامتوج
 گرداناد و کذب گرامی و رو و نمود بر صحت مزاج شریف حمای سجا آورده شدن بعد کتبه بعد از
 اطلاع بر صحت مزاج یافته باشد که سبب سرور خواهد بود این مرد چرا که پیش از وقت معین مقصد خود
 حاصل نماید **مصرع** نهم بر هم خورده بود دست بجا آمده و آنچه از نو به و نبری از اعران
 سویی فقر بر جو نایده خالق خطرات و مالک نامیه تکذیب آن سفیر مایه فقیر زاده ما با تاس دعا و حق
 خویش مغفیری اند - شاه اهل الله صاحب بعایت انداز مسکن فقیر برده کرده بیا نشد درین مدت
 چندین مره ملاقات شده و خیر و عافیت همیشه بر آید شاق ملاقات شریف اند و اول سلام -

مکتوب سیوم نیز بر نام صاحب - منع الله السلین با فادات قیم طریقه احمدیه و در بیان
 الطریقه بوجهات النفس الزکیه آمین فقیر دل الله سلام محبت شام میرساند رفیع که بر در و در
 الحمد لله علی سلاستکم و ما فیتکم از مکارم اخلاق مرده آنست که به عای نظر انبیب کرم فرما باشند

آنچه در باب فضیلت مآب عبدالنقیحان اشکست در فقه بود علی الراس و المعین تا محال باشد شرف الزور
و ملاکرم البواب مکاتبات مفتوح نیست مگر که ابواب مکاتبات مفتوح است البته مقصر نخواهد آن
و السلام و الاکرام فقیر نادگان هر یک مستعدی ده است و ملاقات اجابت کرم فرما باشند -
مکتوب چهارم نیز بمیرزا صاحب خدا عزوجل ان قیم طریقه احمدیه را در نگاه سلامت داشته
البواب بیرون بر سبکبان خود مفتوح دارد - از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام و فتح باد که مولوی
شماره الله را بر قیامه کیمیه رسیده موجب سرگشته گردید و تقدیر اینجانب بسبب بعضی اسباب که شرح آن علی
میخواهد اتفاق افتاد و قریح آنست که در اوقات هر چه دعای سلامت از آفات غایب و باطنه
در حق بنده ضعیف و فرزندان و مستلقان بوجود آورده باشد و اسلام - برادر م سیدان الله
شکایافته اند الا قلیل از اجازات باقیست آسوده اری آنست که آن نیز بر شود و از جانب فقیر که فقیر
آنجاست برده کرده هستند ازین سبب نامه علیحده نوشته اند مکتوب پنجم بخواجه محمد امین
در تحسین محبت از نسبت آنحضرت و تبیین وجود محبوب و بیان تقلید
آنحضرت نهی از غائب فقها و ائمه اربعه برادر محمد خواجه محمد امین اگر مراد الله بشود - چند سوال
کرده بود جواب آن بنی الاجمال و تفصیل نوشته شد سوال اول آنکه نسبت تو با نسبت

که در طریقه اذ طریق مشهوره مشابه ترست **گفتم** در اقداسثال طریقت و محبت مقصد آنحضرت
صلی الله علیه و سلم قوی در اتصال من طریقه نقشبندیست و در نسبت باطن اقلیدسی من طریقه
جیلانیست زیرا که اصل هر طریقه نقشبندی به خط صورت ذنبیه حضرت حق است و در مد که هر آدمی
اشارتی با آنجناب و لق است و ان صورت اجمالی ذنبیه حضرت حق است و این طایفه آنرا واسطه
گرفته اند تا همان مواظبت کنند و هر وقت که خواهند آنان انشغال کنند بحقیقه الحقائق و اصل و طریقه
جیلانیه تهذیب روح و سرست تا چنان مذهب شدند هر وقت که آنرا اعمال کنند معرفت تجلی اعظم شود

و در سجاده و عطا و نثار سلف سمال غلف اتوی نزد یک من طریقه چشمتیست و اتوی
 نزد یک من باعتبار دلیل کتاب و سنت و اشیاء با اصول طریقه جدید طریقه سهر و صیانت اگر چه غیر
 مناسبت با طرق بسیار است اما این چهار چیز ازین چهار طریقه استفاده کرده ام همی الله عفا الله
 بطریق و فائده دیگر نایب از جواب بگویم که در بعضی اوقات مراقبه حاضر کرده شده بمن اجداد و انا
 حضرت عمر رضی الله تعالی عنه در جبین هر یک نوری یافتیم که آن نوره غالب شده است و میست
 پیدا کرده بر جسمی که در صد کس باشد باز یاده و آنرا متواتر یافتیم اما من جدید آن با اصطلاح
 مانعه محبت است اگر چه گاهی باعتبار دنیا باشد و گاهی باعتبار دیانت و علم و دینم که آن نوری برین
 درانت نسبت بمن انتقال کرده است و الله اعلم سوال دویم آنکه صوفیه فرموده اند که
 فانی بشیرت وجود محبوب میدانند موی انداختنش و دیدن سبزه در مشت آن درخت از آن
 شهوت و حرص مرد صاحب بدل به اینچنین دان و اینچنین انگار یعنی فانی بشیرت وجود
 محبوب چیست **گفتم** اتفاق حکما و صوفیه وقع شده است که بنی آدم بر سه طبقه مخلوق شده اند
 اگر نفس بهیمة او غالب ترست و آنکه نفس سبیه او زور آورترست - و آنکه نفس نطقیه او قوی ترست
 پس آدمی در ابتدای حال مغلوب یکوا برین نفسها خواهد بود یا مغلوب و نفس بهیمرای که آن غالب
 میکند مبرود چون قهر کرده و معتقدات شرع را در قتل خود جاودا و احکام شرع را در حبس احوال
 خود بین گرفت و اهل بابیستی مانند الاله با عزت شرع چه در باب سبعیه و چه در باب
 شهویه بشیرت او فانی شده و شرع و نفس او بشیرت باقی ماند و صحبت لایق من احد کهر حق
 لیکن هوایا متبع المباحث به اشارت بهمین مقام است چون ازین مقام تنفی مایع
 شود و محبت حضرت حق و دوام توحید با و لازم گرفته و مغلوب آن شده و او را بابیستی مانند الاله
 به کیف و قبله مانند توحید و انجذاب خاطر او را الاهی منی فانی شده و حق توانائی گشت بحق و غایب

در حدیث
مناجاة
حکیم
شاه

و صاه پیش موآید که راه نورالقدس و جبریه است و کان مشاهیر است بذات بخت و دریم راه جدید
 افعال و صفات و احوال از نیا در حقیقت واحد و مطلق آن مازکوه آن اخذ و اما هر روحی که در آن
 استقلال آن حقیقت واحد و بنیال خود بعد از اتمام هر دو راه با یکدیگر مواظبت نماید و با آنکه لطیفه
 حکمی دارد و حکم یکدیگر را مراعات نمیکند و متعاقب آن تفرقه و اما در نفع میان ظاهر و باطن
 این شخص دست مکرر در دل بایار بجوارح و نفوس نطفه کارهای مناسب آن میکند و بسبب روح و کیفیت
 اتصال مشرف می شود و با لطیفه خفیه معرفت حقیقه واحد مشرف میگردد و این راه دوم و برگزیده
 و این در بیت اشاره بآنست **سوال** سیوم آنکه عمل تو در سائیل فقیه بر کدام مذاهب است
گفت فیدر اسکان جمیع مذاهب مشهوره مثلاً صوم و صلوة و وضو و غسل و حج و غنای
 واقع میشود که همگی را مناسب صحیح دانست و عند تقدیر اجماع باتوی مذاهب از روی دلیل و موافقت
 صریح حدیث عمل می نمایم و خداوند تعالی اینقدر علم داده است که فرق در میان ضعیف و قوی نگردد و
 و در فتوی بجا می ستفی کار میکنم مقلد میر نهایی که باشد و از انبیا مذاهب جواب میگویم خداوند تعالی
 بهر نهایی ازین مذاهب مشهور را در نظر دارد است الحمد لله تعالی **کتاب** ششم نیز خواهم
 محمد امین و جواب بعضی مسائل - بسم الله الرحمن الرحیم - محب عزیز القدر خواجه محمد امین
 سلمه الله تعالی - سوال کرده اند که لطیفه غالب بن بین لطافت من کدام لطیفه است پس این است
 که آنچه در دل ازین باب انشاء شود ذکر کرده آید - باید دانست که لطیفه قلب هر چند که لطیفه است
 اما وجه و طبقات شتی دارد و وجهی دارد و متصل بجوارح و وجهی دارد و مایل بنفیس مشهوره و وجهی دارد
 مایل بنفیس سببیکه منبع آن نزد دل صنوبر است و طبقات است از طبقات دل و وجهی دارد و پیوسته
 بروح و همچنین روح نیز وجه و طبقات شتی دارد و وجهی دارد متصل بقلب و وجهی دارد متصل
 به نورالقدس و وجهی دارد بطریق خفیه مایچه از میان لطافت عزیز مشا را لیه لغت و استقلال اعتبار دارد

و چه است از وجوه که بر وجه نزدیکی است و وجهی از وجوه روح که قلب مایل است بر غالب است
 و الله اعلم که ظهور غرر طهارت و عبارت و نسبت اولییه و یادداشتی که غالب بر اشیاء باشد محبت
 اهل الله بر اشیاء و الفت بیشتر بود و فتح کار این عزیزان چیز یا مایا سب این چیز یا باشد
 انشاء الله تعالی و اگر تمام سیر طائف مقدس است آخر کار رجوع همین چیز یا باشد و استغفار و توبه
 منوط - مکتوب هفتم جزایه محمد امین - در دفع شبهات مکتوب حضرت محمد
 قدس سره که در باب غلت و حصول این مرتبه عظمی با حضرت صلی الله علیه و سلم بواسطه بعض
 افراد است نوشته اند و از آن فرد مراد نفس خود داشته اند - برادر عزیز القدر خود محمد امین
 اگر مراد الله تعالی - بشپرده - سوال کرده بودند که حضرت شیخ محمد قدس الله تعالی سره العزیز
 در مکتوب خود چه مقام از جمله ثلث و غیره آن نیز تصریح کرده اند بآنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 بعد از ارسال بواسطه بعض افراد است مقام غلت حاصل شده و دعای الله حاصل علی محمد و
 صلیت علی اهل بیت مستجاب گشت و با اشاره مفهوم میگردد که مراد از آن افراد ذات حضرت سجد
 و این مقدمه بظاهر مورد اشکالات کشیده است از آن جمله که توسط فردی از افراد است و حصول
 مقام غلت که از اعلی مقامات است مستلزم فضل و برزوات حضرت خاتم الانبیاء است علیه الصلوات
 و التسلیمات و حضرت محمد صلی الله علیه و سلم جواب این اشکال خود شده اند که خدام و خدایان اگر برای موعود
 و مخدم و ملباسی فاخر طیار کنند هیچ مرتبتی ایشان را لازم نمی آید و فی ما فیہ و از آن جمله آنکه در حدیث
 صحیح وارد شده است الا ان الله اتخذ فی خلقه لاکما اتخذ ابراهیم خلیلاً و این حدیث
 نص صریح است در اثبات غلت مر آنحضرت را پس قول بعد حصول آن مرتبه الابد نیز ارسال
 مخالف حدیث صریح صحیح باشد - گفته نشود که مراد از این غلت که در حدیث وارد شده مطلق
 محموبیت است نه غلت مصطلح فلا اشکال زیرا که تشبیه غلت ابراهیم ازین تاویل ایا میکند پس

و درین سلسله آنچه نزد او متحقق شده باشد بنویس باین سبب بخاطر رسید که هر چه در حالت راتخیر
 توفیق تحریر آن بایز نبوید - باید دانست که کشف اهل الله راست و درست است که چون
 در بعضی اوقات حقیقت الامر بطریق اجمال درمی یابند و در بعضی اوقات تفصیل و در بعضی اوقات
 شش بیاهی و در بعضی اوقات بغیر حجاب و مستبعان کلام صوفیه لا چارند از دانستن اجمال و تفصیل
 و اغراض نظر از مباحث لغتی که قابل را در میان کلام محمل و کلام معضل جیاست پس مامشک نداریم نه
 که در هر طایفه از زمان فیضی و دیگر فتح میکنند و درین زمان فیضی و دیگر در میان مردمان مفتوح شد
 و چون روح حضرت خاتم النبیین علیه الصلوات و السالوات بسبب علوم مبارکین ایشان و عموم
 فیضی که بردست ایشان بر مردمان القاشده است و بسبب ظهور نظام دوره خوری که از حجرات
 حضرت ایشان سر برآورده و لاسباب اخری لا یطیق ان یحصیر با ساعتان نه عنوان خیرة القدس
 و شمع ان در بپوش آن و مطنه آن و مثل و صورت و هر چه ازین قبیل میزان گفته شده است
 هر فیضی جدید که در عالم پیدای شود و بتازگی بر روی کار می آید صمیمه خیرة القدس شود و بسبب حاجت
 نفوس بنی آدم که طبقه بعد طبقه پیدای شوند اهل ل سبست که این امر را اجمالاً ادراک کنند باین
 لفظ تعبیر نمایند که این کمالات احوال و جناب را حاصل شده است و تفصیل این کلام در اعیان
 حق آن است که گفته شود که مصلحت کلیه الهیه تقاضا کرده است که بعضی شروح و تفاسیل و عکوس
 تجلی اعظم در هر عصر پیداشود و نشان آن حجربهت شخصی باشد از کمال و آن حجربهت با آن از محمد و بنزل
 شعله تجلی اعظم و بنیاب اعراف آن هر هر فغم گردد و آن ظهور خودست بحسب اطوار و ادوار و بطور
 خودست بحسب اشخاص و از زمان و این تغییر شاری کرده باین قسم ظهور باین قسم استعمال باین
 با جمال ذاتیش حق و دیگر در کار شد و چشم او را سرده ام بازلف او را شانه نام و چون این مقدمه
 مهمتر شد مقدمه دیگر نیز باید دانست که حقایق اجمالی که به اهل الله ظاهر میشود چون لغت

در حق او بیگانه است این مانند لفظی از کتاب دست که بحسب فن اشاره و اعتبار بر آن عمل
 توان کرد میگیرند و آنرا عنوان آن حقایق اجمالیه فالفقه بر قلب ایشان میگردد و سخن بایان
 مراد میآیند و آن معارف فاسفه را در پرده آن لفظ ادومی فرمایند متفرسان از مطالعین
 را از آنکه از خصوصیت این لفظ غاص نظر کنند و مطلع نظر خود همان حقیقت اجمالیه و معرفت فاسفه
 سازند پس فیما بین خفی اقامت لفظ غفلت و استجاب دعای الله صل علی محمد و آله
 علی باجاهی و تقدیر دائره که مرکب از ذات است و محیط آن کمالات ذات و باز صیرونه آن مرکز
 دائره تاوه که مرکز آن محبوبیت است و محیط آن امتزاج محبت همه نیز رنگ فن اشاره و اعتبار است
 عزرا من مثل این ستمات وار و غیث و چنانکه در صورت لایت اسد مایمی اعتراض بقضایا
 و الفا ساد و یاد بر وزن و جوی ندارد و همچنین است سخن در حقیقت قرآن و حقیقت کعبه حقیقت
 همه و بیان و دایره و افلاس پس خلاصه کلام آنست که بعد از الفتح دونه دیگر شده است
 که بعضی اعتبارات اجمال فیوض متقدم است مثلاً احوال قلب روح و سر و غیر آن همه محل شده است
 جمعیت پیدا کرده و بعضی اعتبارات تفصیل فیوض متقدم است مثلاً مسائل جبر و جبر و نانیته
 کبری دین و ... و فصل ترست ازا و عار سابقه تفصیل حقایق این دوره شرحی میطلب که این
 گنجایش آن ندارد و با بطل شیخ محمد و ارباب این دوره اند و با معارف مختص این دوره که از زبان
 شیخ طهریق مرغوا یا سزده و شیخ قطب ارشاد این دوره است و بعد است و بسیار بی انگیزان
 با طبیعت و بدعت خلاص شده اند تقطیع شیخ فطیم حضرت مد تو را دوامه مکون کائنات است
 و شکرت شیخ شکر نعمت مغیض او است اعظم الله تعالی له الا و بغیر و اکثر معارف که شیخ
 بزبان فصح آورده صدق است مثل اشاره به حیدر شری اگر چه شیخ از رنر یا یا و این نجای
 نکرده و سخن بپایان آورده و مثل قول ستمانیت علما را اهل سنت و معارف اجمالیه که بپایان

انبیا علیهم السلام اخذ کرده اند و مخالف نبودن آنها با تحقیقات صوفیه زیرا که معارف علی تقدس
 بر بیان خطیقه القدس و تجلی اعظم و آن متین است و نفس کلبه لبان صورت رایی که در مراتب
 متعین خود ازین تعین بساطت او که چند مرتبه برتر است و ایشان هر چایزین مرتبه خبر میدهند
 همه راست و درست است و در ضیورت واجب است قول بحدوث ماسوی الله و قول بباراه که
 تعلقات متعده داشته باشند این است آنچه نزد یک فقیه در شرح مدار شیخ محمد متعین شده و اگر
 تحقیق داشته اند در حل این اشکال سر دهم میتوانیم گفت که غرض شیخ اثبات اصل خلقت است تا حضرت
 راصلی الله علیه وسلم در اول امر بغیر توسط و اثبات توسط خود در فیضان خلقت بر بنی آدم بآن معنی
 که توسط او واجب بر ارسال مردان حصه از آن خلقت یافتند و در بنیای صحیح نشسته نمی آید زیرا که فضائل
 اضافیه مثل تقوا و متبوع عجم بشان توسط خلفا تحقق شده است و همچنین بر عالمی که سبب او جمعی
 مهتمی می شوند و تبلیغ حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه وسلم درست کنند آن عالم واسطه عموم خود
 و مقتدا بودن آن حضرت مر آن قوم را خواهد بود و انکار آن مکابره است الحمد لله تعالی اولاد آخر او ظاهر
 باطن و صلی الله علیه و آله و سلم تا انکار - مکتوب ششم نیز بخواجه
 محمدا من در کشف اسرار تفضیل نبوت بر دلالت - برادرم خواجه محمد امین اگر مراد الله باشد
 از تفضیل انبیا علیهم السلام بر اولیا رضوان الله علیهم سوال کرده بودند به اینست که تفضل و تفضیل
 انواع بنابر ملاحظه آثار و بغیر تصور مطلق که قبول آثار آنها کند معقول نیست مثلا سیاه را بر سفید
 نهادن یا حلو را بر حاصل راجح دانستن بغیر آنکه به نسبت این مریض یا نسبت این حال قیاس کنند
 معقول نیست هر حقیقت و هر ذات خویش فواره ایست از دریای وجود جویشیده نمی توان گفت
 که یکی از دیگری باعتبار وجود و بهتر است و نمیتوان گفت که این تعین که وجود خاص شده است
 از این تعین دیگر با تبار عرض خصوصیت بهتر است و نمیتوان گفت که لوازم و آثار هر حقیقتی باعتبار

اشتباه و اقتران با آن حقیقت بهتر است که طبع معلوم از تجزیه این اطلاعات سخا می کند پس
 تفصیل نیز بقدر ممکن است که قبول آن امر حقیقتی بکند و آثار یک حقیقت در اینجا نفع و مایه باشد از آن
 حقیقت دیگر معقول نیست هر چند در میانه آن عرض آن برطن نکنند از قرآن دانسته می شود
 که ملاحظه کدام معلوم کرده اند مثلاً اسب را بر گا و تفصیل می دهند و طبع نظر آن است که گا و اسب
 هر دو با آدمی ملائمت دارند و آدمی استعمال از هر یک میکند پس با اعتبار ملائمت بدون با آدمی
 و کفایت حاجات او مایل کردیم فرس را دیدیم که در کارزار و گیر و دار کار با دشمنان و در میان ایشان
 وضع می دهد و گا و را دیدیم که در محل افعال و حرث جنوب که کار و باقی است سود می رساند و فرس
 اولی اعظم و مستقیم انداز فرقی نماند پس اسب را بر گا ترجیح دادیم و اگر در بعضی مقالات این مقدمات
 را مطلق می گذارند عقل سلیم آنرا ابطال نمیکند و حمل که بعضی اقسام ضعیفه بمشغولات عامه لطیفاتی پیدا
 و در طلب ملائمتی و منافرتی که سبب اشتباه آنها شده است را فتنه و للنااس فیما کانت حقون
 مذاهب و لیکن محبت مادر فرمود است که آن احیان الاشیاء کما هی و عار حال ایشان است
 و همچنین تریاک را بهر زهر حجاب نهاده اند با اعتبار حقیقت آنهاست و نه باعتبار آثار آنها
 زهر نباتی باشد یا حیوانی که ال مورد دوست چنانکه تریاک که ال مورد نفع و دوست است
 جمال را از وجه جمال حقیقه مطلقه شرح کرده است لیکن چون هر دو دوستند نه زبان و حیوان
 که با انسان ملائمت دارند و آن یک منافر بود با این اجسام و آن دیگر ملائمت سخا که استقبال
 دیگری مسلم الکل گشت و هیچ آدمی را در ترجیح یک بر دیگری سخن نماند بالا این است یا مفضل و بعض
 احیاناً به نسبت بعض اشخاص نفع میباشد الاشیاء فاضله مانند گا و چون محتاج سستی ارض
 و آثاره آن شویم ملائمت می شود و اسب و چون اعتدل شخص مودی محتاج شویم زهر ملائمت می باشد
 از تریاک و چون باستانجا محتاج شویم سنگ ملائمتی است از ذهب و فتنه پس ملائمتی است که اکثر

اشتباه و اقتران

تجزیه

احوال و اشرف احوال و اکرم افراد از ملائمت در اقل احوال احسن احوال اضع افراد و نظر بر آن
 فرقی پیدا کرد پس مضطر شده اند تا با دو نوع از فضل فضل کلی و فضل جزئی چون اینست
 روشن گشت ما است که تفصیل انبیاء بر او بسیار جهت حقیقت نبوت و ولایت است و در باب
 انحراف آثار حقیقی باصل خودش بلکه باعتبار ملکی است که اثر نبی بر آثار نبی و حقیقت میشود و آثار
 کلیه لا یتبرک و آثارها مبتدا شرف اوصاف و اکرم احوال از آثار آن دیگر و همین است معنی فضل
 و آن موطن مجبور را افراد نبی آدم است و آن آثار تهذیب نفوس است بعلوم ما خوزه از ایشان و بوجوب
 انقیاد ایشان را و در سوخت عدم ایشان با اعتبار ترجمانیت رسان قدم و ضربت شمشیر بر ایشان و مانند
 جابر بود و در اصطلاح حقیقت سلطان ایشان را و حقوق خود ایشان را است که در آن و وجهه مسا
 و نجوبه و از رویه از میان ایشان برانداختن و آنچه بان ماند در اینجا هیچ شکی نیست که انبیاء
 از اولیای جمعی که ولایت را بر نبوت فضل نهاده اند اما مال اعتبار این موطن نموده اند و حقیقت کار
 را نشان داده اند و همین بحث قیاس باید که تفصیل تخمین بر حضرت رضی رضوان الله علیه
 که با اعتبار ترویج شرع و اقامت حقوق خلافت و کثرت نسخ اسلام و جمیع کلمه نبی آدم و رعایت
 شرائع و اطاعی تازه نفسانیت ایشان در مخالفت شرائع و مانند آن یکس که در اینجا یک
 کرده است ملاخذه قوت قیاس باشد است شفاعت و مانند آن بمنز محسن پسر نبی است
 و اسلام - مکتوب نهم نیز خواجہ محمد امین در سہ قدیم بودن قرآن مجید و نزول و جمع
 بر سلطنت ملائکه و بیان حقیقت قرآن در استقامت حضرت ایشان از ان حقیقت نبی و وساطت
 بر آدم محمد امین اگر چه اندک باشد - سوال کردند که سر قدیم بودن قرآن چیست فیه و کلام
 وحی از کجاست و حقیقت قرآن چه معنی دارد - بدانند که چون دلائل پیش از زمان نبی
 در سطح حقیقه سلطنت متین شد که از انکالت تجلی اعظم بود و قیام شد مانند قیام ضربه بجم آفتاب

کلام
 دست و پیکر
 عضو روحی
 در

ف
 تفصیل تخمین
 بر حضرت رضی رضوان الله علیه
 معنی حقیقی

و آن کمال تدبیر نفوس انسانیست معلوم منزله از راه نفوس کامله از میان نفوس بنی آدم بر ترقاوت
 علوم هر چه صورت انسان آنرا تقاضا میکند و در افراد خود با اقتضای اولی بدون شرط اشتغال با سبب
 یا مقدمات اوله عقلیه و مانند آن و این کمال یک یقینی و استیازی پیدا کرده است و یک حدی جامع
 و ملایم بهم رسانیده بعد از آن در عکس تجلی اعظم که در احجار بسته ملایم علی معین شده است تصویر دیگر گرفت
 پنج علم آنجا مهند شدند تذکیر بالارائه و بایام الله و مجازاته المعاد و محاسبه کفار و تعین احکام
 در عبادات و تالیف منزلی و تالیف مدنی و دایره کشاده تر شد بعد از آن چون حضرت پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم مسجوت شدند آن علوم به دو غیبی که از صلب خطبه القدس برخاسته است و هم ملایم علی بر آنجا
 تعین نموده و جبریل مقدم البشانت درین تعین در لطیفه عقلیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم لباس
 لغت عربیت و اسلوب بدیع سوره و آیات پوشید و آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنرا بر زبان رسانیدند
 و در تبلیغ آن جاهد شدند از جوارح الهی و بقوه غیبی آن کار را سر انجام دادند پس هزاران هزار ^{ملک} فرشته
 ملهم شدند بحجت آن و حفظ الفاظ آن و بنی آدم قرن بعد قرن آنرا تلاوت کردند و بان تقرب
 نمودند بخدای عزاسمه و در صحیفه اعمال ایشان مکتوب شد پس در وطنی از عالم مثال که متوسط است
 در عالم علوی و سفلی و بر کلمات ارض هر دو در آنجا جمع میشود و صورت گرفت و طرقة و سستی پیدا کرد پس
 قرآن قدیم سلسله باصل خود و محدث است باعتبار نزول و عربی است و کلام حضرت حق است و منزله
 بواسطه ملک که بهم دستور باله عباد و مکتوب در مصاحف و نفیم ایشان در ملایم فرشتگان و ^{الانظیم} حواریین
 و کثیر البرکات و تلاوت آن مؤخر در حالات بنی آدم که القرآن لما قترت له و متعین در ملایم علی
 و عالم مثال و من بعد الله تعالی مستفیض ازین حقیقت معنیه در عالم مثال بی واسطه
 و روانی فی کل منبت مشرقه و لسانا استوفیت واجب حمده - و السلام -

فقران
باین قدم

مکتوب دهم در تحقیق معنی بعضی آیات - منشی مولوی روم قدس سره - آیات نسبت

و حقیقت دمی بمانند اضطراب کن کننده کذب وحی و این شباهت سائر مشابهات قرآن است
مثلاً بیداه مبسوطان که معنی بر او آمده است فی الکشف عن ابن عباس و طوا حین مضعف
و هلموا انهم قد اختلفوا ما وعد الله من النصر قال کأنوا البشر و تلاق قوله و زلزلوا حتی
یجعل الرسول والذین امنوا معه منی نصر الله فان معهم هذا عن ابن عباس فی الاوردیة فی نظم

بالمال و یجس فی القلب من شبه الوسوسة و جدید فی النص علی ما علیه البشیرة و له اثنتان
الذی هو ترجم احد الحاکمین علی الاخر ففهرست بر عدد رجل من المسلمین فما بال رسل الله
الذین هم اعرف الناس برهم و انه مقال عن الخلفاء فی المعاد منزه عن کل قبیح موبس
قرأت ابن عباس اقتباس میکنند و توجیه میفرمایند که احوال انبیا مختلف است در بعض اوقات رافع
حجاب میشود و احوال بنده را تو العین می بیند و در بعض اوقات حجاب بشیریت مانع میگردد و
از حالت راوی العین فرود می آید و منقح ظاهر و اضطراب لبثت رو می دهد و همین حالت احتجاب
را اهل بیت مجازاً بظن تفسیر واقع شده مکتوب یاز و پنجم در ذکر شریه از مناقب ابو عبد الله
محمد بن اسماعیل البخاری رحمه الله نقل کرده است و بیان اشتمال کتاب صحیح او بر امیات مطالب
اکثر علوم دینی - الحمد لله و العلوته علی سیدنا محمد صلی الله علیه و آله و سلم ما بعد
بروزی و بعدیت یو کسان ایمان عهد النظم لئلا له رجال او حبل من هؤلاء یعنی اهل افسس
و فی روایت لئلا له رجال من هؤلاء بلا شک و تکرار و مکرریم تغییر گفت امام ابو صفیه درین حکم
داخل است که خدا شاهی علم قدر را بر دست و خوشی ساخت و حبیبی از اهل اسلام را بان فقه
مندیها گردانید خصوصاً در عصر متاخر که دولت همین مذهب است و پس در جمیع بلدان و جمیع اقلام
بادشاهان خفی اند و قضایا و اکثر مدعیان و اکثر عوام خفی ما لم یو عبد الله بخدی نیز و اهل است
که خدا سبک علم صحت بر دست و خوشتر گردانید و از ان حدیثی اضطرب صلی الله علیه و سلم بر ابطال ان

مرد و روانه باشا صبح مقبل باقی ماند شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث لغاری داشت مانند حال اکثر متنفذین
 عصر ما با هم اندک تفاضل طریق الصواب این سخن اخیر را بدید و گفت سخاری حفظ حدیث داشت
 و علم و دوی رحمہ اللہ قوی بود و حفظ حدیث و ضعیف بود و در نقد و فهم معانی از خاتمه آن عزیز
 روی بازگشتیدیم که فایده داشت و متوجه بیاد آن خود شدیم و گفتیم که شیخ ابن حجر در تعریف میگوید
 محمد بن اسماعیل ابو عبد اللہ امام الدینانی ثقة الحدیث و این سخن نزد یک کس که متبع
 فن حدیث کرده باشد بدیهی قابل تشکیک نیست لیکن از آن چیزی از تحقیقات علی که نشان آن
 سخاری بوده است و حال لوی آن غیر سخاری کسی دیگر نبود بیان کردیم و در آن باب خدا سبک
 هر چه خواست بر زبان جاری ساخت و امام محمد ابن گفتند آنچه مذکور شد بجا نیست مفیدست اما فایده
 ما گنجایش حفظ آن نماند و گمانگذاشتیم حاصل آن با اختصار و ابصار بقلم مضبوط گردد و موافق هسته عام
 ایشان و اما فی اذن باب بقلم مضبوط کرده شد و اللہ الموفق و المعین باید دانست که علم حدیث
 تا صد سال از هجرت مدون نشد از سید بسید متفصل شد بعد از صد سال مدون شدن گرفت
 و صد سال دیگر پایه پایه مستحکم میشد و تصانیف مرتب میشدند - سخاری بعد از صد سال احوال
 و احوال حدیث شد و مرجع عالم درین فن گشت پس اول چیزیکه پیش از همه سخاری آنرا سرانجام داد و تخریج
 در اعلا اقسام حدیث از غیر آن بعد از آن حدیثین بر تلو و آید و فضل القدم تفصیل این کلام
 آنکه بعد تدوین احادیث چون اسحاق نظر کردند دیدند که بعضی احادیث مستفیض اند که
 از حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کس از اصحاب آنرا روایت کرده است و از هم صحابی طریق متفق
 بر آمده است و در هر دو مترادف شده و این مرتبه اعلا مراتب حدیث است و علما بعد از آن حدیث مشهور
 آنرا از حدیث پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کرده باز ازین عزیز و طبقه کبار
 تابعین یا خلفاء پیغمبر یا کبار تابعین طرق متعدده پیدا شد مانند حدیث انما الاعمال بالنیات

که در کتاب صحیح آنرا غیر حضرت عمر رضی الله عنه راوی نیست و غیر علقمه از حضرت عمر روایت نکرده است
 و غیر محمد بن ابراهیم از علقمه روایت نکرده است و غیر یحیی بن سعید از محمد بن ابراهیم روایت نکرده و یحیی
 بن سعید از طبقه ضعیف است از وی جماعات لا تعد ولا تحصى روایت کرده اند بعد از آن حدیثی
 که بدرجه شہادت از طبقه اول پیش از زمان تدوین نرسیده و آن هر چند قسم میباشد زیرا که یا اینست
 که طرق مستوره دارد و تا مخرج خود که صحابی یا تابعی یا شافعی از کتب تابعین باشد یا ندارد و آنچه طرق
 مستوده دارد و که یکی گوید که تواند بود و هر یک متاسک بود و حدیث حسن است و آنچه بطریق
 ندارد همین یک طریق دارد و پس غریب مطلق است باز حسن اگر بعضی طرق از همه ثقات متصل
 بنیز نکرده باشد در روایت از علماء معروفین ابدال و ضبط بابت مخصوص میشود باسم
 صحیح و آنچه مرسل ثقات در روایت اهل علم غیر تابعین بحد ضبط باشد لیکن طرق مستوده متاسک
 دارد و که یکی شاید گوید که تواند بود و مطلق حسن تعبیر کرده میشود اینست اصطلاح ترمذی و طیال
 کسی است که اسم حسن را متوجه ساخت و آنچه مشهور باشد لیکن هیچ طریق از وی بحد صحت نرسد و نیز
 در حسن داخل است و قلیل ما هو پس بجای کتاب خود را برای صحیح محمد مخصوص گردانید پس از آن
 مستفیض و بعضی مشهور و بعضی صحیح مقبول و درین فصلت اول کسیکه در مسامحه زود آبخاری است
 و اگر بخاری را غیر از مستخرج صحیح از غیر صحیح تفصیلی دیگر نماند و صدق حدیث لئالہ لعل
 درست بود زیرا که ایمان در همین نقطه است و پس تفسیر و سایر فنون حدیث محفوظ علیها است
 لامحالہ کیفیت که این فصلت معنوست در حصال دیگر بعد از آن باید دانست که بخاری بعد مائین
 ظاهر شد و قبل از وی علما در فنون چند از علوم دینی نقضانیت ساخته بودند امام مالک سفیان
 ثوری در فقه تصنیف کرده بودند و ابن حجر در تفسیر و ابو عبید در غریب قرآن و محمد بن اسحق
 و موسی بن عقبه در سیر و عبد الله بن مبارک در زهد و مواعظ و کاسی در بدایا المخلوق و قصص انبیا

و یحیی بن معین و غیره در معرفت احوال صحابه و تابعین و جمعی دیگر رسائل داشته اند در روایات
 ادب و طب و شتاکل و اصول حدیث و اصول فقه در ویرانه های مشایخ سنجاری و غیره و علم
 مدونه را تامل فرموده و جزئیات و کلیات را انتقا نمود پس قدری از علوم که با حادیت صحیح که بشر
 مجذبی است بطریق صراحت یا دلالت یا اقتضا در کتاب خود آورده است مسلمانان در این
 این علوم محتمل قاطعه بوده باشد که در آن تشکیک را مدخل نبود و عقل و دلالت میکند بطریق بدیهه
 تا و تکیه کیسه جزئیات و کلیات علمی را ندانند انتقا و در تمیز آنچه از احادیث صحیحیه ثابت شده و غیر آن
 مسیئرش نمیتواند شد چنانکه اگر کسی گوید که فلا فی قواعد طبعه را که در قانون مذکور است انتقا فرموده
 است و آنچه با دله صحیح ثابت شده از غیر آن حتما از نموده است بطریق بدیهه و البته در دلالت و دلالت
 که جزئیات و کلیات قانون را مستحضر ساخته است و بمیزان که خدا تعالی در سینه او نهاده و هر یک
 را سنجیده است و همچنین اگر کسی گوید که فلا فی دیوان البوطیه را انتقا فرموده است باینکه
 دالت است بر آنکه عروص و عربیت و طریق انشا و شعر نیک و زبیده و ادب و مسایلی آنها استخوانی شده
 و آنچه بکتاب الله با حدیث صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و گوی
 بزرگ فضیله و تقیاد اگر انصاف را که فرمایم بچکس را از علماء و متقدمین نویایم که در معنی این فنون
 تکلم کرده باشد کلام ایشان منقصر بر یک فن است یا در فن غالب است بچکس را از متقدمین نمی یابیم
 که در استدلال از ادوات حدیث برین علوم بیشتر از سنجاری سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر
 که فرمایم دالت است بر آنکه مباحث این علوم را از احادیث صحیح بر آورده و انتقا نموده و کلامی غفیم است
 در شریعت و محتاج سرعت انتقا ازین و مختلط طرق حدیث و استنباط آن علوم را که امام احمد
 با آنچه بجز خویش گفته است کلامی که حاصل آن است که ما از انتقا و سه فن که هر و تفسیر و در هر باشد
 عاجزیم زیرا که اکثر آن اصل و منصف نظر می آید باز یاد کرده است سخنانی و هر یک ازین فنون

فوائد جلیله از موقوف صحابه و تابعین و آنهارا در تراجم باب منتشر گردانیده است و طریق استحضار احادیث
در مسائل متعلقه بآن تعلیم کرده است و طرق استدلال بشارات لفظی خود اختراع نموده است
آری در استدلال بخاری چند نوع است که محققین فقه از آنرا قبول نمیکند مانند استدلال بهر
از دو محل لفظی و استدلال بالناس و ایمان یعنیه و مذاهب و هیچکس نیست نکند علما که محل اعتراض
در بعضی مواضع نشده باشد و نیز در عقد تراجم سه ترتیب و تقریر و در بیان که آید و سببش آنست که پیش
از و من تر بوب چند آن مبدئه بوده اهل علم را سطح نظر مطالب علییه میباشد نه تراجم و ترتیب
شیعه صاه را بشارت گوسفال در و باش چه رند در آشام با این تکلفها چه کار -

مکتوب و و او و هم در بیان دلیل واضح برای فرقه ناجیه آمده و اسلام علی افضل
انبیاء امام بعد از موسی عزیزی فاضله ذکر کرده که منهدوی و اهل حق اسلام یافت و در پی تعلیم شرایع
اسلام افتاد و درینو از شخصی از شیعه با او برخورد گفت اسلام طرق مستده و ادو و صائر ترین طریقهها
طریقه شیعه امامیه است که مدالایشان اتباع ابراهیم بیت است و اهل البیت ادوی باشد
زینهار ترا مستعجاب فاضل گره نشانند بیاتن شرایع اسلام بر طور امامیه ترا تعلیم نماید بدان
با این عزیز فاضل ملاقات کرد و آن موقت تقریر نمود این عزیز گفت امامیه بدین فرق اسلام است
یعنی این گمرازان ترا گمراه نماندیم تا مذاهب امامیه و معتقد ترا تعلیم کنیم آن جدیدا اسلام در اشکال
در مانده اند است که کدام را اعتقاد کند تا چند روز در تفریح بود و هر یکو بهمان خود میکشید آخر این
عزیز فاضل گفت در مسجد علم برو و در ملاوتینکه اوف ناس مجتمع شوند تقریر نمائید پس ایشان
کین بهین که کدام یک را ترجیح میدهند و کدام یک از آنها عقیده خود در میان ایشان خائف و
هر سان سستیس سو او اعظم را املع شود باین تمیز آن شخص مانا اشکال برآمد و سخن پاکیزه گفت
و معارف این حکایت خواج محمد امین را سماعی بخاطر رسید که در ترجمی که این فاضل بران اعتماد نمود

امری خطایی بلکه شرعیست اعتقاد را قابل نیست زیرا که در بلاد ایران اگر این تنازع واقع میست
 احوط ناس جانب امامیه را ترجیح میدادند و بسایه غایت شالوده که عموم ناس به عت بود و آنرا
 نمیدانستند و در استخوان آنها افتاده اند همچنین است کلام در میان مذاهب معتدیه اینها که لا ینکفی
 بعد از آن بخاطر ایشان رسید که لطف الهی مقتضی آنست که درین سلسله محبتی قاطعه بوده باشد که از آن
 حجت شکوک و شبهات را گشایش نبود مگر آنرا در یافت بحقیقت امر منتهی شد و اگر نفوس شنیعانه
 از آن بازداشت ناکشده باشد بعد بیثبوت محبت بود چه که معذره نباشد بعد از آن در نفوس آن محبت
 قاطعه بخاطر ایشان قلعی پیدا شد از فقیر عنی عند طلب کشف آن نمودند گفتیم درین سلسله در سائر
 مسائل که موقوف علیه شریع باشد لطف الهی مقتضی آن شده است که از علوم حاصله مغفرتی ^{الصدقه}
 و رحمت قاطعه منسوب فرموده هر چند در بعض افراد و جمیع و ترتیب آن علوم مخوفه و مبسر می آید
 در بعض افراد و هر نفوس یا الفت بر سوم ملن اتباع حجت قاطعه بگیرد و هر چند بتدقیق آن
 حاصل باشد پس بعد تصدیق عاجز محبت شریعت غدا گردن نهادن با حکام نزن و جنگ
 زدن بفرمان رحمت مهادت علیه و علی آرد و معاویه افضل الصلوات ^{اول} چیزی که عقل انسان
 بر خودش واجب بگیرد انداخت که تتبع اخبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان احکام
 الهی باید کرد و پیروی آن اخبار بدل و جهاد باید نمود زیرا که کلام ما در شخصیست که تصدیق کرده است
 بتخلیف الله تعالی علیه و را با حکام و قصد خروج از عهده تکلیف صمم ساخته چنانکه ذکر کردیم
 و چیزی که ما را نگوش خود را خبر صادق نشنیده باشیم و در خارج بچشم خود ندیده باشیم طریق حکام
 جز تبعید و ایات نجات نمینموند و دوتا میاریم خود لازم میگرداند که اخبار اهل ملل از ایزد خود بگویم
 بهمان نقلی که صاحب ملت و آن چند قسم میباشد ستواتر و مستغنی و مشهور و غیر جمیع
 و حسن و غریب و سفیف عقل هر یکند اخبار نقل را درین اقسام - دوم نقل بالمعنی و آن نیز

چنانچه باشد اتفاق مباح فرق آن ملت بر چیزی که این صاحب ملت است و ماخذ از ویست
و اتفاق اکثر بوجهی که مخالف در آن مسکوت ماند و نادیده نگذارد؛ غیر مستبر باشد و منزه در حل عقده می باشد
که قایم باشد حفظ و تدوین شریعت و موصوف بر رعایت و استیفاء و شیوای حاکم از مشرین بکلیت
که آنرا پیش از حفظ و تدوین شریعت و تجرد از ایشان دیده اند و مشرین آن ملت با ایشان
سود جز نباشد پس قول این جن ازل و آخرت از آنکه در حل و عقد تأثیری داشته باشد قسم دیگر
خبرستی که اختلاف فرق ملز در آن واقع شد و قول یا سه قول و هر یک برای خود ادله و روایات معتبره
پس اینجاست متواتر یا مستفیض و مشهور باشد و اتفاق مباح حکم ملت با اکثر ایشان با ابدار
اعلی اخبار است از صاحب ملت و محبت خدای تعالی بالزام شمل آن قایم است برین قاعده تخریج
ماید که در قرآن و اصول عبادت و معاملات و عقاید و غیر آن قطعی است و جهت مثل آن لازم
و ان جمله اهانت اخبار شرع است از موجب آن عنوان گذشته و قائلان عقل می شناسند
که اختلاف فرق اسلامی با یکدیگر مانند اختلاف فرق سائر ملل با یکدیگر بود قسم دیگر اختلاف
فرق ذاتی با جمیع حاکم ملت با یکدیگر در استنباط از شریعت یا در تطبیق خصوص شریعت بر بعضی
و عقل منتهی را حکمی دیگر می نهند و علامتی دیگر می شناسند و این حکم و علامت را از تنزل می کنند
الار حقیقت ثابت و غیر ثابت و تفصیلش آنکه بنابر میران اولی العزم را خداست و تفصیل آنکه بنابر
الاستیلا که امر و نزلان ایشان تعلیل کرده اند و ایشان را هیچ وجه در احتمال ابدالی تغییر نکرده اند و البته
حقیقت بر آنکه کرده اند بطریق شهرت را شایعیت نه بطریق افتاد و کتمان و سامعان حقیقت
آن معانی ادا را کرده اند اگر ادا می کردند بنابران مستقیم می شدند و ایشان را به غلط ایشان
مستقیم می ساختند و احتمال آن که شارع بسیار چیزها را متعلق بالشرع مجبور می سازد و است
بهره عاید و لیکن سامعان غلط ادراک کردند و شارع بر غلط ایشان اطلاع نیافت یا یافت

لیکن سکوت کرد از نظر کردن در مضرب رسالت و قصد حضرت حق انجبارین خود را بنیان ایشان
مضمحل میگردد پس ازین لازم آید که طبقه اول از جماعات که صحابه و تابعین اند پیشوا و سرورند و اینست
و باید دانست قدریکه تبلیغ آن مطلوب بود ایشان ادا را کرده اند و علی در حقیقت آن راه را نرفته
و بعد از انطباق اولی جماعات پیدا شد که صفت ایشان اخذ لغوی من مضاف است از طریق مستقیم
که باشند و اخذ همان شرح از هر صحابی و تابعی که نسبت خطابین و درج و درایت متضمنند و طبقه
اولی را پیشوای خود ساختند و ایشانرا فضل نهادند بر خود و معرفت شرائع ایشان حاکم علم اند نه ذات
و اگر حاصل کلام ایشان آن باشد که شایع بسیار از شرائع مطلوب را با ایشان تبلیغ نکرد و تبلیغ کرد
لیکن ایشان نفهمیدند یا نفهمیدند و گمان آن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند بر خطایار و است
قبول نکنند الا از یک طریق فقط با قولی اعدا کنند که طبقه اولی از ان غافل بودند یا گویند که ایشان
حقیقت لغوی شایع را نفهمیدند و آنرا می نفهم ایشان نوابت اند پس نوابت در آنچه خلاص
کردند با طبقه اولی و طبقه اولی را سهم ساختند بکذب یا جهل قابل رد و تشنج اند و اختلاف ایشان
قابل بر انداختن است و اختلاف حاکم که تطبیق بعضی لغوی یا بعضی آن یا بسبب تشوب استنباط
از لغوی مختلف شده بشیر طبع این اختلاف تاویل بعید نباشد و طبع سلیم از مثل آن با بخند خطا
مقبول است و در اینجا عقل نصیبین میکنند که تشبه از نوابت اند و اهل سنت از حاکم دین و حکم
عقل سلیم در اختلاف مشیبه با اهل سنت است که ترک اقوال تشیبه کرده شود و اختلافی که در علم
اهل سنت حادث شده است حکم در آن معذور و اشتغال هر کس است و اختیار است به باصول و اقرب
منصوص صاحب شریعت و کبرای طبقه اولی را اینکه لغوی که تشیبه از نوابت اند بحسب است که نواب
ایشان چنانی است بر آنکه بعد از آنحضرت صلوات الله علیه و سلم در هر وقت اما می پدید میشود که مفروض
و معصوم و موعی البیه به پیش روی ایمان و نفی است و در زمان آنحضرت صلوات الله علیه و سلم

تفسیر از کتاب است

کتاب فقه

به یکس مفروض الطافه غیر آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود پس ایشان احداث عقیده کردند که در زمان
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود پس از نواب باشند و دیگر شیعه میگویند که تمامی صحابه و تابعین
 غیر حمی بسیر همه برخلاف حق بودند و روایت به یکس مستند نمیدانند الا روایت امه خود با و این علامت
 نواب است و دیگر اتباع خود قرآن و حدیث را مشروط میگردانند بآنکه آنها ایشان بآن و آن
 کرده باشند و این علامت نواب است و دیگر شیعه هدایت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 لغایت تنگ داشتند که به یکس به هدایت ایشان منتهی نشده مگر آنکه از کلام مشهور است
 و آورده اند و دیگر از شریعت برآمدند پس محبت الهی چه کار کرد و خاتم النبیین را چه هدایت نمود
 انتقال از یکد وایه جنهم زادی و دیگر را هدایت نتوان گفت بجا که نه اینها بنیان عظیم و همچنین
 معتقد از نواب اند زیرا که حاصل کلام این جماعه در بسیار اغناء آنست که خبر طبقه اول را قبول
 نکنند بابتا و مایات بیده از ظاهر معروف نمایند و همچنین جماعه کثیری از معتقدان که در زمان ما پیدا شده اند
 تکلیف شریع را سهل گرفته اند و بعضی از م را بر مقاصد فاسده خود حمل نموده و میگویند که عقیده آن
 علم اتحاد است و تکیه بر این مذهب است از نواب اند باینکه اگر کسی دل خود را از این نواب
 جدا سازد و بنوع صاحب شریعت را و اینها طبقه اول را تامل نماید هیچ جایز نیست که معتقد شود به این
 کنند باینکه نه اینها بنیان عظیم و همچنین زیرا که نواب اند که قائل اند بوجوب اتباع و پیروی
 بذل سی و در صورت هر عالم فاطمی که بسبب خروج کنند زیرا که بی شبهه قول محدث است و محال بر آنست
 که شریع بوجوب نصرت این جماعه فرماید و تا دامن قیامت دولت به یکس ازین جماعه مستقر نشود
 بجا که نه اینها بنیان عظیم و علما و محدث که جمیع اند هم خود را بر تنبیح احادیث آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 از هر طریق معتمدی که یابند بر معرفت اخبار طبقه اول از صحابه و تابعین نه با لامه بلکه بر آو آن
 که این اخبار شرح و تفصیل کلام آنحضرت باشد و اینها را برای خاصه طبقه اولی در باب ملک

ف
مستند از نواب

ف
جماعه معتقدان
از نواب

ف
نویسندگان

تفسیر این بقضای شریعت جویشیده و ایشان در آن امارت محکم ضرورت اختلاف امرجه
مختلف شده اند متوجه نگشته اند زیرا که مقصد اصلی تفصیل شریعت بوده است و این چیزها را
با شریعت چه کار این علما هر چند بطاهر با یکدیگر اختلافی داشته باشند در مروع آن خلاف کلام
خلاف است و آن خلاف در مروع خلاف است و در حقیقت اوقات پس باید در جنبه از کلام است
احسب الله عسایریم و الترحم و الترحم و فضل اعدا بهم و آنکه گفتیم از هر طریقی مقصدی که باشد
روایت میکنند که الیت همچو تفصیل است که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه با اتفاق موافق و مخالف
قبول کرده اند و حفظ عظیم داشت و الا انفسیم خلاف ایشان چون که در منظم بنشد و در روایت
نشد و انفسیم عظیم داشت و میسر بقدر این میکرد و چنانکه اسماعیلی که در خطب او حاضر شدند اخبار
مفی نمود بر خلاف آراء خاصه او که در کلام و در آن آراء متضاع بود که کلامی بعد از آن جماعتی
حفظ آن اخبار نمودند و طایقات محدثین محفوظ ماند و ایشان آنها را تدوین کردند باز طریقی دیگر را
و گفتیم حضرت علی کرم الله تعالی و چه با اتفاق موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم و فهم ناقص ضبط
و افرو داشت چنانکه درین امور مشکل خاص و عام شد و احادیث آن حضرت صلی الله علیه و سلم در اخبار
معتبره بلام تقدیر بنمود و از هیچ احدی قدح در آن اخبار نگذرد نه پوست بر خلاف حال آراء خاصه
که در دار و گیر لم ولا نسلم افتاده بود که کلامی جماع حفظ آن اخبار نمودند تا آنکه در تدوین در آمد چون
علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعضی را مشابیه بعضی یافتیم و اختلاف فاحش در میان این اخبار
یافتیم الله الله اختلاف بسیار که از لازم شد و روایات است که کلامی و همچنین عبد الله بن عباس
و عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و حضرت عائشه و ابوبهره و ابوالموسی و عبد الله بن عمرو بن العاص
و انش ابوسعید و جابر و سلم و خالی سائر الصحابه آنها را حفظ و ضبط و کوشش تمام در حفظ احادیث آن حضرت
و الله الله علیه و سلم از این تمایز شده اخبار بعضی را بعضی ضبط یافتیم و اختلاف بسیار جمعی که

این اخبار را متبع اندازند و بنام خود واسطه عقد ملت درین محل باید داشت که انقسم نفوذ بر
 کسیست که در احوال فرق ملت استقامت تمام کرده باشد و الا عوام را انضمام نیست که بر وجهی از وجه
 مخفی و اجهاد و حکمت را از انقباض نباشد و این حکمت شوند تا آنکه استقرار ایشان کامل گردد
 و پاره از روی کار انداخته شود این عملیکه خداوند تعالی تعلیف را بران داشت ساخته است و در
 زمان ایشان اصل را بر گزیده بر وجه اجمال هر چه تفصیل آن در قری مطلب و الحمد لله اولا
 و آخراً ظاهر و باطنا **مکتوب سیزدهم** بچوب عود داشت حضرت شاه ابو سعید
 بن سید محمد ضیاء بن سید محمد آینه الله بن سید اسادات حضرت شاه علم الله نقشبندی که بعد
 رحمة الله علیه همین - سادات و نجابت مابین و معارف آگاه خزانة القدر میر
 ابو سعید سید الله تعالی از فقیر ولی الله عنی عنه بعد سلام محبت التزم مطالعه نمایند الحمد لله تعالی
 نامه ششمن نامه تبلیغ و سلامت رسید الحمد لله تعالی شده بود که حقیقت و صداقت که با بجا
 از وی محتاج موجودات و صفات آن صادر میشود مشهود میگردد الحمد لله تعالی این کشف حقیقی است
 در نفس الامر هرگز کشف او هر متعذراتی بر سر بعضی احوال می بیند باز چون تحقیق که جامع حکما
 و حقیقت مقدم است و نام آن حقیقت هر چه مادی کل است فرو می آید اراده متجاهد می بیند
 هر دو مشهود حق است از جهت تصور نفس ناقصه بعد از اوله و احدی نمی بیند - دیگر از این و شری
 جاری که از مذکور میگردد باین قاعده شرع تقسیم میشود سوال نموده بود زندقه مخفی در کتب
 حائز نیست چون در هر بابی حلال غلام شرک و جود و سبب تقسیم هر یک از این دیگری ممتاز
 میگرد و اما پیش قاضی اسلام تا وقتیکه مدعی دعوی نکرده است نسخ میخورد و سبب مدعی
 مدعی را داده از این بخوان گفت و السلام بدست هر آنگاه انصوب احوال ظاهر و باطن خود
 را مستحق باشد که خاطر گلران جانب ایشان نمایند -

مکتوب چهارم نیز بحسب عرصه داشت شاه ایمن عبده - سیادت مآب
 حقائق و معارف آنگاه سلسله تعلی - نور غصه بودند که اولاً مشهود میشود که ذات سید اثر را
 وارد مانند آتش کانه در نورست فرق اینقدر که ذات مبداء صفات کامل غیر متناهی دارد
 لهذا سبب ظهور مراتب غیر متناهی میتواند بود و آتش همه یک اثر دارد که نورست سیادت مآب قابل
 این مشهود ظهور استعدادات و جوهریت در مظاهر امکانیه و اطلاق همه عدم متناهی آن استعدادات
 جمیع صوفیه چه قایل بوحده و چه قایل بوحده نبود و همه بر آن متفق اند باز نشنید که مشهور
 که در دو واحد است و قوالیه مختلف السبب اختلاف قوالیه امتیاز ممکنات پیدایش منور معصیان و غیره
 یک طریقت چون آنجا قوالیه مختلف است اگر آئینه منسوخ و منور و زرد باشد رنگهای مختلف پدید
 سیادت مآب این معرفت بوحده و جوهریت است باز نشنید و چیز مشهود میشود و ذات که نور دقیق است
 و صفات در زبد فرس و حجره و غیره شود و در آن بیان بظرف دقیق ذات هم مشهود و دیگر و سیادت
 مآب آن نیز از شعبها و حده جوهرست که حقیقت وجود در رنگهای مختلف که ظل قابلیت ذات و جوهر
 و همه مشهود و مظاهر است سیادت مآب آنچه بر لوح منیر ایشان مشهود شده همه موافق مکان صفات مشهود
 معتقینست غلطی واقع نشده و این همه سیر لطیفه خفیه است در غلظت گفته شده بود که در سیر
 لطیفه خفیه اینچنین کاشفات پیش خواهد آمد یاد داشته باشند شکل نیست حضرت واجب الوجود با یکره
 و امیدوارید باید سیر این لطائف بحقیقت این نیست که باریان گمان میکنند که بمجرده استحقاق
 تمام شود طول و عرضی دارد بالجله بخاطر جمع درین سیر و سلوک کسی نمائید هم موافق سیر و مشهود
 و هم مطالبی بشرطیت این سخن آخر طول عرضی دارد که بافضل در نوشتن بی آید بنابر غرض است بر مآب
 خالق با مخلوقات و چون مراتب و جوهریه و مراتب امکانیه متلاشند یکدیگر بقره و حرح و دیگر محله
 و ذل متصف شد احکام شریعت راست آمد و السلام - مکتوب پانزدهم نیز بحسب

خدایت شاه ابوسعید - حقایق و معارف آگاه سیادت و تقابل دستگاه میر ابو سعید
 سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله غنی عنه - بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه
 و کذا شد که احوال خیریت آن عزیز القدر شنیده بودیم و به نامهای ایشان رسید و چون
 خاطر نگذاشت سب را احوال و عالم را تفصیل نوشته بودند و از مشاهده این صورت انحراف و دور
 از سناریان نرفته و این تشبیه آن همه معانی فائده است را چنانکه سلف نوشته اند همین راه است
 بی تردید و بطور راه نمیدانند. مانند زنی آن موقوف بر مسند است و بر پشیمان بجایه اهل طیفیه
 خفیه آگاهانه بپایه پذیرش و زنی نمیشود. **مکتوب شانزدهم نیز بحجاب عرضداشت**
 شاه ابوسعید - حقایق و معارف آگاه سیادت و تقابل دستگاه میر ابو سعید
 سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله غنی عنه بعد از سلام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه و کذا شد که احوال
 با اطفال رسول نامرستگین شامه تشبیه احوال باطن مطالعه کرده شد آنچه نوشته اند نشان لطیفه
 خفیه است آنکه احوال اشیا را در می بیند و مبدع را تفصیلا در اشیا همان کیفیت است که
 موجدین بدین خلق و در خلق و در حق تعبیر کرده اند مبارک باشد خدا تعالی لایزال
 فصح مزبور گردد و اندیشه جمیع ظاهرو باطن ایشان و برای محبت مزاج کوشایش بدین
 داعی است خدا تعالی بفضل و کرم خود قبول فرماید **مکتوب هفتم نیز بحجاب عرضداشت**
 شاه ابوسعید - سیادت و تقابل برتبت خلاصه دو مان حجاب میر ابو سعید سلمه الله تعالی
 از فقیر ولی الله غنی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه مکتوب هفتم
 متضمن معارف و تقابل لطیفه خفیه رسید خاطر اسرور و متبجح گردانید آنچه نبیست بودند بر قاعه
 نزد و اجای بدین نوشته بودند که جرج کل بحجاب مبدع شود و میشویش تطبیق ظهور اهل ناز و ناز
 و نمود اهل نبیست و نبیست با این مکان شغفه چه صورت بنده صاحب بن این جرج کل که

مشهور و مکی و در جمیع روز زمان آید نیست بلکه باطل است باعتبار ذات خود حکیم بگوید که
ماهیت ممکنه را باعتبار ذات او اینست که نیست و باعتبار وجود نیست که هست و عارف بگوید
که ماهیت ممکنه را باعتبار تحقق خود با سبب او نفس را بنا بر واقعیت یکبار آنکه از مبدأ برآمد و دیگر آنکه
بمبدأ بازگشت بالفعل او را باعتبار سبب هر دو حیثیت ثابت است چنانکه در بابیکه در این
وقت است یکبار آنکه یک بار در پیش و دوم در پشت و یکبار آنکه چون ده تمام شد یکبار گشت از آخر
احمال همین قدر باید فهمید ثانی الحاح و رفتن سبب در حق بر وجه دیگر و نسخ خواهد شد و اینم
مکتوب بهیز و هم نیز بجز این نماند داشت شاه ابوسعید هم بسم الله الرحمن الرحیم
حقائق و معارف آگاه سیادت و نجابت و دستگاه سلاطین اکابر میر سید ابوسعید سلیم الله تعالی
از فقیر ولی الله حقی عتبه بد سلام محبت التزام مطاعه نماید الحمد لله رب العالمین علی عاقله فخر
نامه شکیں شامه تقصیر بعضی مشاهدات متعلقه بلطفه خفیه و اخفی رسید و بر ابرار آن شکلا لای
سجای آورده شد این نامه که میروند همان صراط مستقیم است که اکابر اهل عرفان رفتند از پیچ و بند
خاطر انرا از آشوش نشاند و در حالت اولی صفی از صفات سبب و لازمی از لوازم ذات او بمنبر
صنوبر بنسبت آفتاب که بر نگهها و مختلفه برآمده و ثانیاً ذات مبدأ را بغیر ملاحظه صفات و بداند که
در منها هر مختلفه ظهور نموده و بغیر این هر دو حالت را منسوب بلطفه خفیه میکند اما حالت ثانی را بمنبر
از حالت اولی بعد از آن دیدند که از میان ایشان نوری نایل میکند بچنان سبب و آنجا مثل جاب
و آب شدانی شده پیش این فقیر اینجالت نمایند است از جبر بهت با بطلان آنچه خدا تعالی
عطا کرده است نعمت مست عظیمه بر آن از جان و دلی شک نکنند و مستغرق مزید باشند و آنچه از
محمد علی صاحب الصلوات و التسلیات دیده اند نمایند است اولی سبب سابق آنزدی این
نسبت در نشاندن آنحضرت که حاصل شد برای خفقان خواندن یا حمید مغیبه خواهد بود خواه متفرق

در اوقات صلوات خمس و خواه یک هاتر بار و در باب و در معاش و آسودگی ایشان متفکر باشند
 هر چه بگذرد در حکمت حق است و داشت نسبت شما هر چه بالفعل چه تافیت او معلوم باشد من
 روشن خواهد شد و السلام فقیر زاد با و والد و ایشان سلام میرساند و متوقع دعای خیر هستید که دعا
 مومن برای باد و غائب مستجاب است مکتوب نوزدهم نیز جواب عرض داشت سیادت
 و غایت پناه حائق و معلوف آگاه سلاله الا کا بر میرسد بوسید سلمه الله انما از فقیر ولی الله
 عن من بعد سلام محبت الیام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة و المستول من فضل ان یدیک العافیة
 ان و لکم بعد انتظار بیدار بقیمه کریمه بعضی بعضی معلوف و بعضی اسوله ضروریه رسید چون مشغول
 و سلامت ایشان بود مع اولاد و تابع مع موجب کمال سرور و باعث حمد الهی شده نوشتند بودند
 که ذات مقدس خالی از جمیع فیوض مشهود میشود کنت کنترا عطفیا اشاره با اوست بعد از ان
 انوار صفات که مبدأ افعال است بنظمی آید فاحببت ان اعرفه بجزی است بان بعد از ان
 تا تیر ان صفات در خارج بحیثیت آن صفات مرئی میگردد و فخلقت الخلق تلخیص است بان این همه
 مساوی جهت شکر او تبارک تعالی بر آن بایم کرد و آنچه طلب جواب آن نموده اند است که
 بمقتضای اظهار غلبه قدرت ربوبیت آنست که مثل احوال در ابعاد احوال و ایجاد و تهمینه باشد و تمییز
 صفات بوجود نیاید درین صورت غلو و حیثیت و از سارعه میکند و تطبیق آن بمیسرخی آید که با و بل
 بعد صاحب این سخن را تا و بل درست در باید مقتضی اظهار غلبه قدرت فظا این نیست که با
 و اعدام در هر شئی واقع شود قدرت الهیه و احست عالمی را بیرون از جهات و معدوم ایجاد میکند
 و اعدام نماید اگر چه است و در نسخ معدوم شود نه پاک باز آنچه در حدیث صحیح مسلم و شیخ و آنست
 که در هر شئی و در نسخ ایجاد و اعدام است نه شئی پاک سیده میخور و سیده دیگر بجا و پدید میشود و در نسخ
 است و در نسخ او سفته میگردد و دیگر باز تبدیل میکند کلاما الفحجة جلوه دهد و انما جلوه دهد

روح شخص در بهشت در یک صورت در می آید باز شکل دیگر می نماید باز بداند است که بعد از انشا
که هر فردی که می کند ایجاب شخصی را عدم شخصی می طلبد چنانچه یک معنی کل تا و ماه باقیست
در یک معنی هیچ کل تا یک روزی مانند چنان این ایجاب و مرتبه است شخص در جمیع احوال قیامت
و شل در هر حالت موجود و معدوم می شود و با یکدیگر این فکر ظاهر خود را مشغول نمکند همان مشهور
خود را محکم گیرند و استلام -

مکتوب مدنی

مکتوب به شیخ و تحقیق وحدت وجود و مشهور و مجمع بین القومین بسم الله الرحمن الرحیم
من العبد الضعیف احمد المدعوی الشیخ بن عبد الرحیم المدعوی عفا الله تعالی عنه و وفاته
لما یحبیه و یرضاه الی افندی اسمعیل بن عبد الله المدعوی ثم الله فی اوصاله الله تعالی
الی ما یرجوه و ینهاه - اما بعد فانی احمد الیکم العبد الذی لا اله الا هو واصلی و یصل علی نبیه الصلوة
وآله و اصحابه جمیعین قد وصل الی کتابکم الذی سالتونی فیہ عن وحدة الوجود علی ذکر
الشیخ الاکبر و اتابعه عن وحدة المشهور علی ما ذکره الشیخ المجتهد و کل یکم الطبعین بینهما غلیظ التمسک
عن الحقیق و ارضایهم - فاعلموا اخوانی ان حکم الله ان کل زمان و کل قرن ملأ اصحابهم
فی تقاسیم رحمة الله عزوجل و ان تا لم تم حال او امل بنده الامة المرحومة صین لم تمهدن
سلام الشیخ و لا فنون الاواب و لا وقع عنها کثیر بحث و ان لم یزل الهام الحق سیر فی مدح
علی العبد علم علی حسب حکمتی فی کل دوة لم یف علیکم فی المعنی و ان نسبنا فی بنده الدوة
من تقاسیم رحمة الله ان یجیع فی معد و نال علوم علی بنده الامة معقلا و منقولها و کشفها
و یطبق بعضها علی بعض و یضلل اهلان بینها و یستقر کل قول فی مفره فیه لا مصل منسحب
علی فنون العلم من الفقه و الکلام و النحوی و غیره باسجد الله و فقهه و اعلموا ان محضر الحق

على ما قاله اخضر غصية السلام لبحر حبي لا مبدد ولا تنهي له وان المتكلمين بها كالابر المنموتة فيه
 لم ينقص من البحر شيئاً او كالعصا فيرثرب منه حاجتها ثم تصدركوا ولا يخبر الا عن كمال
 ودون كمال ولا يصيف الا اجمالاً ودون اجمال ولا يفتن ولا يصفى له صفة بل يعني الزمان
 وفيه ما لم يوصف به وفي مثل هذه المواضع يتفرق المستمعون فزقاً من عرف سقط اشارته
 ككل واحد والموضع الذي اخبر عنه جعل كل قول قيل في محله وصدق الجميع ومن باله اختلاف البصائر
 وتنوع الاشارات ولم يقدّر على التخلص منها الى خير الاختلاف هناك لبق في حيرة حائرة
 مثل ذلك كمثل اناس عيان الكنفذ الشجرة يلبسونها ويذوقونها فوجد بعضهم اورثتها
 وبعضهم اعضانها وبعضهم اذنانها وبعضهم ثمار ثم قد اتي ثلثون فقال بعضهم ان الشجرة احسان
 لمن قال الاخر انها في اعداء وقال بعضهم انها في غايتة اللين والنعومة وقال الاخر في غايتة
 الخشونة والصلابة وقال الاخر في غايتة الحلاوة وقال الاخر في غايتة المرارة او العفوصة
 وقال الاخر انها لاطم لها اصلا وقال بعضهم لها راحة طيبة وقال الاخر لا راحة لها فلما اختلفت
 افاد عليهم جعل بعضهم يكذب بعضها وجعل بعضهم يثبت بعضها فجار رجل آخر بينهم منهم بالابصار
 وان كان دونهم في كثير من الادصاف التي يهرح الناس بها بعضهم بن الحسن سموت
 وقوة النبط وكمال السمع والذوق واللس فقال كلامكم جميعكم صحيح في الاصل خطا رباً عتياً
 انحصرت انا رجعت كل قول الى مرجعه وبين كل اشارة سقطا لعل عليه ثم ان العارفين بها بين
 بين العلم الظاهر والباطن قد يكون تشفيهم صحيحاً وليحقهم بعض الخطا في توجيها كلام القدماء وتعيين
 مرادهم وهذا الخطا لا يثبت في معرفتهم بالله ولا يفكر كما لهم فان توجيها الكلام وتعيين محله
 خارج عن الكشف تشعبه من الاجتهاد والتجربى الذين يشاكرهم فيها علماء انظارهم بل العوام
 ايضا واعلموا ان وحدة الوجود وحدة الشهوة لفظان تطلقان في مضمينين فمادة المستعلا

في مباحث السيرة الى الله عز وجل فيقال هذا السالك مقام وحدة الوجود وذلك مقام
 وحدة الشهود بمعنى وحدة الوجود ههنا الاستغراق في معرفة الحقيقة الجامعة التي يغني العالم
 فيها بحيث يسقط عنه احكام التفرقة والتمايز التي مسرفة الخلق الشريفة عليها والشرع
 والفعل فخران منها مبدئان لها اتم بيان وادنى اخبار وهذا مقام كل فيه بعض السالكين
 حتى يخلصه الله لئلا منه ومعنى وحدة الشهود الجمع بين احكام الجمع والتفرقة فيعلم الاشياء
 واحدة بوجوه الوجود كشرة بآثاره بوجه آخر وهذا المقام اتم واقع من الاول وهذا الاساطع
 اخذته عن بعض اتباع الشيخ آوالم البنوري قدس سره فتارة تستعملان في معرفة حقائق الاشياء
 على ارضي عليه فطر داني وهم ارتباط الحديث بالقديم فوقع عند قوم ان العالم اعراض مجتمعة في
 حقيقة واحدة كما ان صورة الانسان وصورة الفرس وصورة الحمار متواردة على السمع والطبعية
 المستقيمة باقية في جميع الحالات لكن الشيخ لا يسمي باسم التماثل الا بتلك الصور المتواردة عليه فلك
 الصور في الحقيقة هي التماثل لكن لا وجود لها الا بصيغ مختلفة هي الشئ ووقع عند آخرين ان العالم
 عكوس الاسماء والصفات الطبعية في مرآيا الاعداد المقابلة لتلك الاسماء والصفات كمان
 القدرة تقابلها عدم وهو العجز فلما انعكس منور القدرة في مرآة العجز صارت قدرة مكننة على العجز
 سائر الصفات والوجود ايضا على هذا الاسلوب فالله رب الاول سمي بوحدة الوجود واذ ثاني بوحدة
 الشهود وقد وقع عندنا ان المكشوفين صحيح الجليل القول بان وحدة الشهود على هذا المعنى لم تليق
 الشيخ العربي سهل الشيخ واتباعه بل الحكماء ايضا يقولون بها وذلك لان محصل هذا القول بعبارة
 التهذيب والتفليس من المجازات والاستعالات التي اوجبت صعوبة الفهم هو ان المتعلق بالاسماء
 اضعف والفاعل والحقيقة الوجودية اتم واغنى بحيث يمكن ان يقال للمتعلق بالاسماء شيئا منها
 ظهر فيها صور الموجودات ولا يخار ان هذا القول متفق عليه وهذا الذي سالتوني عنه محتاج

التي تفصيل فاستمعوا لما ينطق عليكم بآذان واعية اكلوا ارحمكم الله ان اول ما يفيهم المسلم تحليل
 اليه من بفضول الكتاب والسنة بل تحليل الى كل صاحب عقل ان الحق عز وجل موجود في كل شيء
 سائر الخزيات الا انه قد يميز في العالم طائف لهم رازق اليهم نه اسلم بولدي يعبه في
 صدره كل عاقل قبل ان يمارس رياضته لنفسه او يمين في العقول وهو الذي كلف البشعة
 الناس والشرع الا الهى فلم يكلف الناس الا بما اودعه الله عز وجل في فطرهم بحسب الصورة
 النوعية سواء كان ذلك الشئ المكلف به علما او عملا ولم يخرج الشرع عليهم الا بما يهدي اليه
 فطرهم وهو متضمن فيهم قال الله تبارك وتعالى نفخة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله
 وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل مولود يولد على الفطرة الحديث وانه معزفه صحيحة وانما
 صاوتة مرجعها تجلي من تجليات الحق عز وجل قد يميز في قلب النفس الرحمان قبل ان تنجلي الزمان
 ويكشف في حديث الحدوث وذلك لان النفوس البشرية لها انجذابا اليه مثل انجذاب الحديد الى
 المغناطيس وسبلا اليه مثل سبل النار الى حبة الخوف وسبل الارض الى جهة التمام والاسحق
 انما لبعضهم لقد مررت مقناطيسها فقلوبنا به تجذب اليها اليك تميل فيضمي الحق
 عز وجل الوصول الى هذا التجلية لم يزلت لبقار الله وجل كل ما يعين الانسان على هذا الوصول
 يتلج صدره عنه طاعة وجل كل ما يبجده عندا وتعلق قلبه عنه انما والى هذا المعنى اشار النبي
 صلى الله عليه وسلم حيث قال سترون ربكم عز وجل كما ترون القمر ليلة البدر لا تفتقرون في
 رويته فان استظهرتم ان لا تغلبوا على صلوة قبل طلوع الشمس وقبل غروبها فافعلوا وانه التعليل
 هو ميزان الخير والشر كما اشارنا اليه وانه التعليل هو الذي يطبق عليه الاسرار الالهية لئلا
 لا يتصور وهو الذي اخبر عنه النبي صلى الله عليه وسلم حين سئل اين كان ربنا قبل ان يخلق
 خلقه فقال كان في عمار يا محمد هو اودع ما تحته هو اودع الذي اخبر عنه مصوفيه بقوله لمان هو اودع

ظهر في نظرين مظهر واجب لا ثالث له والقهر والعقل والنزعة ومنظر يمكن لا ثالث له والافتقار و
 الافعال واللوث وقال الشيخ محي الدين ابن علي العريزي في ذوق الانبياء والاوليا سيد علي
 ان هناك اربعة متجودة انتهى فمن اثبت هذا التجلي كما هو اصاب العطرة التي فطر الله تعالى
 الناس عليها ووافق الانبياء والاوليا في معرفتهم بهيهم ومن لم يتبينه اخطا العطرة
 وبما بين الانبياء والاوليا في معرفتهم بهيهم وصار زنديقا وهربا وكذلك كل من فكر علما ووجه
 الحق في جذر نظرية الانسان وادار عليه التكليف فهو الزنديق وكذلك من العلوم العظيمة التي لا
 مسكنة زنديقا ان حقائق الاشياء ثابتة وان الاشياء وجودات خاصة يدور عليها خواصها
 كان لا يحرق والماء يطفي والزنجبيل حار والكا فور بارو والصلوة خير الزاخر من لم يتقيل بذلك
 قامت عليه الحجة من نفسه على نفسه وكذلك الدلائل من نفسه على نفسه وقع في جهات من تباين
 الاقوال والاراء وقد عرفنا مسنة الشارع عليه الصلوة والسلام من ينسخ الحق من ظهور العطرة
 وبني عن الخوض فيما سوى ذلك الا ان الصوفية عرفوا ان النبي انما جرى على العقل على الصورة
 الانسانية فلوان انما استعمل في ذلك عقله فاض في ذلك ما هو ان كان منها بمنه
 لكنهم خضعوا لظهور وراطر العقل وبما هم من البشر وبما تجل في ذلك فاض الناس في احكامهم فلا
 الذي تجلبوا عليه في علم آخر وهو ان الاشياء المعقولة المحسوسة مشتركة في الوجود وهو المعنى
 الذي به تغلق هذه الاشياء المعقولة المحسوسة مشتركة في الوجود وهو المعنى
 وقد تصوروه ونقل ان موجود ولا يدان المتصور الثاني في غارق المتصور الاول والذي به تغلق
 هو الوجود وهو الذي يكون سببا للثانية والعاقلية في هذه الاشياء ومتمايزة في الماهية
 وهي الخصوصيات الزائدة على الوجود والاسرار التي بها يسمى الفرس والانسان والحمار والبهيمة
 بهذه الاسرار التي بها القيد انفسها بكل منها من الاحكام والاشياء ثم خلقوا في تيمم هذا الوجه

من مخرج هذه
 بغير تقييد
 من غير
 من غير

وكيفية انضمامها فقول الوجود امر انشراعي يتصف به الماهيات والمجامل لم يجعل الماهية ما يتبه
ولا الوجود وجودا لكن جعل الماهية موجودة اقول هذا القول صادق في نفسه خطا باعتبار حصر
معرفة الوجود فيه وباعتبار ذكره في محبت الوجود وتحقيقه فاننا نذكر لا محالة امر انشراعي اسمي بالوجود
ونصف به الماهيات والالتصاف به ان من آثار جعل المجامل وسبب له وقيل المجامل جعل الماهية
اصدر ما من نفسه ولما اصدر ما نظر الناظرون الى بعض احواله من ظهور الفاعلية والتأليية
ويخرجونك فارسم في هدمهم عند ذلك صورة لتسمي بالوجود اقول وهذا ايضا قول صادق في
خطا باعتبار حصر معرفة الوجود فيه فاننا نذكر قطعاً اموراً متميزة في الخارج نسبها بالاساس
المتماثلة ولا جرم انها اثر المجامل والحق ان هناك وجودات خاصة نسبها بالماهيات محفوفة
بين وجودين آخرين احدهما الوجود الواحد الى المنبسط على سبيل كل الموجودات وهو مقدم على الوجود
الخاص بالوجودات المتماثلة ثلاثا وتينات لبعض عمومها حاصله من ارتباط معلوم الابنية بمجهول الكيفية
بينه وبين الماهيات التي هي شيون هذا الوجود المنبسط وصورة لهلية ذاتها بالوجود المنتزعة من شئ الوجودات الخاصة بالاهلال
فكل واحد من اثنين العالمين اصاب الحق واخطا في الالتصاف بهما لا شئ عليا ولا الطغيان غلبا لا قالت الصوفية
العالمية له وحدة الوجود بل شئ الذي يكون في الخارج ويترتب عليه الانا راجية لا يكون ان يكون في حصوله
في الخارج وفي ترتب الانا راجية عليه مقابا الى ضم صفة اطلاق محتاجا الى ضم صفة فالاول بالممكن والثاني
بمطلوب وقد ذكرنا بذواتنا هذه الصغيرة هو الوجود المنبسط على سبيل الموجودات شئ قائم بذاته مقوم بنفسه وليس
تعيينا في نفسه تخصا بنوع عن الانا للمعلوم عند الناس لكن تنزلات علمنا وعينا في تلك التنزلات متعينا
مختصا باننا راجية اول مراتب تنزلات تجلية بنفثا لكل ما خرج عن ثبات القبة ثم تنزله الى تفاصيل تلك الشان
الكل في السلم ومن العيين ثم تنزله في تلك التفاصيل في العيين كما كان في العلم وحقايق المكانات عندهم حتى يترك
الذات كمنزلة بلجس الشبان والاعتبارات فانما علمه بنفسه مستلبا بهذا الشان كان ذلك حقيقة الممكن

واذا علم غيبه فطلبنا بذلك الشان كان حقيقة لما كان آخر وجودات الممكنات هي ظهور الوجود
 في تلك الحقائق فاذا اجتمعت شروط وجود ممكن وانفصلت مولد وجوده حانت له نسبة
 خاصة بمجهول الكيفية لولم لا يثبت بذلك وجوده بل هو الوجود واما مخضه تنبأك الحقيقة وانفصل الوجود اياها بواسطة
 تلك النسبة الخاصة فيقال عند ذلك تنزل الوجود وتبين ظهر في منظر خاص بمعنى الظهور
 يتميزه وتعيينه واقتضاه نوع من الانار دون غير ما ومنظر الشيء وصورته المحتملة التي تعين بها
 وتلبس باحكامها وانا اقول هذا القول صحيح عقلا وكشفنا فانك اذا قلت ان المنطق في
 محرك القتال ليس الاجسام في القتال والمقتول وهو آلة القتل وهو الركاب وهو المركوب
 وهو السرج وهو السيف وهو الرمح وهو القوس وهو السهم وهو الرمي وهو الهازم وهو الهزوم
 وهو الصائل وهو المصود عليه غير ان الجسم لم يستحق اسما من هذه الاسماء الا بكيفية خاصة
 ومعنى خاص واذا نظرنا الى تلك الكيفيات من قطع النظر عن اقترانها بالجسم كما كانت معدومة
 ولم يصدر منها آثارها واذا انضم اليها الجسم صارت موجودة وصدر منها آثارها والجسم محل تلك
 الكيفيات والحامل لها استعداد لتلك المعاني في العقل والتقدير قبل الوجود والخاصة هي ثم تحون
 تلك الاشياء عند الوجود الخارجي وتلك الصور المتكثرة اعدام محضه ان لو حظ اليها من قطع النظر
 عن الجسم لم يكن لها تحقق وكانت موهومة وان لو حظ بضم ضميمته وهي الجسم كانت موجودة فاذا
 صار الجسم سبغا تارة درج اخرى فقد انقضى بالاسباب اعني التجار والحداد والخشب الحديد
 والنار والكبر والحقن والقدر والمفتار وغيره الى ان حدثت بين المعدوم والموجود الذي
 هو السيف والرمح وبين الموجود الذي هو الجسم نسبة معلومة لا يثبت بمجهول الكيفية بها
 ذلك المعدوم بالوجود ومعنى وجود السيف والرمح ارتباط المعدوم بالوجود بحيث يصح له
 اشتقاق الاسم من الوجود وكان الجسم عانا تحملا لصور كثيرة فاذا صار سيفا وتلبس باحكام

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

السيف من القطع وغيره فقد تبيين تخيير خاص وبز في بعض منوره المحمله يقال عند ذلك
 تلم في منظر خاص هو السيف كان ذلك كله كما لا يصحح الا يمكن من استكراه عاقل اللهم لا تشا
 لفظية ترجع الى الوضع والعرف لا عبرة بها عندنا فاذا فهمت هذا القدر في الجسم فالموجود اول
 بهن انهم الموجود معناه بالقصف بالوجود والوجود لا شك انه صفة انتزاعية فلنبحث عن هذه
 الصفة الانتزاعية بل لها منشأ انتزاع في الخارج اوهي بمنزلة ايات الاغوال لا شأته
 ان بدبته العقل يحكم بالاول ويمنع الاحتمال الثاني فاذا كان هذا الحكم الموجود كان هو الحكم
 الحقيقي الذي هو منشأ الانتزاع بالاول واعلم ان الثبوت قبل الوجود فكلم من معدوم ثابت
 مستبين مخصوص باحكامه وانتاره فان الحاسب اذا تعقل مرات الاعداد فانه يشي في ذلك
 على قانون طبيعية ثابتة في نفسها يعلم ذلك بدبته فلماذا ان يجعل الزوج غير واحد والعز واحد
 يكن له ذلك ولماذا ان يقدم شيئا من مرتبة اقل من مرتبة الوجود والذهني ان اريد التخصن الذي يحصل
 اذ قبل الوجود وهو غير الوجود الخارجي لا محالة وغير الوجود والذهني ان اريد التخصن الذي يحصل
 ان يتعقل عاقل وان اريد به غير ذلك فيعمل ان يكون هو كما ذكرنا في مرات الاعداد فكذا
 في احكام كل نوع وجنس فانما العلم لا محالة ان النحلة ان وجدت فان خواصها كذا وكذا وان
 كيفها كذا وكذا والاسد ان وجدت فان درتها كذا وكذا وبقها كذا وكذا فقد اثبتنا لكل نوع
 احكاما خاصة به لازمة ووجد في الخارج اولا لكان الملازمة في قوانين العلم ان الله لم يخلق الخلق
 صحيح وان لم يتحقق هذه الصورة فظهر هذا الابطال وهذه الملازمة واقع في نفس الامر قبل الوجود
 الخارجي وكل ما هو موجود في الخارج فهو ثابت الثبوت الممتنع ليس ثابت ولكن ثابت
 الذين ما ينقطع بالقطع الاختراع وليس له امام يقيد به العقل في قصوره ذلك ليس لها
 ثبوت وبالحكمة فالوجود الخارجي انما يلحق الامر الثابت فيجعله موجودا ولنبحث عن هذا الثبوت

لبي بالكلية ثبت وثبت
 نفي البقع
 ثبت كذا

لبي بالكلية ثبت وثبت
 نفي البقع
 ثبت كذا

وعن هذا الوجود اى كشيء يشبهها فالذى وقع عندنا ان الوجود جنس به ومصدره الوجود
 المنبسط على سبيل كل الموجودات او النفس الرحاني والنفس الكلية ايا ما شئت نقل
 عباراتنا شتى وحسبك واحدة وكل الى ذاك المجال بشير به وهو صادر من الذات
 الالهية وان الثبوت منه اقتضاه الذات الالهية للعالم في عالم العقل قبل الوجود الخارجى
 وهو الذى تسميه الصوفية بالنزل العلمى لا يريدون بالعلم ارتسام صور الاشياء لكنهم يريدون
 صدور الاشياء منه مرة واحدة في المرتبة العقلية ثابتة بالواجب لانفسها ولبنين ذلك
 بمثال اذا وضعت النماذج على الشجرة انقش فيها الحروف المكتوبة في النماذج فاحروف
 الظاهرة في الشجرة انما كانت لعلها فاعلمت هو النماذج وعلتها بله وهي الشجرة وانما وجدت عند
 اجتماعها فلطابق احدها على الاخر لكن النماذج لم تستعد و قام به من ذلك انما تم ان لو
 النطق عليه شئ سوا كان شتما او طينا فاص منه على ذلك الشئ صورة الحروف فكل ما وجد
 عند الانطباق كان ثابتا قبلا في نفس الامر قائما بانما تم فلكذلك كل ما وجد حينما لم يكن
 فانه كان قائما بالذات الالهية من حيث الثبوت ومن حيث ان كمال اللواجب مقتضاه
 وتبدا هو الذى تسميه الصوفية بالفيض الاقدس والحكماء بالعقل والحق ان العقل مستو
 لجميع الوجودات النماذج الا ان الحكماء لم يتفطنوا ليقولوا ان لا فلاك وليس هناك الالهية
 اصول الذات الالهية والعقل الصادر منه والنفس الكلية الصادرة منه ايضا شرط العقل
 وله اسطة واليهولى الصادرة منه شرط النفس الكلية كما قال الشيخ الركن الجبلى في بعض
 كلامه ذات مع الصادر الاول علته تامة ان موجود ليست كدر مرتبة ثانية ظاهرة مشهود بمجيبين
 ذات مع صادر اول وثاني علته تامة مرى ثالث استنتج وكلها ثبوتها بالحق ويدرك
 بالعقل فانه حاصل من الكلح الحاصل بين اليهولى والنفس فمن ذلك ما هو قريب من

النفس قد ظهر فيه احكامها ومنه ظهر احكام الهيولى اكثر وليس الهيولى الا الشخص فلما جازت
 صدور هذه الاشياء وتمت عليها مبرز الوجود على حسب الاستعدادات الثابتة من قبل
 القائمية بالذات الالهية فغيروا عن هذا المعنى بقولهم وان ظهر الوجود فحكمهم طرأ على الوجود وان وقعت
 بين مظاهر الوجود وباطنه نسبة معلومة لا ينبغي مجزئتها للكيفية وقالوا الاعيان باثمت راسخا في الوجود
 ويريدون ان الذي يصير منه الانا انما هو الوجود فقط لكنه ظهر على قاذون باطن الوجود فنهذا
 القدر من وحدة الوجود ثابت عقلا وكشفا وقد عامر جميع الطوائف عن اهل العقل فمن قال
 بان الذات متحدة في الازمنة متلفة في الاوصاف انما اراد هذا المعنى ورسن قال بان العالم
 متعين في الهيولى الاولى والصورة العامة الجسمانية لم يجد من هذه القاعدة كل البعبع وقد
 اعترف بمقداراته بهذه القاعدة من حيث يرى ولا يدري وقد استرنا سابقا الى القول بان
 وجوده واشي عين حقيقته لا يصاد من هذه المسئلة وكذلك القول بان الوجود وصفه اشتراعية
 لا يصاد منها وكل قول محتمل تطبيق عليه بقى ههنا مسئلة متلفة قد صعبت على الفترة القائلة
 بوحدة الوجود وهي ان هذا الوجود معين الذات الواجبة او صاورة منها بطريق الابداع والابدية
 تحريم محل النزاع لان كلام القوم من الطرفين لا يخرج من التسامح والتجوز فيجمل القولان
 فاقول الاشبهة ان حال الانسان بالنسبة الى اعتباراته من الانسان شبهة ولا يشبط
 الشيء ولا يشبط الشيء غير حاله بالنسبة الى افرادة فاننا لا نشك ان الحال الاولى فيها
 الوحدة الحقيقية والكثرة الاعتبارية وفي الحال الثانية الكثرة الحقيقية والوحدة الاعتبارية والحال
 الاولى لا يخرج عن كونه كليا والحال الثانية يخرج عن ذلك فاذا استقر ان مراتب ظهور
 الشيء في مظاهرة وتعيينه في بعض احتمالاته وجدنا ما على نسرتين احدهما المنزلة التي يعبر عنها
 بالصدور والابداع والثانية المنزلة التي يعبر عنها بالتعين الاعتباري ولابد هذا القول

اختلف اقوالهم في الوجود المنبسط على هياكل الموجودات فقال شيخ صدر الدين القنوي في اول
 كتاب مفتاح الغيب ان صادرن الذات الالهية وقال مولانا عبد الرزاق السجسي بان الفرق
 بين الذات الالهية والصادر الاول اعتباري هي شرف للمغات بعد ايراد سوال وجواب فيها
 المعنى تحقيق انت كفيض هان ذات مفيض ست اما باعتبار نسبت عموم وانسباط برحقائق مكنات
 واين نسبت اذا مورد اعتبارية است ليس ذات ماخوذ بان نسبت اذا مورد اعتبارية باشد وفي نفسها
 اذا هو حقيقي انتهى - والحق عندي هو انه سبب الاول كيف وتمايز الوجودات الخاصة في الاحكام
 ونحوها في نفسها من اجلي المبدعيات فالتنزل الذي يحصل هذه الاشياء من المنزلة الثانية
 الاحكامه وان كان اسم التنزل والعين يشمله والاعملى من الافراد بين نوعها الا الفرق الاعتبار
 المنقطع باقطاع الاعتبار كذلك بين كل خاص وعالم ان يرتقى الامر الى الذات الالهية
 لا يقال ان صوفية يترمون ان المتعلق الامكانية اعتبارات واصناف لا حقيقة بالوجود لان القول
 الصوفية يقولون بان النافع غير المار وما غير المهور وان الانسان غير الفرس وانسان الوجود
 يشتملها كلها فلا جرم انهم ارادوا بالاعتبارات والاصناف معنى لا يراحم هذا التعريف الذي يكون
 منشأه لا خلاف الاحكام وهذا المعنى هو الذي الكثرة حقيقة والوحدة اعتبارية اذ لا معنى لتحقيق
 الكثرة الا تمايز الاحكام واخلاف الآثار وتفاير الحقائق التي هي الوجودات الخاصة باختلافها
 في اصل الوجود وعدم رجوعها كلها الى الوجود الواحد المنبسط على هياكل الموجودات كما انقضى لهم
 هذا التمايز للتنزل والظهور لا ثبات بمنزلة دون منزلة من منزلة التنزل والصوفية يفتقدوا
 العالم عين الحق ما ارادوه الغنى الوجودات الخاصة الى صلبه من تنزل الوجود الى مراتب شتى
 بل ارادوه افادة معنى التنزل والظهور فكما ان المعقولي يقول زيد وعمر وواحد يعني التمايز
 في المنع لا الاتحاد من كل وجه ويقول الانسان والفرس واحد يعني الاشتراك في المحبوبة

ويقول الشجاع والاسد واحد يعني الشجاعة في الشجاعة فلذلك الصوفية يقولون العالم
يعنون النفس كذا في الوجود والمنسبط وقيام الوجود بالحق الاول باخذه لان النفس التامة باكلية
قال قائلهم ههنا مرتبة الوجود حكمي وارادوا كحفظ مراتب غني زنديقي به. وحيث قالوا
بالتنزل ارادوا معنى ليعلم الميزتين لا يقال ههنا انك اثبت الحق الاول والصادر منه فلا
ان الوجود الحق يشملها اذ لا يصح ان يقال لهذا الوجود وجوده والذات انما فيه موجود واذا كان
الوجود يشملها فالكلام جاري في هذا الوجود ولا بدالة الاول. وانه في الميزتين جميعا لا نقول
هذا الوجود مفروض قد قدره العقل ولا ثبوت له في نفس الامر غير انه انما بالاعمال في ففتشت
حق التفتيش وجدت هذه المسئلة القائمة بان الارتباط بين الحادث والقائم للامثلة في
المسئلة بالتحسين الاعتباري هي التي تروى بالقطرة السليمة المبهولة على التصديق بجميعة تارة فاما
بينها ولا تروى بالقطرة مطلق التنزل الصادق بالصدور والابداع وغير ذلك بل يضطر اليه
مخير ان هذه الاصول اعني العقل والنفس والهوى كل واحد منها عين الآخر من وجه بالعقل
عين النفس من وجه كما صورنا في استدلال نفوس الخاتم القائم بالتحريم والنفس المنطبعة في
الشهوة القائمة بها وكذلك النفس عين الهوى من وجه والنفس بذلك تتلوا ايضا او تصور
في نفسك كليا كالثلاثة كليات حتى حكم العقل بان مثله لا يوجد الا في فرد واحد ثم وجد الخارج
ذلك الجزئي فافترق بين النفس والهوى كما افترق بين كليات الذي يحكم العقل باية مخصصة في فرد واحد
ومن الفرد الجزئي وليس للهوى عندنا حقيقة الابد والنفوس الكلية في سورة انشخص
والتميم فهي مع هذا البروز هيولى فاعلمت اذا اريد بيان هذه العينية لا بد ان يستعمل
ما يهيم الفرق الاعتباري وبالحجة فتلك كلمة حق اريد بها الباطل ثم ان الشيخ المجدد قال
في مكنوزاته الصفات الثمانية موجودة في الخارج فلا بد منها مسمومة من اللغات الواجبة في الخارج

وكل صفة عدم يقابلها فللعلم عدم يقابله وهو الجبل والقدرة عدم يقابلها وهو النجم
 وتلك العدميات لها تميز في علم الحق نصارت بذلك التميز مزايا الاسما والصفات ومجالي
 الازاد فحقائق المكنات هي عكوس الاسما والصفات المنطبقة في الاعداد المقابلة لها
 فالاعداد بمنزلة المادة وتلك الهيئات وعكوس الاسما والصفات بمنزلة الصورة انما له
 في المادة فحقائق المكنات عند الشيخ ابن العربي تلك الاسما والصفات متغيرة في العلم
 وعند الشيخ المجد وانما هي عدميات انعكست فيها الازاد الاسما والصفات وتلك العدميات
 وذلك لانها كانت في العلم ولكن الفاعل المختار بل محبة ذات ارادة لا يجابها
 من الماهيات في الخارج جبا استغفنه بالوجود النظمي فصيصة موجودة في الخارج بالوجود النظمي
 واتخذت اقواله في العالم فعال مرة هو موجود في الخارج وجو داهليا وقال اخري هو موجود
 في الوهم الان الله تعالى القنة في تلك المرتبة فصار هو ما متقنا قول اعلم ان لفظه
 حقائق المكنات تطلق على معان اعداد الوجودات انما صفة فلان حقيقة والفرس
 حقيقة وللماء حقيقة وتلك الحقائق امور متحققة في الخارج وعلى هذا فحقائق المكنات ما يتعده
 العاقل في نفسه عند اطلاق هذه الاسما لا غير على هذا الاصل يخرج قولهم وحقائق الاشياء
 ثابتة وثانيتها الامور الثانية التي ليست بموجودة في حد ذاتها ولا معدومته فاذا انقضت
 بضميتها هي الوجود وصارت موجودة لانها كانت معدومته وحقائق بهذا المعنى هي التي يسمونها بالصفات
 بالماهيات الان المعقولي عقل انها امور ليست بموجودة ولا معدومته ولزمه القول بثبوتها
 من حيث يدري اولاد يري ولما قيل ارتباطها بالاول الاول وثبوتها بالفيض لا قدس
 قبل وجودها بالفيض المقدس وكشف الصوفي القائل بوحدة الوجود عن تلك الحقائق
 الثابتة وارتباط بعضها ببعض ولقد تم بعضها على بعض في المرتبة العقلية قبل الوجود الخاكي

فعرف ان الذات المقدسة تجلب اولاً على نفسها بان علمتها بنفسها او بما يتقضى نفسها
وكما لها القيام بها وامكان ظهورها بما لا يوارى شئ وعلمها ذلك بعين الانقضاء عند التحقيق
وليس المراد بالعلم ان تمام صور الاشياء في نفسها ثم ما كان استقراء المظاهر الكلية الفعالة
انظاره المقدسة ليس بالاسمار ما كان استقراء المظاهر الجزئية المنفصلة المنفردة الملتصقة
ليس بما هيان الممكنات فحقائق الممكنات على هذا الاصطلاح صور معلومة عن الحق الاول
المعنى الثالث يحتاج الى تهديد مقدرة هي ان احدى القبلتين منطبقة على الاخرى فكل
ما في الاسمار ظهر في حقائق الممكنات فحقائق الممكنات وحقائق الاسمار ضدهم متقابلات
احدى القبلتين في غاية القوة والتمام والاخرى في غاية الضعف والنقصان والضعف
هو عدم بعض ما في القوى من القوة والنقصان هو عدم ما في التمام مع الانتزاع
في الاصل لا وجه من الوجوه فلا جرم هناك اصل الامر ثابت في احد الطرفين على الوجه الاتم
متميز في الطرف الآخر بالعدم ثم نقول من اراد التعبير عن تاصل الاسمار فغرضه الممكنات
في هذه المرتبة فلذات ان كل ما يصححه احدها ان حقائق الممكنات هي الاسمار والصفات
منفردة في مرتبة العلم والثانية ان حقائق الممكنات هي عكس الاسمار والصفات المنطبقة
في التمام للعلانية لهما وافرقت بين العبارتين الا فرقا ضعيفا لا يعياريه عند المنقشين من
حقائق الاشياء على ما هي عليه الراجح ايضا يحتاج الى مقدمة هي ان الصوفية يسمون الاول
مستحقا والثانية عاشقا والمرتبة العليا انظاره في ما يجب عشقا وهذا اصطلاح صاحب
ثم ان المشوق يتبدل الى عاشقة ويحبذ به اليه فيقال لهالك الذي غالب حاله به محبذ
ومرادو محبوا كما كان في تقصه سبيلنا به ابراهيم حذبه العناية الى مراتب الوجوه حتى حيث
لا يدري فاستدعى الى الذي فله وتذكر من حال بالافات انج بالادي فله منزه عن

هذه التمايز وقد يترق العاشق الى معشوقه ويسير اليه بالرياضات البنيية والنفائية
 وتجريد وجه الروح فيقال لهالك الذي غالب حاله هذا ساكناً ومزجياً ومجرباً وقد يتقلى
 المعشوق ويترق العاشق فيجتمعا في الوسط وهذا الك يزوب بوارق الطرئين فيقال له
 السالك المحبوب والمحبيب المحبوب والمراد ومعنى هذا الكلام ان الله تعالى تجلياً في قلب
 الشخص الأكبر وان الله تعالى انبساطاً وانشراحاً في خفية القدس وان له كوساً ومجالاً
 في الملا الاصل فينطبق معنى هذا التجلي الاسماء التسعة والتسعون وان الله تعالى الاداة حينها
 بعد حين وعلماً مستجداً ومضاهياً مستجداً وحسب هذا التجلي فهذا التجلي مع ما في خيره هو الذي لم يمت
 بالمعشوق لان النفوس البشرية مستجيبة اليه انجذاباً بالمعدي الى المقاطيس وقد ذكرنا ذلك
 في صدر هذه المقالة اليه اسير والسلوك وبه الانتقال الذي يقصده الصوفية وقد تفيض
 الاسباب انخبة الى ان يريد الحق اصطفاً وعبد وهو جاري في خلوا نفسه لا يشعر بالانتماء
 مراداً وقد يقصده بالرياضات البنيية وتجريد وجه الروح حتى يظهر الاتصال الموعود في اصل
 جبلته فسمى مراداً وقد كسب باقتباس الحق وسمى من نفسه ويكون له تارات يقدم عليه في
 بعضنا وتعليمه من الغيب في البعض الاخر وكسب ذلك في حالة واحدة من جهتين فيكون
 جاسماً مرتين اما في المشرق فيقول قد يكون الغالب عليه بعض وجوه هذا التجلي ويكون
 معجزة باسب ذلك الوجه فيقال يتحقق باسم كذا وكذا ويقال ربه من بين الاسماء اسم كذا وكذا
 وبالحكمة قد يفهم العارف اصل استداده في الاعيان الثابتة والاسم الذي يجده ومن بين
 الاسماء فينسب اليه فيقال حقيقة تعين اسم الرحمن او اسم الله الذي غير ذلك والشيخ المحبوب
 معترف بهذا القول في كثير من مكاتيبه وبالحكمة فالقول بان حقائق السمكيات تكون الاسماء
 المنطوقية في الاعداد المقابلة لها ليس معناه ان الكلام لا يخرج من العربي واتباعه ولم يمت من الشيخ

بقية احد من السلف فخص رجال هم رجال وكذلك اختلاف اقواله في العالم موجود خارجي
 بوجود ظلي وهو هو متضمن اختلاف قليل المجدوى اذا المقصود ان الوجودات الخاضعة مستحقة
 يصعد منها آثارا سواء سمى هذا التحقيق وجودا خارجيا او وجودا دمجيا متقادا ان سألتموني
 على الحق الصراح فقلت ان الذات الالهية من حيث هي اهل من ان تكون في الخارج
 ادنى الاعيان اذ الخارج اسم للنفس الراحى وفي الاعيان كناية عنه فلم يمتنع عليه عظيم ^{الخارج}
 ويوصف الحق بان في الخارج ادنى له الباطن هذا التعبد وان التقي عن هذه الاقوال كلها ما اكره عليها
 الا من جهة التعبير او من جهة ذكر شئ في غير محله والا فضل ما يشير صاحب كنف الى ما ليس له
 حقيقة اصلا فالقول بالصفات الثمانية له وجه وجهه وهو ان اوائل النفس الراحى المتشمل
 فيه الذكر والتجلى الاعظم يسمى عند الاشاعرة بالصفات ولذلك قالوا الصمد ورا بالاسجاب
 ولقبه بها نانا غير انهم سموه شيئا واحدا باسما شتى باختلاف الجهات والاعتبارات فكلم من
 اختلاف في الجهات يلتزم في صدوره الناس حتى يظنونه من باب اختلاف المحتاق كالعلماء
 والابيض او واحد في الحقيقة الا ان البياض اسم لمن حيث انه ما غور بشرط لا وان البياض
 اسم لمن حيث انه ما غور بشرط اشئ فذلك سموة جوة من حيث انه صفة ليسوع العلم
 وسجائق المحركات وعلما من حيث انه تشل فيه حقائق الاشياء قبل تكونها في الخارج
 وقدة من حيث انه ينبجس منها خلق الخلق وورادة من حيث ان التجلى الاعظم ينبت منه
 تخصيص اعدائنا ودين وكلاما من حيث انه ينزل منه الوحي على قلوب الانبياء والامامة وسموا
 دبورا من حيث انه مبدأ الاختلاف المبهرات والمسموعات وكذلك كلام مولينا عبد الرحمن
 الحامى عندي مسلم فان مقصودة نفى تاصل المحتاق بجبالها وانها اعتبارات واضافات للوجود
 الحق بمعنى ان الوجود ظهر فيها وقعين بهل بمعنى الفرق الاعتبارى واذا قلنا كما الجواب فلنختم

سلم انجاس من قائل
 جاب اولئك ذلك وراودا
 ١٢

الرسالة والحمد لله تعالى اولاً وآخراً وفاضلاً وابطالاً و صلوات الله تعالى على خير خلقه محمد وآله
 واصحابه اجمعين - مکتوب است و حکیم احمد ثقفی و سلام علی عباده الدین مصطفی
 اما بعد میگوید فیروز علی الله عفی عنه که در بعض احیان باقتضای بعض احوال بنی چند نظم کرده
 اشعار استحسن مینماید که زیر هر بیتیه اشاره لطیفه کرده آید به نکته که در آن ودلیت نهاده شده
 و الله یقول الحق و هو سید السبیل فمهرها دے دارم ز عود خالی جاباش میتوان گفتن +
 در کفیتی جوش شربش میتوان گفتن + وجودی نمود معنی ما ویدنی دارد + درین نیز نگار
 بوی گلایش میتوان گفتن + درین دوبیت اشارت است بجای عجیب که انجذاب است
 با فنار انا سواد دل مایابی اندر چرخ تاب او + نقوش عالم الکتابش
 میتوان گفتن + اشاره است بجا معنی جبریه است + فرو پاشید از هم نترست موهوم چرخ
 شبنم + ز فیض معنی آفتابش میتوان گفتن + اشارت است لفنار انا که از لفظ معنی جبریه
 خیزد + و منها زلف پیچ در پیچ کسے گم کرده ام خور + خورشید در دل شبنم انگیزم
 چه میکردم + وے پرورد جان افکار و بار خدو دارم + جهان را پر یار بهانیکردم چه میکردم
 اشارت است بان که گرفتاری بد قایل غیب الخبیرت شدید میدرد و در قلق و آرد
 نعم تحصیل ز بار شغل و در غزل می بینم + جنون ترک نصیها نمیکردم چه میکردم +
 تنفیر است از مناصب جاه - بیان آفات ^{بکار کردن کسی تا ۱۲} که قبل و بعد از آن مناصب حاصل میشود
 کسو بائل هموار و کسو باگل هموار + اگر من یاد آن بهانمیکردم چه میکردم + اشارت
 بآنکه نزدیک عارف هر لذتی از لذات محسوسه مثال معنی است از معانی بی مثالی و در بعض
 حالات از تماثل بجا این بے مورد است + مؤتلف را از ضم مشربا برودن دیدم +
 خروج از قید مشربها نمیکردم چه میکردم + اشاره است بان که در معانی که نقل شد

انصاف شخصی پسندیدنیست - **س** حجاب وصل مطلوبست دلستین مطلبها + این
 اگر ترک مطلبها نمیکردم چه میکردم + اشاره است بآنکه توحید اراده شرط اعظم کمالات
 و منهاناکزیر تو منم است بے نظیر + روگردان بعد ازین ازناگزیر + من ترا شوق ترم
 از صد پدر + در من آفرید مرا محکم بگیر + غیر من کربا تو باستر بود + آن و بالیست خدا
 سیر + درین سببت اشاره کرده شد بسامرات حقیقه الحقایق با سالک **س**
 جان من در حجر بار خود سوخت + من خدا با لاجز اجلی یا مجیر + برقرارم در دوشب و دروی بار
 باز تباروی یارم یا قدیر + اندرونم از جالش نداشتند + که شود یارب بولش من سیر +
 ای برادر بعد ازین هشیار باش + فرق میکن در میان شیر و شیر + و منهما سامی کرکشان
 که هوش خود افتم + من بار خودم خود از دوش خود افتم + بنیم رخ ساقی ظاهر شده در رخ
 مفتون شده بر خودم هوش خود افتم + مثل می خوشان کز خم بدرافته + جو شو زده خم
 از جوش خود افتم + از هر من مویم جوشد محو دیگر + از فطر تامل زاغوش خود افتم +
 زمین تیز زبانی آزرده دلم من + خوش آنکه زلسه خاشوش خود افتم + این غزل از مزاحات
 بحر بسیطست - مستغفل فخلن چهار بار و آن در فارسی کلم یافته شده غرض ازین آیات
 تشوقست بحال اقبال بافتار انا و آن حالت نادر الوقوع اقبال محبتست
 از انجذاب روح و معرفت سر و فنار انا از نقطه لطیفه ضحیه و منهما آنگاه محبت هم در می کشیم
 نازنین و دلم سو می طمن باز روم + تا یک بهدی سنگ بهدوشیه من + گوهری از عظم سو می طمن
 باز روم + تا یک بهدوشیه خیر تعلق با شتم + آهوی از عظم سو می طمن بلند روم + بوی جان سیر
 از باوین درود جهان + شاه ملکیم سو می طمن باز روم + غرض ازین آیات تشوقست بعالق
 و رفیق اعلا و تفهم از بیانات دنیه فاسقه و انگیز وقت و مشغول و بهیچ وجه مشغول +

مکتوب است و دویم - در شرح رباعیات - الحمد لله العالی القہوم العلم
 وسلام اللہ علی خیر خلقہ محمد وآلہ و صحابہ اجمعین - اما بعد میگویند فیقول اللہ عفی عنہ سائر
 رباعی چند در بیان بعض قواعد سلوک انشا کرده بودم بحال شوق برادر مرحوم خواجہ محمد امین اکبر اللہ
 بشہودہ تقاضا میکند کہ نیز ہر رباعی اشارتی کردہ شود بآن قاعدہ کہ در آن دو بیت بنا شد
 فمن تک الرباعیات - رباعی علم کہ نہ ناخود از شکوہ نبی است . واللہ کہ سیر الی
 از ان قبیلہ است . ہا جو کہ بود جلوس حق حاکم دقت . ہا تامل شدن حکم خدایست . ہا درین رباعی
 اشارہ کردہ شد بآنکہ علم کہ ماخذ آن شرع محمدی نیست نامرضی است و اشتغال بآن مثالی سلوک
 و منہا دانی کہ چہ بود بیچ قایم اعدا دارد . ہا شغل دل تو ظاہر و باطن بایار . ہا این را شوی
 از درس عوارف عارف . ہا و ان فن و گریا و گریہ انہا حرار . ہا بین رباعی اشارہ کردہ شد بآنکہ
 اصل کار درین راہ جمع ظاہر و باطن است ظاہر تو منبع اوقات بر طلعات و باطن دوام تعلق
 قلب بیتی را اگر کسی اول را میخواند از کتاب عوارف بہترین است خصوصاً بیچ و شش باب کہ درین
 مسئلہ واقع است و اگر کس ثانی را میخواند بہتر از صحبت احرار یان یافتہ نمیشود . ہا و منہا
 در غیب ماست از اسباب غرور . ہا ذکر یکہ بود و عاقل از انوا حسود . ہا در حاشیہ نفی نشو
 از خلق لغور . ہا در جانب انبات برو سوی غفور . ہا شرط تاثیر ذکر حضور و تعظیم است و نفوذ
 از خلق و انبات محبت حضرت حق - و منہا مستی و دل شرط طریق افتاد است . ہا و شستن
 کار کسی نکند است . ہا در ذکر خفی چہ تغیل کردن . ہا شطرات و را ستاد و طریق یاد است . ہا
 حضرت والدہ قدس سرہ تغیل ہر مغرور شرط سیکر و مذکہ جمع بہمت و ہر دولہ بدون آت نمیشود -
 و منہا - غرای کہ تو صرف محبت نوشتی . ہا باید کہ تغلیل علایق کوشی . ہا دل را زخیا لا
 جہان صرف کنی . ہا چشم از صورت بلکہ عالم پرستی . ہا اشارت است بنگاہداشت و نظر بر قدم

و منها در عشق تو از جلا جهان بگذشتم و در بهر چه بیا و تو زان بگذشتم مقصود من بجز
 بجز وصل تو نیست و اند طلب از دل دهان بگذشتم و اشارت است ببارگشت در تائید تو
 و فتنه بیدار فتنه و منها و ایم دل من پیش تو حاضر باشد و چشم من رخ حرب تو حاضر باشد و
 در نهیبها شکر کسلی است و در یک و اگر و اگر خطره خاطر باشد و اشارت بر و ام یاد است
 و منها دانی چه بپوش کثیر البرکات و در مشرب ال دل وجود مدات و تحصیل عدم
 بدان بسی مانع و در لغی خاطر و در دست نبات و عدم غیبت را گویند یعنی ایشان ماسوی
 عدم ملکه غیبت را گویند و اصل در تحصیل آن غم قوی و هم نشاندن همه چیز است از دل
 و منها خوش آنکه با نوار وضو نگین است و زیر کلاه طهارت را اصول این است و تنویر دل
 و لغی خاطر خواهی و قوی در این و غلبه غلبه نیست و در جمع خاطر و تنویر دل و ازاله خطرات بقدر
 طهارت فائده ما دارد و منها تحصیل عدم اگر ندانی کردن و باید نظر اهل فناء جست
 این دار و فعال را و در آخر این و در حرکت اهل دل خواهی و بدین و یعنی نظر قبول این
 طالع کیمیا و عجیب است در تحصیل عدم و ازاله خطرات بر ایشان و منها آنکه او ناس بهیچ تنه
 با کعبه انوار قدم پیوسته و فیض قدس از نعمت ایشان بجز و در و از فیض قدس ایشان هستند
 یعنی توجه بار دل طبعه شایع در تهذیب روح و در نفع بلوغ دارد و منها آن ذات که از قید جهت
 بیرون است و از حیطه اسما و صفت بیرون است و هر مرتبه زان ذاتی دارد و هر چند تعیین نیست
 بیرون و منها هر مد که شد نظر آن یا عجیب و ظاهر شده از صورتش آنرا عجیب و در مع
 دل آرشت کس صفت او پیدا شود از مع دل اسرار عجیب و منها قوی بخوابناح
 موصوف و جمع تلاوت اسما معروف و شفعه که ازین قوم قدم پیش نهاد و گشت است باین
 صورت قوی شغوف و درین سر باقی اشارت کرده شد تحقیق توجه و بعضا که حضرت خواج

نقشبند قدس سره بان ارشاد کردند و آن پرورش کردن صورت زنده حضرت حق است که در مدرک
 آدمی تمثیل شود مانند مثل تجلی صورت در شمع یا هر چه بر آیه وجود مکتوبی و انشائی صورت فنی
 وجود خارجی چنانکه تاثیر وجود مکتوبی نزدیک لیل دعوت ثابت است همچنین تاثیر این وجودی
 نزدیک نقشبندیه ثابت شده و منها اودوست توفی دیدۀ و بیانی من + شوقی و دانائی
 گویای من + عشقم تو دم تولد عید من + اندر دل غم به شکلیای من + اشارت
 متوحید حق قلای و الحمد لله اولاد آسرا و ظاهر اربابنا و انتم کما الله علی خیر خلقه محمد و آلہ و صحبه اجمعین
مکتوب است و سیوم در شرح آیات - الحمد لله و سلام علی عبادہ الدین
 صطفی اما بعد میگوید فیقر ولی الله عفی عنه که سالی شوق برادر محمد امین اگر مرگد الله شهید
 باعث آن شد که بعضی مسافر غاصه در نیکوترین ایامی بر لباس نظم است بیان کرده شود
 احوال شوق ایشان تفاصیل آن بکند که نیز هر تری اشارتی لطیف کرده شود آن صدف که
 در آن نوع است **شعر** الاطال شوق الابرار الی لقائی + وانی لاشد شوقا الهم
 منهم + من ندام باده ام با باده را بیا + ام به عاشق شوریده ام با عاشق با جانان
 درین بیت اشاره کرده شد بمقام حیرت که از مقامات لطیفه غنیه است که سالک درین مقام
 تفرق نمیکند در میان وجوہات خاصه که با هیات معبر میشود و در میان وجوہ مطلق که غایب است
 در وجوہات خاصه و امتیاز معنی نماید در میان احکام خاصه ظاهر وجود تا یکی را عاشق گوید و دیگری
 معشوق و سیوم را عشق **مبتدای** حیرتم جان گویت با جان جان + اصطلاح
 شوق بسیار است و من دیوانه ام + درین بیت نیز اشاره کرده شده بمقام حیرت و جان عبارت
 از وجوہات خاصه است و جان جان عبارت از وجوہ مطلق ظاهر شده در وجوہات
شوق موسی در ظهور او را نارطورا و را + در نها و شمع آتش همین نذر وانه ام + اشاره است

با آنکه محب سوال حال غیب بکنند محبوب را و محض ظهور او میشود و در صورت خاصه که مقتضی
 است و او است لایکون التعلی الا بقدر است و التعلی له و انش از دون عبارت از خلق و تغییر
 و ادوات **ع** با جهال و آئین حسن در کار دارند چه چشم او را سر مردم یا زلف او را خانه ام
 و این بیت اشارت است بحکمت ظهور احبار بیت که تمام معین مصالح این عالم است و آنکه حسن ذاتی
 در ذات خود از غیر مستغنی است و حسن ثانوی که مقتضای مصلحت کلیه آگاهی مقتضای این فواید
 و تمثیل حسن ذاتی بخیم معشوق که در عایت لطافت آفریده شده و حسن ثانوی بسیار و همچنان
 زلف در خانه **ع** میل هر عنصر بوی معطر صلیش به جذب اصل است هر شورش مانند ام
 اشارت است بحقیقت محبت و آنکه که آن بر حضرت وجود است و در ظاهر مقیده بشیبا اطلاق شل
 میل هر عنصر بمقر اصلی خود **ع** غافل از خود ماند از صورت چه پرستند آینه عده تا از انباشت ختم
 خانه از خود بیک نام **ع** اشارت است با سنزاق در اتصال یعنی سر و روح در کار خود و شیبا
 و سالک را غیر مذکور حتی نفس خود نیز در نگردد و تمثیل آن بآینه که از خود غافل است و
 بصورت **ع** ای ابراهیم برستم نام سجد و تهت است **ع** و رازل پیش از زمان
 تعمیر شده سیما **ع** اشارت است با آنکه محبت و آنکه قبل از عالم ارواح و اجسام است زیرا که **ع**
 توجه وجود است باطلاق و آن قبل از زمان و میماند اشارت بجام مراتب علق است و الحمد لله
 و آخره ظاهر او باطن **ع** مکتوب است و چهارم در منظومات **ع**
 فراغت با فتم از جم و عمره **ع** چه احلام سر کوی تو بستم **ع** چه دیدم روی زیبای تو چنان
 ز شوش و جو ز بوش **ع** بیاساقی بده جام شرابی **ع** که محو صبری است **ع**
 ایضا محبت نام جو ش طبع و میل نفس اگر باشد **ع** سر اهل محبت در دو عالم کا و در باشد **ع**
 زنا که طبع غیر از خود نامها نمی آید **ع** درخت بید را دیدیم دامن زخمی باشد **ع** دوست مشرب

رنگ تعلق در نیکوید. **ب** اگر تقسیم زنی بر روی دریا بخواه باشد. صفاتی طبع میخای از
 دامن اندیش که آب دور از مردم همیشه با صفا باشد. **ب** ایضا مزاج صاف طبعان را
 بجز غلبت نیازد. **ب** مگر اگر دو آب صاف چون بجا ملن گیرد. **ف** و صفا با خست باطن نیز
 گاهی جمع میگردد. **ب** بر و ماله را چون در دشتیند تا شاکن. **ب** هر و هر و گری مانع نور دل
 ای شوخند. **ب** سیل تا نشت بجا با طفش صافی نشد. **د** وای در دین بر جمع اصدا تو
 میانم. **ب** نمک ریو دل مجروح سن هستی و مرهم هم. **ب** جهان و جان فزای و وضع شوخ شهر است
 قیامت پیمانی و دم عیسی و مرهم هم. **ب** درین بیت اشاره کرده شد بحال عجیب که آن بیت
 در تعلق قلب الس بوح در یک حالت و تاقی ازان یک و التنا و ازان دیگر بکده **ب**
 توی اول توی آخر توی ظاهر توی باطن. **ب** توی عضو و اهل ل توی مشتاق هم هم
 نزدیک منبع در بجا مختلف نواره میجو شد. **ب** مزاج حرص فادون زده ابراهیم ادم هم
 سجاری از زمین خیزد بباد جو در آسینه. **ب** گوی باران میزان است گاهی برف و شبنم هم
 درین سه بیت اشارت است با صملا حقایق مخالفه در یک حقیقت و امتیاز احکام میان
 حقایق مخالفه بسبب امتیاز ظهور و مایل **ب** که ای طرزه نیرنگی درین کاشانه سر وادی
 که عالم پای کوب از دست عشقت گشت و آدم هم. **ب** درین بیت اشارت است بسربانی
 عشق در جمیع عالم چه فلک و چه ملک و چه غنم و چه اعراض خصوصاً انسان که عشق طبعی و ارادی
 هر دو دارد. **ب** آنکه سبب سرایان آن صلیحت کلمه است **م** مکتوب است و **ب** حسم
 در شرح غزلیکه بر تفسیر بیت اول غزل عراقی علیه الرحمه انشا کردند **ب** نخستین باده کا ندر
 جام کردند. **ب** مزاجش عکس آن کلام کردند. **ب** بداند در امکان صورت حق. **ب** آن صورت
 جهان را رام کردند. **ب** ایست تفصیل بازان روی. **ب** مکار را با اتمام کردند. **ب** شراب و

از پنجم غیب به مراجع ازل در کام کردند و چون عظیم زمستیها بهر سو هر نفان
 مستی از من دام کردند و حقیقت را که مستور از نظر بود به بامشود خاص و عام کردند
 پس آنکه موج دریا باز گردید به با تمام فنا اگر کام کردند به این رمز دقیقه با تو گویم به
 بخود آغا و نیز از انجام کردند به غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی است علیه الرحمه و تسنن
 مراد او از اباده و جام و استعاره از چشم ساقی و حاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد
 یکی آنکه از جام مرتبه امکان مراد باشد و اباده کمال او با فاضله صوره از ادع و خواص آن و از
 چشم ساقی فیض واجب که عبارت از تجلی اعظم با صطلح ما و حقیقه محمدیه با صطلح حنا
 فتوحات و درین مقام عدول با وضع از مستی چشم ساقی کرده شده گفته اند که مزین بآن باده گشته
 عکس روی آن یا کف نام دیگر آنکه کمال آنکه در طبقه بنی آدم ظاهر شده و تمام خاص نصیه
 و استیغفار احکام طایف ایشان بآن متحقق شده بواسطه احباب بهینه افراد کسالت که وجود
 ایشان بجهت مصلحت تفصیل مراتب اجمالیه و جوبیه است و فی الحدیث لبنت الاعظم
 الاحلاق و این اشاره بهین تفصیل تواند بود پس این افراد کمال را در ازل با استعداد
 کمالات و جوبیه ناخته اند و در شمار دنیا از ایشان آنها بان استعداد بر روی کار آمدن ظاهر
 پدید آمدند و اعلام ارشاد برافراشته شد و سبب هدایت جماعات بنی آدم گشت به تحقیق جمیع
 افراد بنی آدم از لفظ الله چیزی می فهمند و ذهن ایشان بان حقیقت مجروره بوجوه و جوه
 طمعت میشود و اینهمه برکات نفوس کامله است چه نفوس مقارنه با اجساد و چه مفارقه
 از آنها و معادین نفوس اتمثال است در تجلی اعظم و مشمول شدن بعضی آن بوجهی که انار
 وسطی ایشان را در خود متلاشی سازد و انانیات صغری را وجودی پدید نباشد و در پنج بیت
 لاحق انیمانی بطریق یکجاذ و بلبان اشارت او کرده باز گفته دیگر او کرده اند که تجلی اعظم

سپدا و معا و نفوس کامل است -

باب دوم

از کتاب کلمات طیبات و ترجمه رساله اسرار العارفین سیر الطایین

شیخ شهاب الدین سهروردی رحمه الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسولہ محمد واله اجمعین
اما بعد خانه های فقیر ویران شدند و شهبازش بے بنیاد فقر و علت کردند و گذشتند و بخت
و ترسها بسیار شدند آنکه مشغول به غیبت و دروغ و طلب دنیا و غریب و نفاق و بغض
و غل و غش و حق و حسد و کبر و غضب و حرص و ریاء و القاصد عداوت و زینت امارت و صحبت
مسلمین و علماء اول قلم و اکل حرام که دل را سیر اند و چون شهباز است همچو کمان متغیر
اقتدارشان و کلاه گیر خلق از ایشان چگونه روا باشد فلینا خواستم که کتابی نویسم و علم سالکان
و فقراد عارفان تا آنکه غم بقیف کردم و قلم را جوالان و اذم در اسرار الطایین
و سیر العارفین ناسخ نهادم و سبب الی سببم از آنکه توفیق آماش و به چنانکه
بیشتر و عشق فادوما النصر الا من عند الله و به علی کل شیء قدیر و بالاجابة به سیر
بنده را نزد یکی حق تعالی تقدس دست نه بدگم و درین از خلق چه اگر نزد یکی خلق از فکر
الله و عبادت و عفتش و فکر در ملک ملکاتش بازید و این نزدیکی او بدون دوری خلق
صورت نه نبود و نشان چنانکه قرب سلطان و قرب بنده موهلی که بدون بعد از غیر سلطان غیر
مولد است نیاید سیرة شیخ از آنست که در نش قدس باشند و صفات و مبدایش فانی

و صفات حمیده اش باقی چه که چیزی از صفات بشیریه در یافت و امر که دیگر بران دلالت
 کند و راه نماید بر ظاهر نشانه صلاحیت مشیقت ندارد و خود محتاج به شکی و مرشد که او را معرفت
 و طریقت آموزد که ذوالشیخ ابوالقیس البیسی رحمة الله علیه سیره هر که حدیث و جبهه پوشیده
 لغت صریح و لذیذ بخورده با سلاطین و اهل دنیا نیا میزد و هر که نه انجمن است در لباس با نیا
 و اهل سلوک حیات و رزیده باشد حقش او را کرده سیره فقیر را نخواست بلکه سلاطین
 حلال نیست که از صحبت ایشان طلبش ببرد و روایت است از ابن ابیطالب کرم الله وجهه که صحبت
 ملوک فتنه است و خورن طعام شان هم فاکل که دوا نمی نازد و فرمود رضی الله عنه علم معرفت است
 و دیدن روی خاتم قلب را سیاه میکنند و معرفت حاصل نمیشود و روایت است از ابوالحسن لوری
 رحمه الله علیه که گفت چنانکه از تاثیر صحبت بزرگان بکار خود بچنان نیکو کارید که اگر دو هم کلان
 انکار کنند بطلان و گمراه و زندیق است که انکار حدیث کرده آنکه فرمود رسول خدا صلوات الله علیه و سلم
 الصبیحة ثوب ثمر و گفت علی بنی الله عنه صحبت صالحان نور و رحمت است اهل عالم را سیره
 سالک باید که بیکر مشغول باشد تا آنکه هر موی از مویهای بدنش زبانی باشد سیره اصل اقامت
 سلوک در ریاضت نفس و غمزه ادوات نیست که خود را از اهل دنیا و صحبت اغنیاء و سلاطین بخوا
 نفس دور دارد سیره مرید مبتدی باید که از تمامی فضول همچو فضول نظر و فضول کلام و طعام و حلقه
 معاشی صغائر بکوبد اجتناب کند سیره روایت است از ابوبکر شبلی رحمة الله علیه که گفت
 مرید را خصوصاً بمولای باید که لغیر حاجت کلام کند سیره هر گاه مرید از غلبه و غلبه بیرون
 آید سر خود بر قدیم نهد بطریق شکر و منت و آنچه بعضی فقها گفته اند که ازین فعل کافرینند اکثر
 بعد مکرر نیز قائل شده اند که این نیت است نه عبادت زیرا که شیخ گرامی نیست سیره
 اصل و طایف نقیر بریز کردن است از دنیا چنانکه رسول خدا فرمود صلوات الله علیه و سلم حب الدنيا

دانش کل خطیة و فتنة و بلیة سیرة مرید که تفر باشد بقدر حاجت کتب و بعد از غ
 آن کتب بزرگ مشغول شود و نشستن میان خلق نه پسند و سوا مرآتیه و آن نظر کردن در منیبات
 بصغائرین همچو عالم ملکوت و بعضی گفته اند مرآتیه مراعاة سیرت برای ملاحظه غیب بهر نحو و محله
 سیرة خلوت ترک و دادن اختلاط مردمست اگر میان ایشان باشد و بعضی گفته اند غالی شدن
 از تمام اذکار و سوار شدن بر اندیشه و بعضی گفته اند از نشکر رفتن بستن کبر و مدت آن چهل روزست بقبول
 رسول الله صلی الله علیه و سلم من اخلص لله اربعین صلیاً طهرت بنایم الحکمة
 و مقلبه علی لسانه سیرة عزت و در شدن است از اهل زمانه تکریم و از اناراة نفس
 و شهواتش بزموم بهر کاری سیرة صحبت اغنیاء اهل دنیا قلب مومن را سیرانند و خود باشند
 منها و چون قلب مومن بمیز رنگ کلوح گردد پس هر چه خواهد بگوید سیرة حسن بصری است
 که از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که گفت هرگاه میخوردی که را که در حاجت با مردم اختلاط میکنند
 و دنیا سیلبد و باز نماند و را میخلبد پس بدانکه از نیت و مردودست و دزدیست از دزدان دنیا
 سیرة روایت است از ابو بکر صلی الله علیه و سلم که گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد
 و اختلاط اهل سکوک و طریق طلب خدا با سالکان است نه با اهل دنیا سیرة شیخ که بر قافان نام
 اهل سنت و جماعت نباشد و حرکات او وافق خواب الله و سنت رسول الله نبود و از قطع الطریق
 و دزدان مین است سیرة روایت است از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت بدترین
 مردم مگر آنکه اندر مردم کسی است که غم دنیا خورد و پرسیدند و بنا و اکسیت گفت آنکه زیاده از قوتش ندارد
 طلبد که او غنی است نه فقیر و لهذا امام شافعی رحمه الله علیه یکسکه زیاده بر قوتش دارد
 صدقه نفر واجب گردانیده سیرة روایت است از علی کرم الله وجهه که گفت سه قلب است
 قلب سلیم قلب منیب و قلب شهید - قلب سلیم آنست که خبر معرفت خدا پیروی در آن نباشد

قلب نسیب آنکه از هر چیز بخدای عزوجل باز گردد و قلب شبیه آنکه اول تعالی و بعد سراسر را در هر
 مشاهده کند **سیره** شیخ باید که عارف و دانا باحوال مرید باشد تا حسب حال او
 نصیحت و در اینها می کرده باشد و آنکه نه بنحسین گمراه است و گمراه کننده **سیره** مرید را نیز بد
 که در قلب او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا مردود است پس ذره از ان هیچ قطره خون است
 که چون در آب افتد تمام آب فاسد و بتیاه شود **سیره** مشایخ طریقت گفته اند که صحبت
 آنکه گران فقیر را سم قاتل است که او را در او خویشیت و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت
 و امکان سپهر بیزد و چه صحبت دنیا در دلبهای مردم جا کرده است پس از صحبت نشان خدای عظیم
 خواهد رسید **سیره** روایت است از ذوالنون مصری رحمه الله علیه گفت هر که شنبه سخت
 و در پوش غل یا غش است بایک از مسلمانان نام او از وی دان فقر بخورده شود بعضی تحقیق گفته اند
 غش در مذهب شان آیت است که برادر مسلمان خود را بنامش بیاورند **سیره** بدان او طالب
 که هرگاه بینی کسی را در دنیا افتاده و بجای در رفعت و منزلت دل داده و اسیر لطف مردم دنیا شده
 پس بر دست گیرست بر نفس خودش زیرا که فقر کناره گرفتار است از حب دنیا
سیره فقیر را در تمام مذاهب اخلاط اهل دنیا و آمدن بر ملوک و سلاطین حلال است
 چنانکه فرمود علی بن ابیطالب رضی الله عنه بدترین فقیر دوست که برادر امیر آید و نیکوترین
 امیر دوست که برادر فقیر آید و روایت است که صاحب عراق سه سال مرخص بود پس اهل این
 قشری را خواند تا دعای کند و بنظر شفا و شفقتش نگردد و آخر هر یک دعا و نظر شفقتش شفا یافت
 باز سهیل بن خالد خود آمد و سه سال عزلت اختیار کرد **سیره** هر که همیشه بدینا مشغول باشد همیشه
 از حق سبانه و سقا دور باشد که مشغول دنیا حجابی است عظیم مراغه غایت از اهل دنیا و فراموش
 تعالی و تقدس **سیره** قدم اول در راه سالکان و عارفان بریدن علایق است بآنکه

جنابان فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم طالب الدنيا لا يكون طالباً للموتى وانما
 الناس اول من يقولون استكبره الله همى يا امرؤ تعظيم كبر از نشان پیش آید و یا چه صوف یا کسا
 پوشیده و در خجیر و در گردن یا در پایا در سبیلداخته مناجاة بحق سبحانه کردی و فی الحال استجاب شد
 و آنکه از خجیر یا حسن و در گردن یا در پایا انداختن مستحسن است و مستحسن است علی بنیا و علی بن
 و اسد هم که مراد از آن رسالت است تا تو وضع و انکسار و فقر و حضور و وقت قلب امر و گیر نیست
 و میراث است انچه روایت است از بعضی تابعین که گفتند دیدم عمر بن الخطاب را حضور الله
 که بر پشت شان اثر تازیانه است پیش عبد الله بن عمر رضی الله عنهما و گفتند که امیر المؤمنین را دیدم
 که بر پشت شان اثر تازیانه است گفت سبحان الله که ام است که امیر المؤمنین را تازیانه
 اندوخته بر روی خلقی است که در آن خلوت محاسبه نفس میکنند و شب جمعه دره بر داشته نفس
 خود را میزنند و میگویند که چنان کردی و چنین کردی - و الحمد لله علی الاختتام و علی صلوة

تقریظ جنابش انوار حسین سلیم سهرابی

بسم الرحمن الرحیم

و فضل علی رسول الله اکبر

این کتاب از سهرابی نامتو صحیفه نامی که هیچ زبان سمیع بیان - زانو نه کرده او نشان حضرت سلیم
 انوار حسین سهرابی تخلص سلیم میگوید مجموعی منی را که نسبت با هیچدانی داشته باشد
 و اگر از قبل روید و نباشد باشد - چگونه ابهام نه عرض آید که در سخن و نشان لب سخن را
 زبان تقریر نا آشنا و طلاق و دست تحریر روانه از طاق - عموماً بدعت صحاب علم را چنان
 بدعت و هم و صحابی تالیف و تدوین نداشتند از باب حق یا نه - همانا کنگ گوید و لنگ

فهرست کتاب کلمات طیبات

صفحه	مضمون
	باب اول از کتاب کلمات طیبات ششست بر چهار فصل
	فصل اول در مکاتیب حضرت عوث الثقلی
۵	مکتوب اول در امکنه ششست منی و خود پسندی و شمره آن در آیات قرآنی که مناسب این معنی دارد و گردیده.
۶	مکتوب دوم در امر تیریدن از روز قیامت و محاب در آن و شمره آن و ذکر آیات قرآنی مناسب
۷	مکتوب سوم در امتناع از تنافل و منع در شدن بحیات دنیا و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۸	مکتوب چهارم در بیان نورانیت قلب غره آن که از اشاره کلام الهی معلوم میشود و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۹	مکتوب پنجم در بیان ثمرات و فوائدیکه از تاجیر غزونی حیات دنیاوی حاصل میگردد و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۱۰	مکتوب ششم در بیان ثمراتیکه از توجه و فکر نمودن در معنی آیه است بر یکم حاصل آید و ذکر آیات قرآنی مناسب این معنی
۱۱	مکتوب هفتم در بیان مقامات که سالک اگر بدان رسد چه شمره حاصل آید و ذکر آیات قرآنی که اشاره بآن مقامات را مایه بر آید
۱۲	مکتوب هشتم ایضاً
۱۳	مکتوب نهم در بیان اینکه بحکم رسول که بمرام خود فائز گردد
۱۴	مکتوب یازدهم ایضاً

صفحہ	مضمون
۱۵	مکتوب دوازدہم در بیان اینکه کچھ طور سلوک نماید کہ بمقام خود خائر گردد
۱۶	مکتوب سیزدهم ایضاً
۱۷	مکتوب چہارم ایضاً
۱۸	مکتوب پانزدہم در بیان اموریکہ سالک الزان اجتناب کردن ضروری است و ذکر آیات قرآنی مناسب اینمندی
۱۹	فصل دوم در مکاتیب حضرت مرزا صاحب شہید ح
۲۰	مکتوب اول در بیان حسب نسب شریف
۲۱	مکتوب دوم در دفع اعتراض کہ احوال متوسلان طریقہ احمدیہ موافق دعوی اوشان نیست
۲۲	مکتوب سیم در بیان معنی لفظ نسبت باصلاح صوفیہ -
۲۳	مکتوب چہارم در بیان علم جنوری و حصولی -
۲۵	مکتوب پنجم در جواب شبہاتی کہ بر کلام حضرت مجدد و رضہ مینمایند
۲۶	مکتوب ششم در جواب شبہاتے کہ بر مقالات حضرت مجدد و رضہ میکند
۲۷	مکتوب ہفتم در بیان فضل یکے بر دیگرے از حضرت مجدد و غوث الثقلین
۲۸	مکتوب ہشتم در بیان کمشوف مجدد و رضہ در سلسلہ حقائق ممکنات
۲۹	مکتوب نہم در بیان معنی قول صوفیہ کہ صوفی تا خود را از کافر رنگ بدترند اندو از کافر رنگ بدتر است -
۳۰	مکتوب دہم در دفع شبہ کہ مزیثہ صبر دل کہ بیلا شدید مبتلا بود و دعا بر اودفع آن نکرد و بر حضرت ایوب علیہ السلام کہ دعا بجز ہتوفع بلا فرمود لازم مآید -

صفحه	مضمون
۳۱	مکتوب یازدهم در بیان ذکر هر دو ذکر خفی
۳۲	مکتوب دوازدهم در بیان سلسله سماع
۳۳	مکتوب سیزدهم در سلسله خبر اختیار
۳۴	مکتوب چهاردهم در بیان آیین کفر مهند
۳۵	مکتوب پانزدهم در بیان وضع سبابه
۳۶	مکتوب شانزدهم در بیان عمل باجمید و انفعال از اندامی مذهب
۳۷	مکتوب هجدهم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت در حق معاویه بن ابی سفیان -
۳۸	مکتوب نهم در بیان عقیده اهل سنت و جماعت در حق صحابه اهل بیت علیهم السلام
۳۹	مکتوب دهم در بیان فطاکر که موافق حدیث شریف دوازدهم از قریش خواهند بود
۴۰	مکتوب یازدهم در توجیه ذات حضرت عائشه رضی الله عنہا از حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنہ
۴۱	مکتوب بیست و یکم در بیان التزام اتباع سنت سنی و تحصیل مرتبه جبر و محبت از آنجا که
۴۲	مکتوب بیست و دوم در بیان بعضی درجانات طریقه مجیدی -
۴۳	مکتوب بیست و سوم در تصویر سلسله وحدت و جد
۴۴	مکتوب بیست و چهارم متضمن باحوال طاهری شیخ و مکتوب الیه
۴۵	مکتوب بیست و پنجم - ایضاً
۴۶	مکتوب بیست و ششم - ایضاً
۴۷	مکتوب بیست و هفتم در بیان شیخ میرزا ابوالحسن
۴۸	مکتوب بیست و هشتم در بیان حتم خواجها در حق حضرت مهدی

صفحه	مضمون
۴۹	مکتوب سبب دهم در پارس محمد دانش بیکانی
۵۰	مکتوب بی ام باطلاع دولت میان محمد میر سفارش فخر علیخان
۵۱	مکتوب بی ویکم ششگل بر تاسف باحوال بودی قلعه بخش بدو سالانی خود
۵۲	مکتوب بی دوم در هدایت الترام شریعت و شغل طریقت
۵۳	مکتوب بی و سوم در تسلی مکتوب الیه
۵۴	مکتوب بی و چهارم شکر اعزازت سوره لایلاف بر اذیت اعدا و ترتیب آن
۵۵	مکتوب بی و پنجم در هدایت طرادت سوره لایلاف و دعا محراب اجبر
۵۶	مکتوب بی و ششم در سفارش لاله برج لال
۵۷	مکتوب بی و هفتم مستطیر بصلح -
۵۸	مکتوب بی و هشتم اجناباً
۵۹	مکتوب بی و نهم انشاء
۶۰	مکتوب چهل و یکم در اجازت ضرب البحر
۶۱	مکتوب چهل و دوم مستطیر مناسبتی نصیحت آسیر
۶۲	مکتوب چهل و سوم در بیان استغفار حالات سفر مکتوب الیه و مضامین بیت آینه
۶۳	مکتوب چهل و چهارم در سفارش هزار علیخان -
۶۴	مکتوب چهل و پنجم در سفارش فخر علیخان
۶۵	مکتوب چهل و ششم در سفارش میر اسد الله
۶۶	مکتوب چهل و هفتم در هدایت تلاوت سوره لایلاف صبح و شام و لغزیت بود و غلام بی
۶۷	مکتوب چهل و هشتم در بعض احوال میان عزیز الله

صفحه	مضمون
۶۸	مکتوب چهل و هشتم در سفارش میرزا محمد
۶۹	مکتوب چهل و نهم در سفارش محمد شاه
۷۰	مکتوب پنجاهم در سفارش میرزا اسد الله
۷۱	مکتوب پنجاه و یکم در سفارش میان محمد اکبر
۷۲	مکتوب پنجاه و دوم در تشکیر احوال سفر خود
۷۳	مکتوب پنجاه و سیوم در سفارش حضرت میرزا سلیمان
۷۴	مکتوب پنجاه و چهارم در تشکیر احوال سفر خود
۷۵	مکتوب پنجاه و پنجم در تفریت میرزا سلیمان
۷۶	مکتوب پنجاه و ششم باطلاع ضعف جسمانی در سفر وطن اصلی
۷۷	مکتوب پنجاه و هفتم در تفریت میرزا محمد مکن خا نصاحب
۷۸	مکتوب پنجاه و هشتم درباره ارسال اشعار چند
۷۹	مکتوب پنجاه و نهم محتوی باین مضمون که فلان روز و رجوع بطریق دیگر است
۸۰	مکتوب شصتم در سفارش
۸۱	مکتوب شصت و یکم در بیان آنکه از مصحف شریف فال خواندن حدیث تالیف نیامده مگر مجموعهم
۸۲	مکتوب شصت و دوم در بیان اینکه کار جمیع و تدبیر باید کرد
۸۳	مکتوب شصت و سیوم در سفارش میرزا محمد حسین صاحب
۸۴	مکتوب شصت و چهارم در سفارش بعضی اعزّه
۸۵	مکتوب شصت و پنجم در تشکیر صفات بعضی امیر
۸۶	مکتوب شصت و ششم ایضاً
۸۷	مکتوب شصت و هفتم در هدایات

صفحه	مضمون
۸۸	مکتوب شخصت و هشتم در بدایات
۸۹	مکتوب شخصت و نهم ^{الغنا}
۹۰	مکتوب هفتاد و در بیان سلسله نواب جاک با نجیب خان
۹۱	مکتوب هفتاد و یکم در بیان شاه ابدالی یعنی احمد شاه درانی
۹۲	مکتوب هفتاد و دوم در بیان بعضی مضامین توضیح
۹۳	مکتوب هفتاد و سیوم در اجازت دادن بدلائل محمودی حافظ سروخان و در لغت
۹۴	مکتوب هفتاد و چهارم در بیان هجوم قوم روهیله بر اوجیت لرلقت
۹۵	مکتوب هفتاد و پنجم در لغت
۹۶	مکتوب هفتاد و ششم در لغت سماء لطفه النصار
۹۷	مکتوب هفتاد و هفتم برای هدایت و نصیحت مکتوب الیه
۹۸	مکتوب هفتاد و هشتم ^{الغنا}
۹۹	مکتوب هفتاد و نهم در بیان سپید آمدن سولات قاضی ثناء الله
۱۰۰	مکتوب هشتاد و در مشتمل بر احوال احمد الله
۱۰۱	مکتوب هشتاد و یکم در لغت والده قاضی ثناء الله صاحب
۱۰۲	مکتوب هشتاد و دوم مشتمل بر فضیله و هدایت
۱۰۳	مکتوب هشتاد و سیوم ^{الغنا}
۱۰۴	مکتوب هشتاد و چهارم ^{الغنا}
۱۰۵	مکتوب هشتاد و پنجم در راضی شدن سفر حج
۱۰۶	مکتوب هشتاد و ششم ^{الغنا}
۱۰۷	مکتوب هشتاد و هفتم ^{الغنا}

ص ۱۰۸	مکتوب بنیاد و مشتمل بر استخبارات از جنازه والده قاضی شاهر الدین صاحب
۱۰۹	مکتوب بنیاد و هشتم ششماه حضرت درون مولوی شمس الدین لطیف و طن و عجب بر حاشیه سیرالکرامت علامه صاحب
۱۱۰	ملفوظات حضرت ایشان
۱۱۱	تضلیح و وصایای آنحضرت
۱۱۲	وصیت نامه آنحضرت
۱۱۳	فصل سیم در بیان قاضی شاهر الدین بانی پی
۱۱۴	مکتوب اول در بیان نسبت بین الخالق و المخلوق و ترجیح جوی شهودی و سلب جبر و قدر
۱۱۵	مکتوب دوم در تحقیق مقامات مجربیه
۱۲۰	مکتوب سیم در تحقیق و حل اشکال وارده بر بعض مقام طریق در بیان جذب و سلوک
۱۲۲	مکتوب چهارم در بیان علم حصولی و حصول
۱۲۳	مکتوب پنجم در بیان وحدت وجودی
۱۲۴	مکتوب ششم در تحقیق شریعت و طریقه حقیقه
۱۲۵	مکتوب هفتم در تحقیق معنی قیومت و معنی عشق و محبت
۱۲۶	مکتوب هشتم در بیان این معنی که کن کردن برین درجاست یا نه
۱۲۷	کلمات قدسیه آنحضرت
۱۲۸	وصیت نامه آنحضرت
۱۲۹	فصل چهارم در مکتوبات مولانا شاه ولی الله صاحب الدین
۱۳۰	مکتوب اول بنام مرزا صاحب رح
۱۳۱	مکتوب دوم بنام مرزا صاحب رح
۱۳۲	مکتوب سیم بنام مرزا صاحب رح
۱۳۳	مکتوب چهارم بنام مرزا صاحب رح
۱۳۴	مکتوب پنجم بنام محمد آیدین در تحقیق محال انبیا و تفسیر وجود و کمال و بیان تعلیم آنحضرت
۱۳۵	مکتوب ششم بنام خواجه محمد آیدین در جواب بعضی مسائل
۱۳۶	مکتوب هفتم بنام خواجه محمد آیدین در بیان نبیات و معجزات و معجزات
۱۳۷	مکتوب هشتم بنام خواجه محمد آیدین در کشف اسرار تفصیل نبوت بر ولایت
۱۳۸	مکتوب نهم در سیرت محمد و نزول وحی بواسطه ملائکه

صفحہ	مضمون
۱۳۹	مکتوب دہم در تحقیق بعض اشخاص حضرت مولانا دوم علیہ الرحمۃ
۱۴۰	مکتوب یازدهم در ذکر ستمه از مناقب امام نجاری علیہ الرحمۃ
۱۴۱	مکتوب ولذہم در بیان دلیل واضح برای فرقہ ناحیہ
۱۴۲	مکتوب سیزدهم بجا اربعہ شد حضرت شاہ ابوسعید خدری
۱۴۳	مکتوب چہاردهم ایضاً
۱۴۴	مکتوب پانزدہم ایضاً
۱۴۵	مکتوب شانزدہم ایضاً
۱۴۶	مکتوب ہفتم ایضاً
۱۴۷	مکتوب ہجڑہم ایضاً
۱۴۸	مکتوب لوزدہم ایضاً
۱۴۹	مکتوب ہستیم در تحقیق وحدت وجود و شہود جمع بین القولین المسمی بکتاب مدنی
۱۵۰	مکتوب ہست یکم در شرح بعض اشعار آنحضرت -
۱۵۱	مکتوب ہست دوم در شرح رباعیات آنحضرت
۱۵۲	مکتوب ہست وسوم در شرح ابیات
۱۵۳	مکتوب ہست وچہارم در منظومات
۱۵۴	مکتوب ہست وپنجم در شرح غزلیہ بر تفسیر بیت اول غزل عراقی علیہ الرحمۃ ان کہوند
باب دوم	
۱۵۵	از کتاب کلمات طہیات در ترجمہ رسالہ الامارین و سیارہ البین شیخ شہاب الدین سہروردی علیہ السلام
۱۵۶	استہبار چہ کہ کتاب بوجہ ایک . شکستہ داخل جبر کو نیست جو کل جو کوئی تھا
۱۵۷	بہرہ جاری اجازت کے مقدمہ جامع تا فہر ماہین المسمیہ حافظ عبد المجید رحمہ اللہ بن مالکان کتاب

م ع ک

۲۹۶۵۶۴

آخری درج شدہ **RR** یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔
